البنيان المرصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوپال المحمية
سنة ١٢٩٩ الهجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الامر جليل القدر
طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبياء وخلفاء
الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک و پایه از خاشاک
ابو النصر علی حسن خان طاهر کان الله معه فی الباطن والظاهر معلوم اهل دین است
که تمام شریف حدیث مجید جمعی از ائمه سلف و خلف در دواوین حدیثیه اسلام مدون و مهذب
گشته حصه از نقول محدثین احادیث احکام را چه عبادات و چه معاملات و چه عادات جداگانه
ازان صحف مطهره انتخاب و تحریر نموده اند و باین رهگذر سلوک سالک عمل بحدیث و تمسک بسنت
بر اهل آن اتباع آسان گردید ولله الحمد و این احسان ایشان بر ما درویشان را
زده نام آنچنان هست که اگر هر موی تن زبان شکر گردد ...

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از اجزای بسیط عاطفت این
بزرگواران مؤدی می توان دست فجزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از آن رنگی تازه و هر جمع وضعی نو و هر تحریر
هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و در تادیهٔ مقاصد و موافق خودش وافی بمقصود و کافی
بموقف ست ولکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پرآزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی از آن تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع ید هر مطیع
و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه وجز
آن مگر عامهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جاری و نهج مقبول و مثل آن در فارسی
زبان ترجمه نمی پذیرفت و درمیان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحهٔ سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عني
ولو آية ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می توان شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص
حق را بحقدارانش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدی الله
بك رجلا خير لك من حمر النعم او كما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نیز و تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابوهریره رضی الله عنه گفته مالی اراکم عنها معرضین والله
لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث
بشأن کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار و در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از مدارک
و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب **بلوغ المرام من ادلة الاحکام** را از تازی لغت

بپارسی زبان بعبارت ساده و بکار برده شد و روش امام ربانی سهیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیّه و طرز مهین برادر عالی قدر
ابو الخیر سید نور الحسن خان کان الله له وکان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد
و جز موضع چند که حاجتمند کشف اعضال و حل اشکال بود خامه بمد و جز تفصیل و اجمال نفرسود
بلکه بر نفس مسائل متن اقتصار رفت و عبارت پارسی را بر همان صرافت الفاظ و خصوصیت
روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نیفزاید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل بتقلید کرد و مسائل دین رو نموده و این جمله خلافات
جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان کشوده ثمرهٔ همین ترک استعمال الفاظ مبارکهٔ نصوص
و ایثار عبارات آرا غیر منصوص است پس لب لب ورنه نظم کتاب عزیز و نثر جواهر احادیث شریف
الی یوم القیامة ضمین هر فتیا و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجراست لا ثالث لهما اما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عبادِ الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین
هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله
معه رواه ابو داود والدارمی وابن ماجة عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخرے
عن العرباض بن ساریة مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر وعن مالک بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر واحسن تاویلا وقال تعالی
فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

وسیلهٔ انتباه این ابیات بینات و احادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر ازان نیست که کسی بصدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و بقیت قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادات و معاملات و ادب را از ادله واضحة السبیل و مسائل صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط حلیه الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم ماخذ مستنبطات باشد و در افادهٔ فقه حدیث بر سنن اخوات خود از نهج و عرف و بدور و جنتر آن بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار و آثار در بابی از ابواب اش ایراد نموده اصلا یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمهٔ سنت حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی [illegible] احادیث ایراد [illegible] باد [illegible] و بعد شهرت و قبول [illegible] ازدواوین اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شروحش مسک ختام و سبل السلام و نیز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده و کلام آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور اهله و عرف جادی از پیشتر نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت صحیحهٔ مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست ایزد تعالی ست تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام بیچاره را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت بر داشته باعلی ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

الیتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الآخر من شهور سنه [illegible] الهجریة
علی صاحبها الصلوة والتحیة وسمیته بالاسم التاریخی علی طریقة اخیه النهج المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا
لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی
زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین و
تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم
فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب دربیان آب

دریا آبش طهورست و مردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه
و رنگ او پس اگر یکے ازین هر سه بنجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قلهٔ آب
حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکے در آب استاده غسل نه برآرد حالیکه جنب ست و نه
دران شاشد لیکن غسل برآرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد از آنکه
غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند و لکن ثابت شده که خودش
بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضاء و ثانی بر آنچه باقی ست
ازان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل برآورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب
بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار
نخستین بالیسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد گربه نجس نیست بلکه از طائفان ست
شما پس آب بر بول انداختن را دلیل نگرد بادیه نشینی در ناحیهٔ مسجد میزید فرمود دلوی آب آنجا بریزند یعنی
تطهیر ارض همین قدرست پس لیس دو مرده و دو خون بار احلال شد ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد
غوطه داده بیندازد چه در یکی از دو بازویش داء و در دیگر شفا هست و آن بازو که دران داء است

می پرهیزد پاره که بریده از چارپایهٔ زنده مردارست یعنی خورونش روا نیست گو طاهر باشد

باب دربیان آوندها

ننوشید در آوند در وسیم و نخورید در کاسهای آن که آنها راست در دنیا وشما را در آخرت باشد تنها رب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ ست در شکم خود هر چرمیکه مدبوغ شد پاک گردید دباغ جلو و مراد طهور اوست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش می گرفتید گفتند مردارست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و دران بخورد و همین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم وصحابهٔ وی وضو کردند از خنیک ان مشرکه و ساغر آنحضرت شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب دربیان دورکردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید ولکن این خبر نص در نجاست نیست چه اصل در هر شئی طهارت اوست و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نه آنکه خودش نجس ست آنحضرت صلعم در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه روان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم طاهر ست منی را می شست و دران جامه از برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را دران جامه می دیدم و در لفظی آمده که می مالیدم آنرا از جامهٔ رسالت سخت مالیدنی و وی دران نماز می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل ست بر طهارت منی شاشهٔ دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامهٔ را که خون حیض رسیده است بتراشد یعنی پلیدیش دور کند باز بآب مالیده بشوید بس دران نماز گزارد خوله پرسید که اگر اثر خون نرود فرمود آب بس ست و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

آورد شقیق براست نیفتادی با هر وضو مسواک بود عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست
و آب در دهن کرد و بینی بیفشاند و روی را سه بار شست و شستن هر دو دست را تا آرنج سه بار شستند
و همچنین دست چپ کرد و بار سر را مسح نمود پس پای راست را تا بکعب سه بار شست و پای چپ همچنین کرد
بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح نمود و در لفظی
دیگر آمده که مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم راس کرد و تا بقفا
برده بجای نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن بینی می خسپد
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و مبالغه نما در آب [illegible] اگر آنکه
صائم باشی و حضرت خلال ریش می کرد و در وضو [illegible] آب [illegible]
گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید میستاند و برای مسح سر آب نمیگرفت و در لفظی آمده که
آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و فرمود امت من روز قیامت سفید
روشن دست و پا بیایند پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان الله تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی مضمضه
و استنشاق بید اجدا نکرد و این فصل است و بعد از غله سه بار یعنی [illegible]
از همان کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل است و در لفظی آمده غله کرد [illegible]

کف دا این راست یا نمود در پای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد و وضو را نیکو کن و خود ش وضو بمد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هر که از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در ہای بہشت از برای او کشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن ست و مدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزه ها را از پا نکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزه هاست و چون یکی بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگزارد اندران و نیفگند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجا می کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضوست فاطمه بنت ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی است حیض نیست چون حیض آید

نماز ترک دهی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقداد را در
مذی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن و فرج
خود را آب پاش بعض زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نماز
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده ست یا نه از مسجد بدر نرود تا آنکه آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارهٔ مس ذکر فرمود پاره از گوشت تست صححه ابن حبان ابن مدینی
گوید این خبر احسن از خبر بسره ست که در ان بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفته ست که حدیث بسره اصح شئی درین باب ست و هر که راقی یا رعاف یا قلس یعنی
آنچه از جوف بر آید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین میان سخن نماید
و فیه ضعف و وضو را از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل نعم گفت و هر که مرده را بشوید غسل برآرد و هر که او را بردارد
وضو گیرد احمد گفته لا یصح فی هذا الباب شئی و قرآن را مس نکند مگر طاهر لکن این حدیث معلول ست
شیوهٔ نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیه لین چشم سر بند دبر ست چون بخسپید سر بند دبر بگشاد و از ینجا ست که خواب
تکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه دراز بخفت و سندش ضعیف ست
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند که وی حدث کرده با آنکه نکرده ست درین حال
تا آوازی نشنود و یا بادی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن در خلا انگشتری بنهد یعنی اگر در ان نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و هو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث بگوید استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنهان از نظر مردم نماید و از آن در لاعن بپرهیزد یکی خلا و در راه مردم دوم در سایهٔ ایشان و در لفظی
موارد افزوده و در لفظی نقع ما یعنی مجمع آب آمده و هر دو ضعیف ست و آنجا زیر درخت میوه دار و کرانهٔ نهر دوان

نهی نموده و پندش ضعیف ست و سخن کردن دو کس در حالت غائط موجب دشمنی خداست
مراد ازین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نه در آوند آب
دم زند و از استقبال قبله بغائط و بول و استنجا بیمین و بکمتر از سه سنگ نهی فرموده و از
استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
مخصوص بمدینهٔ طیبه ست و درین ملک که قبله در جهت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کند و نزد غائط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانك بگوید ابن مسعود از برای
آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پارهٔ سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمود
رکس ست یعنی پلید و در بارهٔ استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد که این هر دو پاک
نمی سازند و فرمود پاکی کنید از بول که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در
لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از بول ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
استاده دارد و نزد شاشیدن ذکر را بدست راست نگیرد و در ... اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا
کرده ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخهٔ زن
نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچه انزال نکند و همچنین غسل ست
بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر ببیند زن آنچه می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل بکند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست و خودش غسل میکرد از جنابت و روز جمعه
و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب ست هر محتلم اخرجه السبعة و آمده هر که وضو کرد روز جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط است از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بدون مس ماء و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پستر از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پستر وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را در بنهای
موی در آرد و سه حفنهٔ آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پستر بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای بشوید و دلک داخل است در مسمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازالهٔ رائحهٔ او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و وا نمایم
فرمود نه بلکه این قدر ترا بس است که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو در آن آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موی را بشوئید
و بدن را صفی بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرموده داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم برعب تا یکماه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز دریابد بگذارد آنرا همانجا
و یافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصهٔ مبعوث شد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
وقتیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر است که تراب طهور است از برای ما عمار بن یاسر را فرمود

این قدر تر انیس ست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بمالی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه ست بلفظ مسلم
[illegible] و هر دو کف را
[illegible] تیمم [illegible] یکی از [illegible] گیر [illegible] هر دو دست
[illegible] و این حدیث موقوف ست بر ابن عمر پس ارجح همان اول ست که فرمود خاک وضوی
مسلمان ست اگر آب تا ده سال نیابد ولکن چون آب یابد [illegible] و مس تن با آب
کنند [illegible] وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند پستر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز [illegible] و دیگری اعاده نکرد چون ماجرا بجناب نبی
گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة واجزأتك صلاتك و دیگری را گفت لك الاجر
مرتين و این ناظر ست بر اولویت فعل اول [illegible] اگر شخصی را جنب
گردد و غسل از مرگ ترسد میرسد که تیمم کند و این موقوف ست بر ابن عباس مرفوعاً هم آمده
علی مرتضی را [illegible] یکی از دو بند دست [illegible] کرد که بر جبائر [illegible] آمده
و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ [illegible] این قدر بسند ست که تیمم کند [illegible]
بر بندد و بر آن مسح کند و سایر جسد را بشوید ابن عباس گفته سنت آنست که تیمم جز یک
نماز نگزارد [illegible] تیمم دیگر کند [illegible] سندش سخت ناتوان ست و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضوست در هر امر پس از یک تیمم چند نماز می توان کرد

باب در بیان حیض

[illegible] حیض [illegible] استحاضه [illegible] ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد [illegible] زنان [illegible]
[illegible] چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
[illegible] اسما دختر عمیس گفت که [illegible] نشیند

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه شد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لگدیست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن بعد ازان غسل بر آر و چون پاک شوی بیست و
چهار روز یا بیست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس است و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزید لیت اند ان و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آنقدر مدت که حیض ترا
حبس میکرد باز مان پس تر غسل بر آر و نماز کن پس وی هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بغسل این روایت غیر منتهض است
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید تا نکاح و عائشه را فرمودی تا ازار بپوشد و با وی
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که با زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد عائشه در حجة الوداع
در موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق ازار را حلال داشته و زن نفساء در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست اما او را امر بقضای نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین از زوال مهر است و سایهٔ مرد برابر طول او نشده تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده است و وقت نماز شام تا دامی است که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت است و وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است ابی برزهٔ اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود برمیگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان است
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از آن مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و بر میگردید
از نماز صبح دمیکه مرد نشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را موخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و دمیکه فجر بشگافت نماز برپا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دید و شبی نماز خفتن را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت برآمد و فرمود وقتش همین است اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوش نیران
جهنم است و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم است از برای اجور شما یعنی آغاز در غلس انجام در اسفار باید و
فرمود هرکه دریافت از صبح رکعتی پیش از برآمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هرکه دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعده گفته که سجده همین رکعت است یعنی و درین حدیث
نه هر مقام و فرموده نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصح تر است از اول سه ساعت است که دران نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه برآید دیگر هنگام ظهیره تا آنکه زایل شود سیوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بسند ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز است خاصه و نبی عبد مناف را گفت

منع نکنید هیچ یکی را از طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر گاه که خواهد از شب یا روز
آمده که فجر دو فجر است یکی آنست که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است دیگر آنست
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظی آمده آنکه حرام طعام است در از برود در افق
و دیگر همچو دم گرگ است و فرمود افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت و آن رضوان خدا است
و در اوسط وقت رحمت الهی است و در آخر وقت عفو خدا اگرچه این خبر ثابت نشده است
و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظی آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت ام سلمه
گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و در خانه ام درآمد دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود دو رکعت که
که بعد از ظهر بود مشغول شدم از آن و هم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم اینها را هر دو چون فوت شوند فرمود
نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من است

باب در بیان اذان

طائفی عبد الله بن زید را در خواب اذان آموخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامة
یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی خواب راست است ان
شاء الله تعالی و در لفظی درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاده
آمده و در لفظی آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علی الفلاح سنت است و بالجمله ثبوت اذان
در این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب رسالت صلعم ابو محذوره را
اذان آموخت و در آن ترجیع آمده یعنی در شهادتین و این زیادت است بر حدیث ابن زید
و زیادت عدل مقبول است و خبر اول نزد اهل سنن است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر اول
اولش دو بار گفته اما در مسند احمد و هر چهار سنن مربع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشفیع اذان
و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنا را ذکر نکرده و نسائی گفت
آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که در اذان هر دو انگشت سبابه خود در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که دو سر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردن خود بجانب
راست و چپ پیچید و خود ش دور نگرد تمام بدن خود آنحضرت را آواز ابومحذوره
خوش آمد او را اذان آموخت و این دلیل ست بران که مؤذن مرد خوش آواز باید
جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه خفتن
از نماز آمده که اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین ست که جمع کرد میان مغرب عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که
هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که ندا نکرد در هیچ یکی از آن هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس
بخورید و بنوشید یعنی در سحر رمضان تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را بگویند
صبح کردی صبح کردی و این دلیل ست بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندا کند که بنده بخفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف ست و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فان هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید همچو مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجایش
سامع لاحول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
تو امام ایشان هستی اقتدا کن باضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود
چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حجت ست بر اذان و ایجاب امر آن
و بلال را در اذان امر بترسل فرمود یعنی تانی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفته میان هر دو بقدر
فراغ از اکل درنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف ست بحجت نمی ارزد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف ست چنانکه خبر امر ابن زید
بلفظ فاقم انت نیز ضعف دارد و مؤذن املک ست باذان چنانکه امام املک ست باقامت و فیه ضعف
و دعائیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هر که نزد شنیدن
ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة

والصلوة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم او را روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز گوز کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد نقض وضو ست و قبول نیست نماز حایض
مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع است بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف
او خلاف نماید و اگر تنگ است متزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش ازان چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن اگر گزاردن نماز [illegible] خمار بغیر ازار درست [illegible]
آن [illegible] سابغ باشد و پشت هر دو قدم [illegible] شد نماز [illegible] در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب بر آمد معلوم شد که قبله [illegible] فاینما تولوا فثم وجه الله
نازل آمد [illegible] آنکه [illegible] که قبله میان مشرق و مغرب است [illegible] قبله [illegible]
و مدینه قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جایز است و ان
فعل جناب رسالت مآب ثابت [illegible] مگر در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده تطوع میکرد در [illegible] بود با راحله بسوی قبله [illegible] نمود تکبیر می گفت و بعد هر سوی که راحله
میرفت نماز می گزارد و تمام روی زمین مسجد است بجز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندن شتران و بالای پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گورها و نشستن بران منهی عنه است و هر که بمسجد در آید اگر در نعل او اذی یا
قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد و حکم طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب است و در نماز
هیچ شیء از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن باشد [illegible]
در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر است و مراد از قنوت سکوت پس مامور شدند بخموشی
و نهی کرده شدند از سخن کردن در نماز تسبیح در نماز از برای مردان است و تصفیق از برای زنان

زنان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینهٔ او آوازی همچو آواز دیگ مسین می بود و از گریستن
و این دلیل است بانکه گریستن در نماز جائز است علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلعم در آمدی
تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی ببسط کف شریف اشارة
بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این حال در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس این همه فعل کثیر نیست

باب در بیان سترهٔ نمازی

گذرنده از پیش مصلی اگر بداند که کدام اثم بروی ست تا چهل با ایستد بهتر باشد او را از گذشتن
از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان شتر بسنده است
بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست
گذشتن زن و خر و سگ قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع کمی ثواب با شغل مصلی از خشوع است نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قطع نماز نیست
و تا توانید دفع کنید و بعد از ستره اگر کسی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید
که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصای خود روبرو دارد اگر عصا هم نبود خطی بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و سند این حدیث حسن است و ادعای اضطراب غیر مصیب

باب در بیان حث بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه است یعنی دست بر تهیگاه نهادن [illegible] و اگر حاضر کنند طعام شام
اگر پیشتر بود از پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه ها صاف نکند
[illegible] دست و اگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک او و التفات [illegible]

نگریستن بهر سوی ربودگی شیطان ست از نماز بنده و لهذا در خبر دیگر آمده که دور دار خود را از التفات که آن
هلاک شدن ست و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون یکی در نماز باشد مناجی رب
خود ست آب دهن بجانب راست و پیش خود نیندازد و لکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی زیر پا
آمده عائشه را پرده بارکی سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من
می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز
نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه نگه بسوی ایشان باز گردد و نیست نماز در حضرت طعام و نه در
حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنچه که تثاوب از طرف شیطان ست هر که در نماز
فاژه بکند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد ها در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو دار داشتن آنها لعنت خدا یهود را
که گورهای پیغمبران خود را مسجدها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
میساختند ایشانند بد ترین خلق لشکر نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاوردند و
بستونی از ستونهای مسجد بر بست و وی مشرک بود و این دلیل ست بر آنکه نجاست شرک
معنوی ست نه صوری و نه این ربط را تقریر نمی فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم
اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند
مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را گوید که خدا تجارت
ترا سود مند نکند مسجد مقام حدود و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم
برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

عائشه را پنهان کرد بود کنیزی سیاه خیمه در مسجد داشت پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیم بتشئید مساجد یعنی برافراشتن و
وآراستن آن و معروض شد بآنحضرت صلعم اجر امت اوست تا آنکه خس و خاشاکے
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هر که در مسجد در آید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و آنرا
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و روبقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود باطمینان بعد از آن سر بردارد راست بایستد سجده
کند باطمانینت و بنشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر فصل حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایتی دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکی از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوره فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند ورنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزبان عرب از هر جا آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشتی و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو محکم کردی یعنی قرار دادی و پشت را دوتا ساختی یعنی تا همو
و برابر نشیند باگردن و نزد رفع راس مستوی می ایستاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش آمدی
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و سر انگشتان
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

می‌نشست برپای راست را راست ایستاده می‌داشت و در کعت [illegible] پای چپ اقدام و پای دیگر
[illegible] و بر قعده می‌نشست و نیز و ایستادن نماز و حضرت صلی الله
[illegible] بالمسلمین والله [illegible] الملائکة تا آخر می‌خواند و سلم گفته این
[illegible] ادعیه بعد از تکبیر تحریمه [illegible] ان و ماتح
[illegible] بعد از تکبیر تحریمه از پیش از قرات خاموش می‌ماند [illegible]
[illegible] والله [illegible] الخ
و [illegible] الحمد می‌خواند و اول [illegible]
[illegible] روایت آمده که [illegible] السمیع العلیم [illegible] الرجیم
[illegible] قرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر دو رکعت تشهد می‌خواند و پای چپ [illegible]
و پای راست را استاده می‌کرد و این دلیل است [illegible] نماز
عقب شیطان [illegible] بقیه اقعا [illegible]
[illegible] و بر دو پا [illegible] و [illegible]
[illegible] بر پا [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] افتراش [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] کرده سمع الله
لمن حمده [illegible] لک الحمد [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز [illegible]

نخوانند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که دران ام الکتاب نخوانند . و همه شما
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که [illegible] نیست نماز
کسی را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر نماز را بالحمد شروع می کردند و بسمله در ابتدای
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرد که جهر بسمله نمی نمودند و در روایتی
وارد شده که پنهان می گفتند و برین است حمل نفی نعیم مجمر گفته نماز گزاردم در پس ابو هریره
پس بسمله خواند پستر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسی که جان من در دست اوست من اشبه شما ام
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گوئید که بسمله یکی از آیات فاتحه است
و در بعضی روایت ابو هریره بود آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود را بآمین بر داشتی شخصی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم آنچه کفایت کند
از آن بیاموزید فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سوره میخواند و احیانا اسماع آیتی کردی
و رکعت اولی را دراز مینمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواند پس ابو سعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین بیشتر بقدر الم تنزیل السجدة میخواند و در دو رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بمقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرض که امین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابو هریره گوید نماز
نگزاردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سوره طور خوانده و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتی خوانده ابن مسعود گوید همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیامد
مگر نزد وی سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه از آن تعوذ نمود و فرمود من نهی کرده شده ام از انکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خور استجابت است

در رکوع و سجده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی بسیار می گفت و نزد اراده
نماز تکبیر می برآورد و همچنین در رکوع و چون می گفت سمع الله لمن حمده تا برخاستن از آن و ربنا
ولک الحمد و وی قائم است تا پس تکبیر گویان بسجود می رفت و نزد برخاستن از آن هم تکبیر
می برآورد و با تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر از آن تکبیری برآورد و همچنین
در تمام نماز همچنین می کرد و در پیشانی از دو رکعت با نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
روایتی آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات
و ملء الارض الخ و فرمود که مامور شدم بآنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر پیشانی و بدست شریف اشارت
بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست
خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض ابطین شریف نمایان می گشت و لفظی چون سجده کنی هر دو دست
بر زمین بنه و هر دو آرنج را بردار و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
سجده آنرا ضم نمودی و چهار زانو نشسته نماز گزارد یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی مالک بن حویرث دید که آنحضرت صلعم
نماز می گزارد و در وتر از نماز بر نخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این را جلسه استراحت گویند رواه البخاری
و تا یک ماه بعد از رکوع قنوت کرد و بر احیائی از عرب بد دعا نمود پس ترک آن کرد و در لفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت
می نمود تا آنکه دنیا را گذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر وقتی که برای قومی دعا می کرد یا بر قومی
دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و
علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من بدعت است یعنی و امام
برادر حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلماتی که آنرا در قنوت وتر
می گفته باشم اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ رواه الخمسة نسائی در آخرش و صلی الله علی النبی افزوده
و ابن عباس این دعا آموخت که در قنوت صبح گویند آنرا هم دعاست ندا ابیهقی و سندش ضعیف
و فرمود چون یکی از شما سجده کند پس مثل نشستن شتر ننشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کتبه بر زمین نهد

واین در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت را صلعم چون سجده کردے هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوے چپ و دست راست بر زانوی راست نهادی و پنجاه و سه را عقد بستی و بانگشت سبابا شارت فرمودے واین نزد مسلم ست و در روایتے آمده که همه اصابع را قبض کرد و بانگشتے که متصل ابهام ست اشاره فرمود و عبد الله بن مسعود را تشهد آموخت و گفت چون یکے از شما نماز کند بگوید التحیات لله الخ پس تر هر چه از دعا بپسند دبخواند واین اصح صیغ تشهد ست و پیش ازین سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاموزد و ابن عباس را صیغه دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الخ یکے را دید که در نماز دعا می کند لکن تحمید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکے از شما نماز گزارد بدایت بحمد و ثنا رب کند پس تر درود بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این درود چگونه گوئیم خاموش شد باز فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و سلام همچنانست که آموخته شد بید و ابن خزیمه زیاده کرد چگونه درود فرستیم بر شما در نماز خود و فرمود پناه جوئید در تشهد از چهار چیز و بگوئید اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنة المحیا والممات و من شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست که این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مرا دعائی بیاموز که در نماز خود می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم و وائل بن حجر گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و آواز دعا ثبوت ست در پس هر نماز فرض

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد و در پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بك من البخل واعوذ بك من الجبن واعوذ بك
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بك من فتنة الدنیا واعوذ بك من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو هست و آنحضرت از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پس این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار
تکبیر برآرد سی و سه باره و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگرچه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك
وحسن عبادتك و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گذارید چنانکه دیدید شما مرا که
می گزارم و بگذارد آنرا ایستاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلو و به اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف ست بر جابر

باب در بیان سجدهٔ سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماندند تکبیر گفت و حال آنکه جالس ست پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر برآورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کرد و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود بایستاد و دست خود بران چوب نهاد در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شده مردیکه او را ذو الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجده خود سجده کرد یا درازتر ازان پس سر
برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین ست لکن بلفظ
فقالوا و در روایتی آمده که سجده نکرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد و چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پای خود به پیچید و رو بقبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحری صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس تر دو سجده کند و در لفظی آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجده سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هر که برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو برو و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام ست پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس او ست سجده سهو ست و هر سهو را دو سجده ست

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس
گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود ولکن آنحضرت صلعم را دیدم که دران سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد دران و فرمود مفضل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند
دران نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی
گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم برما
قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی ما هم سجده می کردیم و چون امری
مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یک بار سجده دراز کرد و بعده سر بر داشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن با آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوییم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر
میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوییم حمل این سجده بر
نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقله است بهمین حدیث و بادلهٔ دیگر و اما نماز
تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از و دو بعد از مغرب
در خانهٔ خویش و دو بعد از عشا درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو رکعت پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و ما فیها است و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانه در جنت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

مغرب و دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب دو رکعت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خود دیدش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت صلعم ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا نه و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعد از آن بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دوگان دوگان است و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی است نسائی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب است و وتر حق است بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف است
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه و لکن سنت است که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب چهارم انتظار
حضرتش بردند برنیامد و فرمود ترسیدم از آن که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده است بنمازی که بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق است هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس تر سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم که پیش از آنکه وتر بخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و یک سجده یعنی یک رکعت وتر میکرد
دو رکعت فجر میگزارد و همه سیزده رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت میگزارد از آنها پنج رکعت متصل

نمی‌خفت تا پنج رکعت گزارد قرآن در همه شب وتر میکرد تا آنکه منتهی شد وترا و بوقت سحر و عبد الله بن
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام مینمود پس آنرا ترک نمود و فرمود
وتر بگزارید ای اهل قرآن چرا که خدا وتر است و دوست میدارد وتر را و فرمود آخر نماز شب خود را
وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد می‌خواند و سلام نمی‌داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت
می‌خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قرائت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هر که صبح دریافت و وتر نکرد او را وتر نیست و هر که بخفت از وتر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هر که بترسد از عدم قیام در آخر شب در اول آن وتر کند و هر که را
طمع قیام در آخر لیل است وتر در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود است و این افضل است
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر برفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و بود آنحضرت صلعم
که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می‌گزارد گفت نه مگر آنکه از مغیب آید یعنی از سفر و گفت
ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحه ضحی گزارده باشد ولکن من این را می‌گزارم و فرمود نماز اوابین
وقتی است که بچه شتر از گرما بنشیند و هر که دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصری
در جنت و عائشه گوید آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل است از نماز تنها به بیست و هفت درجه و در لفظی به بیست و پنج
جزء و گفت سوگند بکسی که جان من در دست اوست آهنگ کرده‌ام که امر کنم بجمع هیزم و امر نمایم
بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانها را برایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

وی استخوان فربهی یابد یا دو سم نیکوست او می افتند حاضر عشا گردد و گران تر نماز با بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح ست و اگر بدانند که درین هر دو چیست بیایند اگرچه بسینه یا بمقعد مردکی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائدی نیست که تا مسجد بکشد او را رخصت داد و چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیامد او را نماز نیست مگر از عذر و رنج وقف اوست بر ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را آوردند شانهای ایشان می لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند بخانهٔ خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده
و با امام را دریابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله ست امام از برای
همین ست که اقتدای او کنند پس وقتیکه تکبیر گوید تکبیر گوئید و تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر نگوئید و چون رکوع کند
رکوع نمائید شما رکوع نکنید تا رکوع نکند چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لک الحمد گوئید
و در لفظی و لک الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ ست
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و بمن اقتدا کنید و آنانکه
بعد از شما هستند مؤتم شوند بشما یک بار حجرهٔ کوچک گرفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و بنماز بعضی
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ اوست مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس و سبح اسم و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابوبکر آمده نشست خودش با مردم نشسته میگزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند و فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا و اگر همگنان در قرائت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسان باشند
دیرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگری و ننشیند در خانهٔ او بر تکرمهٔ او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد را و بادیه نشین
مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش واهی ست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول ست و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر ست و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت
نماز گزارد و بر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفت آنحضرت نماز کرد من و یتیمی در پس او استادیم و مادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد ابو بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود مکن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند او را امر
باعادهٔ نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرانباری و ندوید هرچه یابید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا اتمام کنید نماز مرد با مرد ازکی ست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس ازکی ست از نماز او با یک کس و چندانکه بیشتر باشند احب ست
بسوی خدا عز و جل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانهٔ خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف ست و ابن ام مکتوم نابینا را خلیفهٔ خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف ست هرکه نماز را بیابد و
امام بر جای خود ست باید که چنان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف ست

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پس از هجرت کردن رسول خدا پس چهار رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهار ست و مگر صبح که قرائت دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این خبر معلول ست و محفوظ آنست که فعل عائشه ست لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی اتمام رباعی و در خبر ست که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت صلعم چون مسیرت سه میل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گویم میل احض منتهاے مد بصر را گویند و فرسخ سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت صلعم نوزده روز در مکه قصر می کرد نماز را و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک بست روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف ست عادت شریف نبوت صلعم آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدے و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس تر سوار می شد و در روایتی باین لفظ ست که چون در سفر بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را بگزاردی باز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف ست و صحیح وقف او ست بر ابن عباس و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند و افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف ست عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرت صلعم را از نماز پرسید فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرت صلعم بیماری را عیادت

کرده دید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و رنه اشاره کن
وسجده را فرود تر از رکوع ساز و خود ش را اصلا مرفع ساز و دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت ص بر چوبهای منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند و نه خدا بر دلهای
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت ص نماز جمعه گزارده برمیگردیدند و دیوارها
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظی آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم
جویان سایه سهل بن سعد گوید نبودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه و عهد
رسالت آنحضرت ص خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدانسو رفتند
همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که یکی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد. این مرسل قوی ست و خطبه استاده میخواند
باز نشستی پس بر پا استادی و استاده خطبهٔ دیگر خواندی جابر گفت هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفت و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدی
و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبحکم و مساکم و فرمود اما بعد
فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل
بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود ست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبهٔ جمعه حمد و ثنای خدا گفتی و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت ص فرمود طول نماز مرد
و قصر خطبهٔ او علامت فهمید او ست و ام هشام سوره ق را از زبان جناب رسالت صلعم یاد گرفت

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبه این سوره را میخواند وهر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خرست
که کتابها بر پشت خود بر میدارد وهر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود ودر روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفتی و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه در آمد وجناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار روایت متفق علیه ست از حدیث جابر و دال ست بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
وهم دران و در نماز عیدین سبح اسم وهل اتی قراءت میکرد ویک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود وگفت هر که خواهد بگزارد وفرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد رواه مسلم
ونهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید وهر که غسل بر آرد و جمعه را بیاید وانچه
در مقدر اوست نماز بگزارد وخاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پس تر همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را انچه میان او و میان جمعهٔ دیگرست وسه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد وگفت دران روز ساعتی ست موافق نمیشود آنرا هیچ بندهٔ مسلمان
درحالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزے می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچیز و در لفظے آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف ست ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت درمیان جلوس امام تا قضای نمازست ولکن راجح وقف اوست بر ابوبرده
ودر روایت دیگر آمده که درمیان نماز عصر تا غروب آفتاب ست حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکورست واین روایت که در هر چهل
کس پس زیاده از ان جمعه باشد وسنت بران گذشته اسنادش ضعیف زاد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نماز هست پنجگانه ست در هر تقصیر وتطهیر جز استحباب خطبه که در دیگر نماز با نیست وعادت شریف
نبوت آن بود که در جمعه از برای مومنین ومومنات استغفار کردی وبعض آیات قرآن از برای

از کبیر مردم در خطبه اند می و فرمود تن جمعه حق واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
او زن و کودک و بیمار گویم و اگر بیچ جماعت نشود که جمعه را تنها هم میتوان ادا کرد لکن لا اقل دو کس
می باید تا این نماز بر پا شود و فرض نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و وی بر چوبدستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفه با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفهٔ دیگر رو برو دشمن ماند پس با همراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد با ایشان
و این حدیث متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود و در غزوهٔ نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آراستند آنحضرت صلعم با ایشان نماز استاد گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفهٔ اولی
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پس سلام داد
و هر واحد از آنها برخاسته یک یک رکعت با دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ما هم الله اکبر گفتیم پس رکوع کرد ما همه نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما همه نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

ومتقدم گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام دادیم باهمگنان و این نزد مسلم است و در لفظی وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد بسته سلام داد باز دو رکعت با گروه دیگر بجا آورد و سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر گزارد و این هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت است بر هر وجه که باشد ضعیف الاسناد است همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز است که مردم افطار کنند و اضحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بکشایند و فردا صبح بعیدگاه روند و نمیرفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظے آمده که افراداً یعنی طاق می خورد و در روایتے وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزے بخورد و نمیخورد در روز قربان تا آنکه نماز بگزارد و امر فرمود ببرآوردن زنان بالغ و دختران دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلے کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشتے دو رکعت بگزاردے و سندش حسن است و نزد خروج بسوی مصلے در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم می استاد و مردم همچنان بر صفهاے خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو است ترمذی تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در آمد و شد مصلے مخالفت طریق میکرد رواه البخاری اهل مدینه را دو روز لعب بود چون آنحضرت صلعم

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هردو بهتر از این هردو شما را داد روز اضحی و روز فطر و پیاده رفتن برای نماز عید سنت است و یک بار که باران بارید آنحضرت صلعم نماز عید در مسجد گزارد و در سندش لین است

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم در عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت است از آیات خدا از برای موت و حیات احدی گرفته نمی شوند چون این ببینید دعا کنید و نماز گزارید تا آنکه روشن شود و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و در این نماز جهر بقراءت کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکی منادی را فرستاد که ندای الصلوٰة جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقره کرد باز رکوع دراز نمود و سر بر داشته تا دیر استاده ماند مگر فرود تر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد و لیکن کمتر از رکوع اول پس سجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز رکوع [illegible] نخست دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع بر داشت قیام طویل فرود تر از قیام اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز سجده نمود پس از نماز برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات با چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات و [illegible] پنج رکعت با دو سجده آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز باد سخت نوزیدی مگر آنکه بر دو زانو نشستی و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت گزارد چنانکه
در عید میگزارد و این خطبه شما نخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و نیز رفتی
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوط مطر کردند امر فرمود که منبر بنهند پس در
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را برآمدن در روزی پس چون آن روز آمد وی مهر نمایان شد
برآمد و بر منبر نشست و تکبیر بر آورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی دیار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است تا آنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوة و بلاغا الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض ابطین شریف
دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد ردای شریف را برگردانید و وی رافع یدین بود
و روی بمردم آورد و از منبر فرود آمد و دو رکعت گزارد پس حق سبحانه و تعالی ابری پیدا کرد
که غرید و درخشید و بارید و قصه تحویل را بخاری است و روی آنست که رو بقبله شد و دعا
و دو رکعت نماز کرد بجهر قرائت و تحویل رداء و انس روایت میکند که مردی روز جمعه بمسجد آمد و آنحضرت
ایستاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا مالها تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد بر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز هست عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتادی
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا ما بسوی تو به پیغمبر تو توسل میجستیم و تو آب میدادی
ما را و اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم پیغمبر تو پس ما را آب ده پس باران آب داده میشدند
و این نزد بخاری است انس گوید همراه جناب رسالت بودیم که باران رسید آنحضرت صلعم
جامه خود از تن برداشت تا آنکه آب بر وی رسید گفتیم چرا چنین کردی فرمود تازه روزگار
برب خود است ای نفس خرم ... مرحبا ... باران را دیده ی گفتی

اللهم صيبًا نافعا و از دعای یوسف صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا كثيفا
قصيفا ذلوقا ضحوكا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا يا ذا الجلال والاكرام و فرمود
سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچه را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای
خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى
عن سقياك گفت بگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت
کفها اشارت بسوی آسمان کرد غرضکه در طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت ست و هر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که جره و حریر را حلال سازند گویم حر را آخر نیز ضبط کرده اند
اول یعنی شرمگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم ست و نهی فرمود از نوشیدن
آب در آوندهای زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامهٔ ابریشم و دیبا و از نشستن
بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر اذن
داد که هر دو کس از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حلهٔ سیرا بپوشانید
وی دران حله بیرون آمد و دید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آنرا میان زنان خود پاره
پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و مشوب بغیر اختلاف ست اصح عدم حل وی ست و حدیث
نهی از ثوب مصمت از قز ضعیف ست نزد وافر ابریشم زنان امت را حلال ست و بر ذکور ایشان حرام
خدا چون بر بندهٔ خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بر روی ببیند و از پوشیدن
قسی و معصفر نهی آمده قسی آنکه روی حریر باشد بر مثال اترج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر
و حلهٔ حمرا سرخ بحت بود نه مخطط و ازینجاست که چون بر ابن عمرو دو جامهٔ معصفر دید فرمود امك
امرتك بهذا یعنی مادرتو به پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسماء دختر ابی بکر جبهٔ رسالت
بیرون آورد جیب و هر دو آستین و هر دو کشادگی او از پیش و پس دوخته بود بدیبا و این

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسما رسید و آن جبه را جناب رسالت از برای وفد و جمعه
می پوشید اسما گوید ما آن را از برای بیماران می شوییم و بدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوی
فرود آمده است تمنای موت نکند و اگر ازین تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم احيني
ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني اذا كانت الوفاة خيرا لي و فرمود مؤمن بعرق جبين می میرد
و مردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است و بر ایشان یس بخوانید
یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آن را بپوشید و فرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا مکنید بر جانهای
خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما فرمود اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته
في المهديين وافسح له في قبره ونور له فيه واخلفه في عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند و آن جبه بود یا از کتان و حبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد و آنحضرت فرمود جان مؤمن آویخته بوام است
تا آنکه از وی قضا پیش کنند یکی از اشتر افتاد و بمرد فرمود به آب و کنار بشویید و در
دو جامه کفن نمایید چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود
برهنه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از آن بآب و کنار بشویید و در مرة آخر کافور یا چیزے از آن بیامیزید ام عطیه گوید
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این را
شعارش بگردانید و در لفظے آمده که بدایت غسل بمیامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینداختیم عائشه گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساخته یمن و دران قمیص و عمامه نبود عبد الله بن
ابی بن سلول پسرش قمیص نبی صلعم از برای کفن وی بخواست باو بخشید یعنی تکفین در قمیص مشروع است
و فرمود جامهای سفید بپوشید که بهترین ثیاب شما ست و مردگان را دران کفن کنید و
چون برادرے را کفن کنید تحسین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت صلعم که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه وی می پرسید که کدام یک ازین هردو
گیرنده تر ست قرآن را پس ویرا مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد برایشان
و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عایشه را گفت که اگر پیش از من بمیرے
غسلت و هم الحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست آنچه راست که نا بالمرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر غامدیه که در زنا مرجوم شده بود امر کرد از ان نماز و دفن او فرمود و بر یکے
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصه زنی که مسجد را جاروب میداد آمده که
فرمود چرا مرا خبر نکردید بنمایید مرا قبرا و چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی است
بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی فرمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بروی بر آورد متفق علیه و فرمود
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در باره او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر سهل و پسر بیضا در مسجد نماز گزارد زید بن ارقم بر یکے از جنازه
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت صلعم چنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الامام علی مرتضی رض
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری ست واصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سوره فاتحه می خواند رواه الشافعی باسناد و این حدیث ضعیف ست مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
خواند و گفته تا بدانید که این سنت ست و این نزد بخاری ست و آنکه دعا منقول ست بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة
وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گویم این موضع در خور غبطه ست تا کرا ایدان پایه برازد
ولیس ذلك على الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه على
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه على الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
رواه مسلم والاربعة وفرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص وشتابی کنید بجنازه
چه اگر صالح ست خیر ست که پیش میفرستید او را بسوی آن واگر سوای اوست پس بد ست که
می نهید آنرا از گردنهای خود وهرکه حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط ست
وهرکه حاضر شد او را تا دفن وی او را دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
ودر روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در لحد وهرکه همراه جنازه شد براه ایمان واحتساب و
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی وفراغت دست بهم داد از دفن او وی بر میگردد
بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد. ابن عمرؓ آنحضرتؐ وابوبکرؓ وعمرؓ را دید که پیش جنازه
میروند واین مرسل ست ونهی کرد زنان را از رفتن همراه جنائز ولکن عزیمت نکرد وفرمود چون
جنازه را ببینید بایستید وهرکه همراهش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد واول
اوفق ست باحادیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر درآورد وگفت این سنت ست
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلى ملة رسول الله
وفرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد
بن وقاص گوید برای ما لحد سازید وبران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرتؐ کرده
وبلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گویم قدر شبر موقوف ست ومرفوع همان تسویه
باشد ونهی فرمود از گچ کردن قبر واز نشستن بران واز بنا ساختن بالای آن ونماز کرد

بعثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برای او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود. و این نزد ابو داود است
با تصحیح حاکم ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر مرده
و مردم از وی برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هردو مروی شده
و فرمود نهی می کردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که تذکر آخرت و عبرت در
دنیا ست ع یکی بگور غریبان شهر سیری کن + ببین که نقش الهاجی باطل افتاده است
و در مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند. راجح آنست که ارواح
مومنان در علیین است و ارواح کفار در سجین و بر زنان زائرات قبر لعنت فرموده و همچنین بر
نائحه و مستمعه و از ام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنابر نیاحت
بر وی در دفن دختر نبوی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک می ریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی و روزی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی قبرها این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و رو بایشان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر ع امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست + فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود دشنام ندهید مردگان را
چه رسیده اند بآنچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا ندهید زندگان را ع دشنام بدهی که طاعت
باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلعم معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال
که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند انس گوید ابوبکر او را این کتاب نوشت و میکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضه صدقه
که آنحضرت صلعم بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر بست و چهار از
شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بست و پنج تا سی و پنج پس واجب دران یک بنت مخاض ست ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آمده و چون به سی و
شش تا چهل و پنج برسند دران یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمده و در شصت و
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته
و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بست دو حقه کوفته شتر
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفند آنکه بیرون می چرند
وقتیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس
دران خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند و در اخراج صدقه

کلان سال وعیب‌دار و نر ندهد مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص
چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود دران صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هر که نزد
او از شتران صدقه جذعه بود و وے جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست از وی همان حقه بپذیرند
و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد
از وی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بست درهم بدهد رواه البخاری جناب
نبوت چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل
گاو دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
بر آبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که نگیرند از اگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و
اسپ او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سائمه ابل در چهل یک بنت لبون ست شتران را
از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقت دهد بامید اجر او را اجر باشد و هر که ندهد ما از وی بگیریم
و نیمه مال او فریضه‌ئیست از فریضه‌ها سے پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
و در دو صد درهم که حول بران گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بست دینار
نبود و بر وے سالی بگذرد پس دران نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه حول بگذرد بهمچنین در مال مستفاد تا آنکه سالے
بگذرد و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاو دوانی که کار می کنند صدقه نیست و این
نیز موقوف ست بر وی علیه السلام و ولی یتیم را امیر سد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا
تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد آنحضرت صلعم
را چون قومی صدقه می آوردمی گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت
داد در تعجیل صدقه وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر ازان در دانه صدقه
و هر چه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست دران عشر ست و عثری آنکه آب را بر گماے خود

می کشند و در انچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر ست و در روایتی بجای عثری
بعل آمده و هر دو بیک معنی ست و دران همان عشر ست که گذشت و در آنچه آب داده شده آ
بسوانی یا بنضح نصف عشر ست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس
جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نے صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست
و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید
ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن
زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم
آمد همراهش دختر او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش
می دهی گفت نی فرمود مگر خوش دارے که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از
آتش نزع کرد آن زن آن هر دو مسکه بیفگند و اسنادش قوی ست ام سلمه اوضاحی از زر پوشیده بود
آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص
گفته که در سندش جهالت ست انتهی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بحجت نیز دار آمده
در رکاز خمس ست و رکاز معدن ست یا دفینه جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردے که
گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد
یافته ست پس دران و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستاند

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
و کلان از مسلمانان و امر کرد باداے آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر شتافتن ابو سعید خدری گفته ما صدقه

می داده بود در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب یا صاعی از اقط پس همیشه چنان می آدیم در زمین نبوت می برآوردیم در روایتی آمده که نبرآرم هیچ مگر چنان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوٰة فطر از برای طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد آن را مقبول است و هر که بعد از نماز داد پس صدقه ایست از صدقات

باب در بیان صدقه تطوع

هفت کس اند که جا میدهد ایشان را خدا تعالیٰ در سایه خود روزیکه جز سایه او سایه دیگر نیست منجمله ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه انفقه کرد یمین او و فرمود هر آدمی در سایه صدقه خود است یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی بپوشاند او را خدا تعالیٰ از حلهاے سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدا تعالیٰ از میوهاے بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند قیل غیر ذلک و فرمود آغاز کن باتفاق بر کسیکه عیال داری اش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت توانگری باشد و هر که نگاهدارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا تعالیٰ از احتیاج بمردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا تعالیٰ و آمده که افضل صدقات جهد مقل است و ابتدا کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم دینارے دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بینا تری

یعنی هر که مستحق نباشد باو زکاتی دارد و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانهٔ خویش بدون
افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنابر اکتساب و خازن را مثل آنها و بعض
ایشان از اجر بعض چیزی کم نگردانند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر
امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزد من زیوری هست خواستم که آنرا صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که
وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم برایشان فرمود ابن مسعود راست گفته است
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام است از
فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت
و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را اموال ایشان بقصد تکثر وی
پس طلب میکند اخگری از آتش پس بگو که کم طلب یا بسیار خواهد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و
پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آنرا بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاهدارد بهتر است
از برای او از آنکه مردم را سوال کند دهند یا نه دهند و فرمود مسئله خراش است می خراشد مرد
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چارهٔ کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مر غنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بروی تصدق کرده اند و وی از آن
صدقه چیزی بتوانگری هدیه کرد و دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگه در ایشان
گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را دهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال است او را مسئله
تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال او را هلاک ساخت که وی را تا برسد حلال است
سوم مردی که او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و جز این

احوال سؤال حرام ست و سائل حرام‌خوار و زیبا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
چرکهای مردم ست و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از هاشمی بهاشمی هم درست
نیست تا بدیگری چه رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
که بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جز این نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد به بنی هاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقه بنی مخزوم گماشته بود وی
ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه بری گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم ست و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس ترا هم
روا نباشد و عمر رضی الله عنه را عطایا میدادی گفت محتاج تری را از من بده فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا هرچه بیاید ترا ازین مال و تو نه مشرف هستی و نه سائل آنرا بستان
و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را که روز روزه او باشد که وی دران
یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قاله عمار بن یاسر
و فرمود روزه گیرید برویت هلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماه کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر ست که اکملوا العدة ثلثین و در لفظی دیگر
اکملوا عدة شعبان ثلثین آمده مردم هلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد که من آنرا دیده ام
پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شهادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیه نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من هلال دیده ام فرمود شهادت میدهی

بلا اله الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی محمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام مر کسی را که فرض نکرد آن از شب آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه در آمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت ما را حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
و از ان حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی کنند در کشاد روزه و احب عباد
بسوی خدا اعجل ایشان ست در فطر و سحر خورید که سحور برکت ست و افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور ست و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو مواصلت می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من ست من شب می کنم در حالیکه طعام می دهد مرا رب من و آب مینوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پستر دیدند هلال را فرمود
اگر تاخیر می کرد هلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را در حالت صوم و لکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد و در حال احرام
صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری ست و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و در سر کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف ست و ترمذی گفته لا یصح فیه شیء و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی باید
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خداست و بر مفطر در رمضان بنسیان نه قضا
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد ست و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هر که خود قی
کرد بر وی قضاست آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه بر آمد روزه گرفت

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
همراهی بدیدند آنرا بنوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمانانند و این
دو بار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قدح را بعد از عصر وقتی بیاشامید
که گفتند صیام بر مردم شاق ست و انتظار فضل شما می برند حمزه اسلمی گفت ای رسول خدا من
در خود قوت بر صیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت ست
از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بر وی جناح نیست
و رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بر وی
و شخصی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود می یابی
کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت
مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و بنشست درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلعم آمد
فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لابه یعنی
سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تمر از ما آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه
دندانهای نیشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب
از جماع بستر غسل می بر آمد و در روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمیرد و بر وی صوم ست
ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده ست
و صوم عاشورا کفارهٔ یک سنهٔ ماضیه ست فقط و از روز دوشنبه پیدا شدم و مبعوث گردیدم و فرود آمد
بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را
از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشر امثالها و نیست هیچ

بنده که صائم شود در راه خدا اگر آنکه دور کند خدا از روی او نار را هفتاد ساله راه و خود بیش روزه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کدام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزه گیرد و شوهر او حاضرست مگر باذن او یعنی
در غیر رمضان و از صوم دو روز فطر و نحر نهی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خوردن و نوشیدن
و ذکر خدای عز و جل ست و نیست رخصت هیچ یکی را در صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نهی آمده مگر آنکه در روز صوم یکی بیفتد پس تا روز جمعه روزه نباید گرفت تا آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزه نگیرید
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزه نگیرید روز شنبه مگر روزهٔ فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود درخت همان را بخاید و در سندش اضطراب ست و مالک
انکارش کرده و ابوداود گفته منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزه بروز شنبه و یکشنبه می گرفت و میفرمود که
این هر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفه نهی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام و لا افطر آمده۔

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد او را گناه پیشین او چون عشرهٔ اخیرهٔ رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستی و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساختی
مشام را بتشمیم گلی نوازش کن * که از نسیم غالیه سا در وزیدن ست * و نیز دارادهٔ اعتکاف
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی و اعتکاف وی صلعم در عشرهٔ اواخر رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز چنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بسوی من پیش می آورد
و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت انسانی که
معتکف می بود و گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
و زن را مس نماید و نه مباشر او شود و نه برای حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع صحیح وقف آخر این حدیث ست بر عائشه و لهذا ابن عباس
گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خودش واجب کند مردی چند از یاران [illegible]
شب قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیر ست آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب
شما مطابق واقع افتاده است در باره سبع اواخر پس هر که تحری آن کننده شد در این سبع اواخر
جستجوش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بیست و هفتم از رمضان ست و راجح وقف اوست
بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که
در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال مع شئ زائد در مسک الختام مذکور ست عائشه پرسید
اگر دانم که شب قدر فلان شب ست چگویم فرمود بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف
عنی ۵ کریما ببخشاے بر حال ما ÷ که هستیم اسیر کمند هوا + ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم
فرمود لبسته نشود بارها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینه طیبه
سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت ست از سفر و این حدیث متفق علیه
و ائمه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفرهاے
دیگر بدلیلهاے دیگر و احدی در سلف از براي زیارت عرقی فاضل یا مفضول سفر اختیار
نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب مؤذن ست بآنکه اعتکاف
مسجد باید اگرچه باختیار سفر از براے مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج بر وی فرض ست

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفاره چیزیست که میان این هر دو ست و حج مبرور را جزا نیست
مگر جنت گویم مبرور آنست که در ان مرتکب معاصی و سمعه و ریا نشده یا آنکه بجناب الهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا در ان اطعام طعام و افشای سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب ست فرمود آری جهادی هست که در ان قتال
نیست و آن حج و عمره ست آورده شیخین آمد و گفت عمره واجب ست فرمودند و اگر کنی بهتر باشد
نزد او راجح وقف اوست بر جابر و هم جابر مرفوعاً روایت کرده که حج و عمره دو فریضه ست
و سبیل را اصحاب نبوت تفسیر بزاد و راحله فرموده و راجح ارسال اوست و سواری چند را
در مقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم و تو کیستی فرمود رسول الله زنی
از ان میان کودکی را بر داشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا اجر ست فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت و وی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه
خدا بر عباد او در حج پدر پیر کبیر مرا دریافته ست و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
حج برگزارم فرمود آری و این در حجة الوداع بود و همچنین زنی از جهینه آمد و گفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نگزارد تا آنکه بمرد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام میبود تو آنرا
نمیادی بگزارید وام خدا را که او تعالی احق ست بوفا و این هر دو حدیث دلیل ست بر جواز
نیابت در حج از قریب برای قریب نه از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بر وی واجب ست که حج دیگر بگزارد و هر بنده که حج نمود و پستر آزاد شد بر وی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقف این حدیث ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد بزن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که نام من بجهاد رفته است و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود
و یکی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود اول پس از طرف شبرمه کن و آن حج
وقف است بر ابن عباس و هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم
و نیکه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
شده است فرمود اگر میگفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج یکبار است یعنی
در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت است بآنکه احکام شرع مفوض ست
برای جناب ختمی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و
از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلملم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی
علیهن من غیرهن ممن اراد الحج والعمرة و هر که و رای این جاهاست وی احرام بندد
از جائیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان
داده و در بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق
آنحضرت صلعم عقیق را میقات ساخته والله اعلم

باب در بیان وجوه و صفت احرام

عائشه گوید برآمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی
اهلال بحج و آنحضرت صلعم اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس در آن روز حلال شد
و از احرام برآمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت امر کنم اصحاب
خود را برفع اصوات با هلال و خود رش برهنه شد از برای اهلال و غسل برآورد و پرسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیرهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه یکی پاپوش نیابد پس موزه را
فروتر از کعبین ببرد و جامهٔ رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب برروی نیفگند و دستانه بکار نبرد
عائشه آنحضرت را صلعم خوشبوی می مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را
از آنکه نکاح خود یا دیگرے بکند و خطبه نماید و در قصهٔ صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام
صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابهٔ محرمین را پرسید که یکی از شما او را امر بصید
یا اشاره بدان کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابوا یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بروی بازگردانید و فرمود واپس نکردیم مگر
بآن جهت که محرم هستیم و وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود پس آنرا
نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود پس امر باکل آن فرمود و قبل
غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق انگاشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش
و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم
بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است
گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین را نیم صاع و چون مکهٔ معظمه فتح شد درمیان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ یکی را پیش
از من حلال نشده و مرا هم برای ساعتی از روز حلال شده است و بعد از من ابدا برای کسی
حلال نشود پس صید او رانده نشود و خار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقط آنجا مگر منشد را و
هر که را قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظر است یعنی فدیه گیرد یا بکشد عباس گفت مگر اذخر
که ما از او در خانها و گورها بکار می بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اهل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چندان از دعای ابراهیم از برای اهل مکه و مدینه حرم است از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفت رسول خدا صلعم حج کرد همرکاب او برآمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرت فرمود غسل برآر و جای خون را بجامه برگیر و
احرام بند و خود مسجد نماز گزارده بر ناقه قصوی سوار شد و در بیدا در آمد و اهلال کرد بتوحید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و هفت دور رفتار
سه بار دوشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پس تر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا برآمد و خانه کعبه را دید و رو بقبله شده توحید
و تکبیر کرد و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله
الا الله انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده گفت و درمیان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون درمیان وادی رسید بدوید تا آنکه به بلندی
برآمد پس سعی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود در اینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

یعنی هشتم ذیحجه مردم متوجه منی شدند. جناب نبوت سوار شده در منی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر ادا کرد و اندکی درنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشته
بعرفه آمد دید که قبه را بنمره زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهر امر بقصواء فرمود آن را
پالان بستند پس در بطن وادی رسیده مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بموقف
آمد و شکم ناقه را بسوی صخرات برگردانید و حبل مشاة را روبرو گرفت و روبقبله شد و استاده ماند
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکی زردی دور شد یعنی چون قرص مهر غائب گردید روانه شد
و زمام قصواء کشیده بود تا آنکه سرش بمالش پیش پالانش میرسید پس بدست راست
اشارت میکرد که ای مردم آهستگی کنید و سکینه ورزید و بهر کوه که می آمد اندکی ارخاء عنان
ناقه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را نزد تبیین
صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شده بمشعر الحرام آمد و روبقبله شده دعا و تکبیر و تهلیل
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید
و در اینجا ناقه را اندکی بجنبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید سالک شد و جمره
را که زیر درخت ست هفت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر آورد و این سنگریزه
برابر حصای خذف بود یعنی بمقدار دانه باقلا و این رمی را از بطن وادی بود و پس تر بمنحر گشت
و قربانی کرد و سوار شده بخانه کعبه آمد و ظهر را بمکه گزارد رواه مسلم مطولا و چون از تلبیه فارغ
شدی از خدا رضوان و جنت خواستی و برحمت او از نار پناه جستی و سندش ضعیف ست
و فرمود نحر کردم اینجا و همه منی منحر ست شما در رحال خود نحر کنید و وقوف نمودم اینجا و تمام
عرفه موقف ست و اینجا استادم و همه مزدلفه جای وقوف ست رواه مسلم و در مکه از جانب
اعلی درآمد و از طرف اسفل بیرون شد. ابن عمر هیچگاه بمکه نیامدی مگر شب بذی طوی

گذرانیده است تا آنکه بعد از غسل برآورد وی و این را از آنحضرت صلعم ذکر نمود یعنی که وی صلعم
همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را برمل در سه شوط و بمشی در چهار شوط در میان هر دو
رکن و استلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکن یمانی را و عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
و گفت میدانم که تو سنگی نه زیان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا را صلعم که می بوسد ترا
نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه است و در روایت ازرقی که علی مرتضی بجواب ایشان پرداخت
مقاوم این روایت صحیحه نمیتواند شد و بهذا بیان مقصود این هر دو بزرگ بودن با سنت
۵ طربنا بالتعریض العذول بذکرکم ۞ فنحن بواد والعذول بواد ۞ ابو الطفیل آنحضرت صلعم
را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سر کج مینماید و آن محجن را می بوسد و بود که
طواف میفرمود باضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر حسن و بلیر انکار کرده نشسته و ابن عباس را
در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر رخصت
در عدم استکمال بیتوته بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و همچنین سوده رضی الله عنها
در شب مزدلفه دستوری رفتن پیشتر از جناب نبوت خواسته است و وی رضی الله عنها فربه اندام
بود او را اذن داد و ابن عباس را گفت که جمره عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب برآید و در سندش
انقطاع است و ام سلمه را در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر کند وی رفت و طواف
افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم
و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور
کرد مشرکان تا آفتاب نمی برآمد از جمع روانه نمی شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم
برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب برآید و تا رمی جمره عقبه نمود لبیک گویان
ماند و در رمی خانه کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید جمره را بهفت سنگریزه انداخت ابن مسعود گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و آنحضرت را
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال مهر کرد و ابن عمر اول رمی جمرهٔ
دنیا بهفت حصاة می کرد و در پی هر سنگریزه تکبیر می بر آورد و بعده پیشتر در زمین نرم سپیده
رو بقبله دیر تر می ایستاد و دست بر داشته دعا می کرد پستر جمرهٔ وسطی را رمی مینمود و جانب
چپ در زمین سهل آمده رو بقبله استاده و تا دیر دستها بر داشته دعا می کرد پس
جمرهٔ عقبه را از بطن وادی سنگریزها می انداخت و نزدش وقوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجا می آورد رواه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المحلقین گفتند و المقصرین یا رسول الله در کرت سوم و المقصرین فرمود و این
دلیل ست بر افضلیت حلق بر قصر در حج و دیگه واقف شد در حجة الوداع یعنی در جای منی از بهر
مردم از وی صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
نیست حرج و دیگری آمد گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرضکه از هر شی
مقدم و مؤخر که در آن روز مسئول شد همین افعل و لا حرج ارشاد کرد و لسدا نحر و حدیث
متفق علیه ست و لکن نحر و نحر پیش از حلق فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی حلق
نمود به حلال شد شما را خوشبو و هر چیز مگر زنان و سندش ضعیف ست و فرمود نیست بر زنان
حلق همین قصر کنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکه شبهای منی بنا بر سقایه خود
او را اذن داد و رعاه ابل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز غد را برای دو روز ولیستر روز نفر یعنی کوچ بر می پر دازند و خود در روز نحر خطبه خواند
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نحر ست و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عائشه را
گفت که طواف تو بخانه و سعی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره تو و این دلیل ست
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضه رمل نکرد و نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعده سوار شده بخانه کعبه آمد و طواف نمود و عائشه

دار البطحاء یعنی محصب فرود نمی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که درینجا فرود آمد بنا بر سماحت خروج این
منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مناسک حج ست متفق علیه ابن عباس گفت مردم مامور اند تا آنکه آخر عهد ایشان
بخانهٔ کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست متفق علیه و فرمود نماز درین مسجد من
بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد
من بصد نماز رواه احمد وصححه ابن حبان

باب در بیان فوات و احصار

محصر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس موی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را
نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد و ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده
حج میکنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خطاب
با و تعالی ست و فرمود هر که شکسته شد پای وی یا لنگ گردید وی حلال شد بر وی حج ست
در سال آینده والله اعلم وهذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت
منه فی ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۲۸۳ وهو آخر العبادات ویتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع
یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلک فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة
بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الآخر من شهور سنة ۱۲۹۹ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و انچه ازان منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور
و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را
گفتند در بارهٔ پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را اطلا کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشد خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحوم مردار را بر ایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود دو متبایع چون
باهم اختلاف کنند و میان این هر دو بینه نیست پس سخن سخن رب سلعه ست یا هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بر شتری مانده
سوار می رفت خواست که آنرا سائبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش پس بیک
اوقیه بفروخت و سواری خود تا خانهٔ خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی را در پس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن نگیرم بگیر شتر خود را و دراهم را که این تراست و این حدیث صحیح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست در محل نزاع و سیاقش و دیگر الفاظ آن مسلم ست اگرچه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلبداشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و بجان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه گرداگرد اوست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد ست ما حول را بیفگنید و اگر مائع ست
نزدیک او نشوید داد از ثمن گربه و سگ زجر فرمود مگر سگ صید و عائشه را در باره بریره
گفت که بگیر او را و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هرچند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط الله تعالی اوثق ست و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد و لیکن نه کسی را که بفروخت و لفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و موهوب و موروث نگردند استمتاع کنند از آنها مادام که
مناسب نماید و چون خداوندش مرد وی آزاد شد و رفع این خبر درهم ست جابر گفت
ما کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید
و از بیع فضل آب نهی نمود و همچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرا دادن نر بجهت کشنی و از بیع حبل الحبلة و این بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع و هبه ولاء و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرمود
و گفت هر که طعام خرد نفروشد آنرا تا آنکه بپیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جایز نیست
و دو بیع در یک بیع منهی عنه ست و هر که این چنین کند او را اوکس آن هر دو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقدا باین قدر و نسیة باین قدر و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد و باز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جایز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
و حلال نیست سود چیزیکه غیر مضمون ست و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظی
نهی عن بیع و شرط آمده و هم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شیء را خرید کند بیعانه در
حساب دهد و رنه نزد بایع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم ست هر جا که باشد و برین بوده اند
علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروخت سلعه جائیکه آنجا خرید کرده است منهی عنه ست
تا آنکه تجار آنرا بجای خود بیارند و ابن عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم و فروختن
بدراهم و گرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی است یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جایز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید و ربا نگردد والله اعلم و نهی فرمود از نجش یعنی برانگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانه از گندم و از
مزابنه یعنی خریدن میوه تازه بعوض میوه خشک و از مخابره یعنی از کرا دادن زمین به حصه

سعین ہمچو ثلث و ربع و آن ثنیا یعنی استثناء بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جہالت مگر آنکہ مقدارش
بداند و در روایت دیگر نہی از مخاضرہ و ملامسہ و منابذہ و مزابنہ آمدہ مخاضرہ بیع ثمار رو جبوب ست
پیش از ظاہر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسہ سودن جامۂ دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذہ انداختن جامہ است بسوی یکدیگر بدون دیدن مبیع
و تفسیر مزابنہ گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفہ و مذاہب متباینہ ست کہ در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقہ سنت ذکر یافتہ و نہی فرمود از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شہری سمسار و دلال دہقانی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی
رکبان ست و لہذا از ان ہم نہی آمدہ و فرمودہ کہ ہر کہ تلقی کردہ بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواہ بآن نرخ بفروشد یا نہ و جائز نیست بیع یکے بر بیع دیگرے و نہ خطبۂ یکے
بر خطبۂ دیگرے و نہ سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچہ در آوند اوست نگون کند
و ہمچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرمود ہر کہ جدائی انداز د میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت ولکن در سندش مقال ست و لہ شاہد
علی مرتضی دو غلام را کہ برادر یکدیگر بودند جدا گانہ فروخت و بآنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنہا را و واپس ستان و مفروش آن ہر دو را مگر یکجا در مدینۂ منورہ نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خداست و
من امید وارم کہ ملاقی شوم خدا را و ہیچ یکی از شما در مظلمۂ خون و مال مطالبۂ من نہ کند
و آمدہ کہ احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریۂ ابل و غنم منع فرمودہ یعنی شیرش نہ دوشد تا
خریدار بازی خورد و داند کہ عادتش ہمین قدر شیر دادن ست و ہر کہ بعد این تصریہ خرید
کردہ است وے بہ بہترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواہد
نگاہ دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدہد و در مسلم ست کہ این خیار تا سہ روز ست و در
بخاری آمدہ کہ صاعے از طعام دہد نہ از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمدہ کہ ہر کہ

گوسفند محفله یعنی نادوشیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد رواه الجماعه
و هر توده ای طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب باران رسیده است فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
ببیند هر که ما را بازی دهد وی از ما نیست و هر که انگور را بزمان چیدان او بند کند تا بدست
خمار فروشد دین دیده و دانسته در نار در آمده و خراج بضمان ست یعنی محل غله و منافع آن از آن
مالک ست که ضامن وست نه از ان مشتری عروه بارقی را دیناری داد تا برای
ضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکی را بدیناری فروخت و آن شاة و دینار
را آورد او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سود کردی و درین حدیث
دلیل ست صحت توکیل و جواز نفع بموکل و عملا این هیچ قول ست که رسول خدا
نه کوبست و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایها ست تا آنکه بنهد و از بیع آنچه که در
پستانهای انعام ست و از خریدن بنده گریزپا و از شراء مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریدارای صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر ست و صواب وقف اوست بر ابن مسعود و فرمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده شود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال وست و وی را اسنادی ضعیف
ست و از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی آنچه در شکم مادر اشتران و بر پشت های آنها ست

باب در بیان خیار

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند درگذرد خدا از لغزش او روز قیامت روا فرماید او را
و این موافق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که با هم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را مخیر سازد
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
با لجمله بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
و جدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلابة یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا و موکل و کاتب و هر دو شاهد او و فرموده
سواء و گفته ربا هفتاد و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند و افزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست و نفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
و نیفزائید بعض آنرا بر بعض و نفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیفزائید بعض آنرا بر البعض
و نفروشید غائب را از آن بناجز یعنی نسیه را بنقد و این متفق علیه ست و در حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعا نزد مسلم طلا بطلا و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک
بنمک مانند بمانند سواء بسواء دست بدست ست و چون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس بس و قصر بران ارجح اقوال ست و حدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در دو جنس متفق ازین اجناس شش گانه منصوص علیها و در روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل و سیم بسیم وزن بوزن مثل بمثل ست و هر که افزود یا افزون خواست پس آن
ربا ست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر اینچنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمر بدو و دو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر و در باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد و فرمود و کذلک المیزان یعنی حکم کیلات
مثل تمر و حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان ست و نهی کرده از بیع تودهٔ تمر که مکیلش معلوم نیست بمکیل

مسمی از تمر و طعام بطعام مثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود و فضاله بن عبید روز خیبر
یکی گلوبند بدوازده دینار خرید دران مهرهاے جواهر و زر بود آن را جدا کرد زیاده از دوازده
دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلاده تا از وی آن زر و گوهر
را جدا نکنند و درینجا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان
بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان او رضا دهید
بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دور نکند آن ذل را هیچ
شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود عینه بکسر عین فروختن کالا است بقیمت معلوم تا یک مدت
باز خریدن آن از مشتری بکمتر ازان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و داد او را بران سفارش
هدیه رسید و پذیرفت پس در آمد درے کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست
و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص
را امر فرمود بساختن سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آمدن ناقهای صدقه
بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن اهل صدقه می گرفت و درینجا دلیل ست بر
جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوهٔ تر بستان ست بمیوهٔ خشک مثلا
اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آنرا کیلا بزبیب فروخت نماید
و اگر کشت ست بکیلے از طعام بیع سازد پس ازین همه ها نهی نمود و از خریدن خرماے خشک
بخرماهای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد ازان
و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه دین بدین و سندش ضعیف ست

باب در بیان رخصت در عرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم در عرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و عریه همان مزابنه است
که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داده و در روایت دیگر آمده رخصت داد

دهم بیگیرند کسان خانه باندازه آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که خصت فرموده
در بیع عرایا باندازه اش از خرمای خشک و رکتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نهی کرد از فروختن
ثمار یعنی میوه ها تا آنکه صلاحش نمایان شود بایع و مبتاع هر دو را ازین بیع نهی نموده و تفسیر
صلاح ثمر آن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمار تا آنکه
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانها تا آنکه سخت گردد و اگر یکی
بدست برادر خود میوه درخت فروخته ست و آنرا جایحه رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبود
چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوائح و نخلی که بعد
پیوند کردنش بخرند ثمره آن بایع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و رهن

آنحضرت صلعم بمدینه آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند در تمر و در لفظے در چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابه
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند
که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم بارادهٔ ادا ادا کند از وے
خدای تعالی و هر که ستاند آن را بارادهٔ اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بزازی از شام آمده بود
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسیه تا میسره بگیرد کسے نزد او بفرستاد وی نسیه
نداد دریجا دلیل ست بر صحت بیع نسیه و تاجیل تا الیسر و فرمود پشت مرکوب ست بنفقه خود چونکه
مرهون باشد و لبن در مشروب ست بنفقه خود وقتی که رهن بود و نفقه اش بر راکب و شارب ست
و بند کرده نمیشود رهن از راهن یعنے آن شی مرهون بوجه این رهن از ملک راهن بدر نمیرود
و مرتهن مستحق آن نمی گردد بلکه او راست غنمه او و بر وی ست غرم او و این روایت مرسل ست
و از مردے نشتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

قضا دیگر کند وے گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین اہل خیار بوده که بهترین مردم احسن ایشان در
قضاست و فرمود هر قرضے که منفعت کشد رباست و اسنادش ساقط است و شاهدے
دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق است بدان مال از دیگران و در لفظے دیگر آمده
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایه
خود بعینه دریافته پس وی احق است بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوه غرما باشد
یعنی مال او بدام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هر که مفلس
شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق است بدان و سندش ضعیف است و
فرمود لی واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را مردے میوه خریده بود بروی آفت رسید
و دین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقها دادند
بوفاے وام نرسید غرما را ارشاد کرد هرچه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جز این قدر
یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بروی بود بفروخت
ابن عمر گوید معروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و این
متفق علیه است و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گویا حد بلوغ پسر پانزده سال است
عطیه قرظی گوید معروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هر که موی عانه روییده بود کشته شد
و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر ست از براے حد بلوغ و جائز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری
شوی خود و در لفظے دیگر آمده جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

له [illegible] ذکره ابن حجر درین جا آنست که هر که پانزده ساله نیست تصرفات او از بیع و غیره غیر نافذ است ۱۲ مسک الختام

گشته است و حلال نیست مسئله گر یکی را از سه کس یکی مردی که متحمل حماله شد پس او را سوال حلال است تا آنکه بدان برسد پستر باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را مسئله حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان حجرهٔ او بگویند که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز است درمیان مسلمانان مگر صلحے که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان بر شرطهاے خود اند مگر شرطے که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایهٔ خود را از خلانیدن چوب در جدار خانهٔ خود ابو هریره چون این حدیث را روایت می نمود می گفت مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال نیست که عصاے برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام ستم است و چون در پے کرده شود یکی از شما بر شخص آسوده و توانگر پس باید که در پے او برود و در لفظے دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکی مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمے چند رنجه فرمود و پرسید که بر وے وامی هست گفتند دو دینار برگشت و نماز نکرد ابو قتاده تحمل آن دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمهٔ من است فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده از آن بری گردید و بر وے نماز کرد آرے قرض از مرتبه مردی انداخت مرا و بلکه این اه گران بود سبک ساخت مرا و چون مردے مرده را که بر وے قرض می بود می آوردند می پرسید که قضا وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و مے فرمود

شفا بر یار خود ساز بگزار ربیا الله دمیکه حق تعالی بر وی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمومنان
از جانهای آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین ست قضایش بر من ست و در لفظے آمده هر که
مرد و وفا نگذاشت قضایش بر من ست گویم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این
یکے از افادات مبتکره حضرت شوکانی ست رضی الله عنه و فرموده ست کفالت در حد
سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود مثل زنا و سرقه و جز آن بکار لابد ست از
وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم تا دامیکه یکے دیگرے را خیانت
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتابیش با و برادر من
و شریک من و این دلیل ست بر صحت شرکت و شریک شدند ابن مسعود و عمار و سعد در آنچه
روز بدر ربیا بند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل
مرا بیابی پانزده وسق از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروه بارقی
در باره خریدن اضحیه پیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و عمر فاروق
را بر صدقه گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خود وی صلعم شصت و سه
قربانی کرد و ذبح باقی را علی مرتضے سپرد و این توکیل ست و در قصه عسیف آمده که انیس را
فرمود یا بامداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرضکه وکالت در همه کاروبار درست و
نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظے آمده که قل الحق ولو علی نفسك

وحدیث دلیل ست بر اعتبار اقرار انسان بر جان وسخن خود در همه کارها باز عرض مال و بدن

باب در بیان عاریت

بردست ست آنچه گرفته ست یعنی از دیگرے تا آنکه ادا کند و بدہد آنرا پس مقبوض واجبت
وعاریت مضمون ست بر مستعیر و فرمود ادا کن امانت را بسوے کسیکه امین کرد ترا و خیانت
مکن کسے را که خیانت کرد ترا گوییم جمله اولی شامل عاریت و ودیعت هر دوست و جمله ثانیه
دلیل ست بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه را فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان را سے زره بده وی گفت این عاریت مضمونه ست یا مؤداة فرمود بلکه
عاریت مؤداة ست و از صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت مگر
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آنرا
روز قیامت از هفت زمین و این حدیث چنانکه دال ست بر منع غصب همچنان دلیل ست
بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قوله تعالی ومن الارض مثلهن لکن مرفوعے
صحیح صریح در باب بودن آدم ونحو آدم درین طبقات ارض نزد ائمهٔ محدثین و ثقات
اثبات ایشان بثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گردش آورده دران طعام نهاد و فرمود بخورید و قصعهٔ صحیحه آرنده داد و شکسته
را نگاه داشت و در روایتے آمده که فرمود طعام عوض طعام ست و آوند بدل آوند و این دلیل ست
بر عدم تفرقه در میان مثلے و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از زرع

هیچ نباشد همین نقد او راست یکی در زمین دیگری نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزبیدار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود از انجا برکند و گفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست
و در سندش صحابی مجهول ست و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و در روایت که
و منی روز نحر این خطبه خواند ان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام کحرمة
یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه و مدلول حدیث واضح ست
چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نپذیرفته ست و چون حدها واقع شد و دور گردانیده آمد
راهها پس شفعه نیست متفق علیه در لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شرکت ست چه زمین و چه خانه
چه باغ نمی سزد که بفروشد تا آنکه بر شریک خود عرض بکند و در روایت دیگر این ست که حکم کرد
بشفعه در هر شی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار را احق ست بدار
لفظ دیگر آنست که جار احق ست بسقب خود یعنی بشفعه خواهش [illegible] او [illegible] و اتصال [illegible]
روایت دیگر [illegible] و جار احق ست بشفعه خود [illegible] اگرچه غائب باشد
بشرطیکه طریق هر دو واحد ست و آمده که شفعه همچو گشادن پای بند شتر ست و شفعه از برای
غائب و صغیر شفعه نیست

باب در بیان قراض

سه چیز ست که در آن برکت باشد بیع تا مدتی و مقارضه و خلط گندم [illegible]
[illegible] بجو برای خانه نه برای بیع اسنادش ضعیف ست و حکیم بن حزام چون مال کسی
بامضاربت میداد شرط می کرد که این مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دریا
نبرد [illegible] اگر چنین کار کند [illegible] ضامن [illegible] باشی

حنا علاء بن عبدالرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی اللہ عنہ عمل کردے برین شرط کہ سود میان
ہر دو باشد و این موقوف بصحت رسیدہ

باب در بیان مساقاۃ واجارہ

معاملہ کرد آنحضرت صلعم با اہل خیبر کہ یہود بودند بر نیمہ آن چیز کہ پیدا شود از میوہ و کشت و در لفظے
آمدہ ... سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط کہ کفایت کنند عمل آنجا را و باشد از برائے
ایشان نیمہ پیدا وار میوہ پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار یا دامی کہ خواہیم یعنی ندانگا
پس ماندند در خیبر تا آنکہ بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخریست کہ داد آنحضرت صلعم
یہود خیبر را نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمال از اموال خود شان و نصف میوہ مر ایشان را
باست حنظلہ بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر و سیم پرسید گفت باک نیست مردم
عہد رسالت اجارہ بر ماذیانات و اقبال جداول و چیزہا از زراعت می کردند پس ہلاک شد این ہلاک
شدی و آن سالم ماندی و گاہے این سالم ماندی و آن تباہ گشتے و جزین اجارہ دیگر نبود لہذا
از ان زجر فرمودہ اما شیے معلوم مضمون پس بدان اندیشہ نیست ماذیانات انچہ بر کنار رود و مسیلہا
رود و جدول نہر خرد ... اگر میند و درین حدیث بیان اجمالی ست کہ راہ اطلاق نہی از کرا آمدہ
آمدہ و نہی فرمود از مزارعت و امر او بہ اجرت مراد بمزارعت آنست کہ ارض و تخم از یکے باشد
و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی نمی داد
و این نزد بخاری ست از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمدہ کہ کسب حجام
خبیث ست و این نزد مسلم ست وجہ تطبیق آنست کہ عطا جائز ست و اخذ مکروہ و در حدیث
قدسی ہست حق تعالی میفرماید سہ کس اند کہ من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکہ عہد و پیمان داد
بنام من بازشکست آنرا دوم کسے کہ آزاد را فروخت و ثمن آن بخورد سوم آنکہ مزدور گرفت و از
استیفاء کار کرد و مزد او نداد رواہ مسلم کذا فی البلوغ ولکن یوسف سط حافظ گفتہ انما ھو فی البخاری

في البيوع وفي ابن ماجة في الاجارة انتهى و فرمود احق چيزے كه بران اجرت گرفتيد كتاب خداست يعني بر رقيه بدان و فرمود بدهيد مزد اجير پيش از انكه خوي او خشك گردد و چون اجير گيرد قدر اجر او نام برد و در سندش انقطاع ست مگر بيهقي آنرا از طريق امام ابي حنيفه رضي الله عنه موصول ساخت

باب در بيان احياء موات يعني آباد كردن زمين ويران

فرمود هر كه آباد كرد زمينے را كه از ان كسے نيست وي احق ست بدان عمر فاروق هم در خلافت خود بدان قضا كرده و هر كه زنده ساخت زمين مرده را آن زمين مر او راست و نيست حمى مگر از براى خدا و رسول او حمى يعني زميني را گويند كه از براى مويشے صدقه گرد آرند تا دران بچرند و نيست ضرر دادن و نه ضرر رسانيدن و نه ضرر گرفتن و هر كه زميني را احاطه كرد آن زمين او راست و هر كه چاه كند او را چهل گز باشد از براے عطن ماشيه او و سندش ضعيف ست وائل بن حجر را زميني در حضرموت اقطاع كرد يعني در جاگير بخشيد و زبير را تا بدان اسپ قطاع داد وي اسپ خود را دوان كرد تا آنكه بايستاد پس تازيانه خود انداخت فرمود تا جائيكه سوط رسيده ست آنقدارش بدهيد و فرمود مردم شريك يكديگر اند در سه چيز كاه و آب و آتش

باب در بيان وقف

چون آدمي بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چيز يكے صدقه جاريه دوم علمي كه بدان منتفع شوند سوم ولد صالح كه از براے او دعا كند و اين نزد مسلم ست مرفوعا از ابي هريره و سيوطي بران چيزها افزوده در داشت مصحف و زياد تفر و حفر نهر و بنا دبيت از براي غريب و تحمل ذكر نشان داده سه نمرد آنكه مانند ليل از وے بجاے پل و مسجد و چاه و مهمانسرا عمر فاروق را زمينے در خيبر بدست آمد از انحضرت مشوره خواست و گفت زميني يافته ام كه هيچ مالي انفس از ان نزد من كم نبوده ست فرمود اگر خواستے آصل را حبس كنے و انچه از ان حاصل شود انرا صدقه گرداني عمر آنرا

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقراء و قربی و رقاب و ابن سبیل و
ضیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را
بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فروخته نشود
و هبه نرود لکن میوهٔ او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع و اعتده خود یعنی
زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که مرا بود
فرمود همه پسران را این چنین داده گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد بدین نحله فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود
پس وی باز گشت و آن صدقه را باز گردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید که همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
بالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را برابر ده تا در بر برابر باشند عائد در هبه همچو سگ است که
قی میکند و باز میخورد نیست مارا مثل بد هر که عود می کند در هبهٔ خود وی همچو سگ است که بر میگردد
در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که هبه باز رجوع کند ازان مگر پدر که او در عطای ولد این
رجوع رواست آنحضرت صلعم هدیه از مردم می پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم
را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری در آخر این حدیث
آمده لقد هممت ان لا اتهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و عمری کسی است
که بخشیده شد او را که هبه بر خود مالهای خود را تباه مکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی است
که از برای او کرد در حیات و ممات و از برای عقب اوست و در روایتی دیگر است که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جایز داشته آنست که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گرد و فرمود قیمت وعمری نکنید چه هرکه قیمتی یا عمری
کرد آن از برای ورثه او ست عمر فاروق یکی را اسپ داده بود در راه خدا وی آن را ضایع کرد
عمر گمان نمود که گرارزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود نخرید بخن اگرچه بیک درهم بدهد
او فرمود وجه فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را وهدیه میکشد کینه را وای زنان مسلمان خوار
انشمرد زن همسایه هدیه زن همسایه را اگرچه یک سم گوسفند باشد و هرانچه پیزی هدیه کرد وی
احق ست بدان مادامیکه بران مکافات نکرده است و صحیح وقف او ست بر این عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم بر یک خرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم که از صدقه باشد
آن را می خوردم مردی آمد واز حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف وسر بند او را
بازبشناسان آنرا تا یکسال پس اگر صاحبش آمد بدهاو نه کار خود آر وی گفت ضالة غنم را چیست فرمود
فرمود آن است یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضالة شتر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه
وی ست سقا وحذاء وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش میابد و هرکه جاي داد
گمشده را وی گمراه ست تا آنکه تعریفش نکرده ست وهرکه لقطه یابد باید که بیان دو عدل
را گواه گیرد و آن را نه پوشد و نه غائب کند اگر مالکش آمد احق ست با او
ورنه مال خدا ست میدهد هرکرا میخواهد و لقطه حاجی نهی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در نده دندان
دار ونه خر آبادی ونه لقطه از مال معاهد مگر آنکه از ان مستغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

آنحضرت صلعم فرمود بدهید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خدا ست باهل آن و آن شش فریضه
در قرآن معین و تقدیر شان نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه
باقی ماند یعنی بعد از ادای فرائض پس آن از برای مرد قریب میت ست که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مردے پرسید از دختری و دختر پسری و خواهر

بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف ست و دختر پسر را سدس برای تکملهٔ دو ثلث و باقی

خواهر راست رواه البخاری و فرمود وارث نمی شوند از یکدیگر اهل دو ملت مردی آمد و گفت

پسر پسرم بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت او را طلبید و فرمود یک سدس

دیگر ست چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس دیگر طعمه ست گویا که این را کرد از تعصیب

چه زائد ست بر اهل فریضه و مقرر کرد از برای جده سدس اگر نیست مادر میت اگر نباشد

گویم جده عام ست از آنکه مادر پدر باشد یا مادر مادر و خال وارث کسی ست که او را وارث نیست

مراد بخال برادر مادر ست و خدا و رسول مولای کسے اند که او را مولی نیست ع [illegible]

لا مولی لکم و هر مولودی که آواز کرد وارث می گردد و قاتل را از میراث هیچ نمی رسد

و هر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برائے عصبهٔ ایشان ست هر که باشد و ولاء لحمه ست چو

لحمة النسب نه در بیع رود و نه در هبه و فرمود افرض شما زید بن ثابت ست یعنی داناتر [illegible]

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزے دارد و می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد او را که دو شب بگذرد

مگر آنکه وصیت وے نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من

مالدارم و بجز یک دختر دیگرے وارث من نیست دو ثلث مال صدقه کنم فرمود نه گفتم نصف

مال فرمود نه گفتم ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار ست بدرستی اگر توانگر گذاری ورثه را بهتر ست از آنکه

درویش گذاری و تکفف کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد

و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزے تصدق نمود اگر از طرف وے تصدق کنم او را ثواب رسد

فرمود آرے و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق او داد پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه

ورثه بخواهند فرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت در حسنات شما و سندش ضعیف ست لکن بعض طرق وے مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد ودیعت خود نزد کسے نیست ضمان بروی و سندش ضعیف ست یعنی اگر بدون
خیانت و جنایت او تلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب
قسم خمس و غنیمت عقب باب جهاد بیاید انشاء الله تعالے

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هر که از شما جماع می تواند کردن وے تزوج کند که این اغض ست بصر را
و احصن ست فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم ست که این صوم او را وجاء ست یعنی خصے
شدن و فرمود من نماز می گزارم و می خوابم و روزه می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم
هر که رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به باءة و سخت نهی میکرد
از تبتل و می گفت بزنی گیرید زن دوستدار زاینده را که من مکاثرم بشما انبیاء را روز قیامت
و فرمود نکاح کرده می شود زنان بنابر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر
صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن
صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الهی ست چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت
معاون شوے باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلود باد دو دست تو و چون
کسے را مبارکباد نکاح فرمودی گفتے بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير
ابن مسعود گفت رسول خدا صلعم مارا تشهد در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این ست ان الحمد لله
نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل
له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
و بخواند سه آیت در سبل السلام گفته آیات این ست يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من

نفس واحدة تا رقیبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا تا عظیما
وسفیان ثوری دوم را اول وثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام تا رقیبا وثالث
را همین سوم نشان داده وحافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه
اتقوا الله الذی را اول وحق تقاته را ثانی وثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است
مرفوعا هرگاه خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح پس باید
که بکند و مردی را که تزوج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و ببین او را و این
دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبهٔ برادر مسلمان نهی نموده تا آنکه خاطب اول
آنرا ترک دهد یا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه می کنم آنحضرت بغور تمام بسوی او
نگریست و بلند و پست او را دریافت و سرنگون شد زن چون دید که در بارهٔ او حکمی نکرده
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بزنی من ده فرمود نزد تو چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و ببین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگرچه خاتمی از حدید باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی از آهن ولکن این ازار من است راوی حدیث گوید نبود او را
ردا یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین ازار چه می توانی کرد اگر تو
پوشی زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا دیر نشست باز برخاست
تا برود چون او را بدید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین و چنان
سوره است پرسید از حفظ می خوانی آنها را گفت آری فرمود برو ترا مالک این زن کردم بانچه
از قرآن با خود داری و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده برو
که تزویج بتو کردم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که ممکن ساختم ترا بوی
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
سورهٔ بقره و سورهٔ که متصل وی است فرمود برخیز و بیست آیه باو بیاموز تا همین آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و تعیین ست حق زیرا که تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر با هم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست که نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن ثیب تا آنکه مشوره خواهند ازوے
و نه دوشیزه تا آنکه اذن جویند ازوی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
روایتی آمده ثیب احق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیب حکمی و اختیارے و یتیمه را استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شغار نهی آمده و آن چنانست که یکے دختر خود را
بزنی مردی بدهد بدین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس ارزانی دارد و میان این هر دو هیچ صداق
یعنی کابین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد و دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بنا خوشے او در زنی داده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی که دو ولی او را
تزویج کرده اند آن زن از برائے اول زوج باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح
کرد وی عاهر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خاله او و فرمود محرم نه نکاح
خود کند و نه نکاح دیگرے و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود و ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میمونه را
نکاح کرد و محرم بود و دیگر میمونه می گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این ارجح می نماید
اهل البیت ادری بما فی البیت و احق شروط که بدان وفا می توان کردن شرطی ست
که بدان فروج را حلال ساخته اند و رخصت فرمود در سال اوطاس در متعه تا سه روز باز نهی کرد
ازان در سال خیبر علی مرتضیٰ گوید نهی کرد از متعه زنان و از اکل خران آبادی و در روایت
دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس
هر که نزد او چیزے ازان باشد راه او خالی کند و آنچه او را داده ست چیزے ازان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل له و فرمود نکاح نمی کند زانی مجلود مگر مثل خود را مردی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که
باوی تزوج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شهد او
آنچه شوهر اول چشیده است

باب در بیان کفاءت و خیار

بعض عرب کفو بعض اند و بعض موالی اکفاء بعض مگر حائک و حجام و در سندش راوی
غیر مسمی ست و کذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی وارد منقطع الحاصل ست
اعتبار نسبت آدمیان از حسب ست و بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی ست + مراد بحسب رضا بخلق
و دین خاطب ست پس بس فاطمه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با
اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم ست و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و
نکاح کنید بسوی او و وی حجام بود و سندش جید ست و مخیر شد بریره بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت ست
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود فیروز دیلمی گفت مسلمان شدم ای
رسول خدا و زیر من دو خواهر اند فرمود هر کدام را که خواهی طلاق ده غیلان بن سلمه
اسلام آورد و او را ده زن بود همه همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن را
بگزیند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابیه نموده
اما بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و سخن سخن ایشان ست والله اعلم و لکن
احتیاط در هر حال اولی ست و استدلال بمثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف عادت
عرب عرباء ست و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول آمد برهان قاطع و حجت ساطع
کجا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بر ابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین
باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل ست بر آنکه تفریق مسلمه زیر کافر حربی تا ساعتش نه اسلام او

متاخر باشد باوجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن احدی باین جانب نرفته
با آنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند ودر روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد ترمذی گوید حدیث
اول اجود الاسناد ست ولکن عمل برین روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین
او آمد وگفت من مسلمان شده ام واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر
بکشید بزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بروے
درآمد وجامه خود بنهاد در پهلویش بیاضے دید فرمود البسی ثیابک والحقی باهلک وحکم داد
بدادن مهر ودرین حدیث دلیل ست بر ردّ زن بعیب ولکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هرکه زنی را
بزنی گرفت وبروی درآمد واو را برص یا جذام یا جنون یافت از برای او صداق ست بسبب
مسیس او واین صداق از کسے بگیرد که او را بازی داده ودر روایت دیگر زیاده کرد وبها قرن
فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ودر بارهٔ عنین حکم کرد که یکسال
مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هرکه زنی را در دبر آمد وی ملعون ست وفرمود نبیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در دبر آمد
وهرکه ایمان دارد بخدا وروز آخرت وی نیازارد همسایه خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان
که آفریده شده اند از استخوان پهلو واعوج شئ در ضلع اعلای اوست اگر روی که راستش سازی
بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بماند پس قبول کنید وصیت خیر را درباره زنان ودر روایت دیگر
آمده اگر خواهے که بوی متمتع شوی متمتع شو باوجود عوج واگر روی که راست کنے بشکنی او را وشکستن
او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه درآمدن
خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه درآیید تا زن شولیده موی شانه کشد ومغیبه استره
بکار برد ودر روایت دیگر آمده چون یکے را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام سر اهل خود

ندر آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
برسد پس سر راز او را فاش کند معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود
بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبیح مکن او را و
جدا نساز او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود
یعنی کاژ چشم گردد پس این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی بهر کیفیت که خواهید
و بهر وضع که بیند کشید زن را باید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که باید و نتیجه از انجا رو بینهایه
و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر
میان هر دو ولدی مقدر ست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم
لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بر وی کسیکه در آسمان ست یعنی او سبحانه و تعالی
و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
خلاند و از دیگرے این کار خواهد وی ملعون ست و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع
کردن با زن در حالت رضاع نگر دیدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے باولاد ایشان نمیرسد
و فرمود عزل وأد خفی ست گویم و آن کشیدن مردست ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی ست که از ان عزل می کنم و حمل او را
ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل موؤده صغری ست
فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جابر گفته عزل
می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزے منهی عنه می بود قرآن ما را از ان نهی
می کرد و در لفظے آمده که رسید این معنی بآنحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی مرتضی
چون فاطمه رضی الله عنها را تزوج کرد فرمود او را چیزے بده وی گفت نزدم هیچ نیست فرمود زره
حطمیه تو کجاست یعنی تقدیم چیزے از مهر بر دخول مستحب ست و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا عطایا
بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هرچه بعد از عصمت نکاح ست آن کسی راست
که باو بخشیده شد و احق چیزے که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی اکرام داماد
همین خسر و خسر پوره اند پس البن ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی داخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بروے
عدت ست و او را میراث باشد معقل بن سنان الاشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
درباره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بغایت خوشنود شد و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود نشدم چندانکه باین موافقت قضای خودم بقضای
نبوی دلشاد گردیدم آری ع فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است
هر که در مهر زن سویق یا تمر داد وی آن زن را بر خود حلال ساخت، و این موقوف ست بر جابر
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزوج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف ست بر علی و در سندش مقال ست و بهتر
صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از
صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که متوب باو بدهد و در اسنادش
راوی متروک ست اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

دانۂ خرما از زیر فرمود برکت دہد ترا خدا ولیمہ کن اگرچہ بیک گوسفند باشد و چون مدعو شود یکے از شما بسوی ولیمہ باید کہ بیاید و در روایتے آمدہ کہ چون دعوت کند یکے را از شما برادر او باید کہ قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمہ ست کہ آیندہ را از ان منع کنند و انکار نمایندہ را بسوی آن طلبند و ہر کہ اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را غرضکہ نزد دعوت اجابت ست اگر صائم ست نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر ست بخورد و در لفظے آمدہ اگر خواہد بخورد و اگر خواہد ترک دہد و ولیمہ روز اول حق ست و روز دوم سنت و روز سوم سمعہ و ہر کہ بشنواند خود را بشنواند و رسوا کند او را خدائے تعالی و سندش غریب ست اگرچہ شاہدے دارد و ولیمہ تا سہ روز غیر جائز نباشد زیرا کہ از باب ضیافت ست و مدت ضیافت در احادیث دیگر ہمین سہ روز آمدہ واللہ اعلم و آنحضرت صلعم ولیمہ کرد بر بعض زنان خود بدو مد از جو و قیام کرد میان خیبر و مدینہ سہ شب بنا بر بنا بصفیہ و دعوت شد مسلمانان در ولیمۂ او و نبود دران خبز و نہ لحم ہمین امر بگستردن نطع فرمود و بران خرما و اقط و سمن انداخت و چون دو داعی فراہم آیند دروازۂ ہر کہ نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکے سابق گردد اجابت وی کند و سندش ضعیف ست و فرمود نمی خورم تکیہ زدہ و عمر بن ابی سلمہ را گفت ای کودک نام خدا ببر و بدست راست بخور و از پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعہ بخورید و از وسط آن مخورید کہ برکت در وسط فرود می آید و ہرگز عیب طعامی نکرد و اگر خوش داشت بخورد و رنہ بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید کہ شیطان ہمین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس سہ آوند نزد و دران ندمہ

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود بعدل و می گفت خدایا این قسم من ست در آنچہ مالکش ہستم پس ملامت مکن مرا در آنچہ مالک آن ہستی و من مالکش نیستم و این دلیل ست بر آنکہ محبت و میل قلب با یکے از زنان مقدور بندہ نیست بلکہ از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی از انها بیاید روز قیامت و نیمه
نصف بدن او افتاده و خمیده و ساقط و مائل باشد و سندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق ست
نه در محبت و از سنت ست که چون بکر را بر ثیب آرد هفت شب نزد او بماند پس قسم کند و اگر ثیب را
بزنی گیرد سه شب نزد او بماند بار قسمت نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برده و فرمود
تو بر اهل خود خوار نه اگر خواهی نزد تو هفت شب بمانم ولکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب
بگذرانم سوده بنت زمعه یوم نوبت خود بعائشه بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردے
و بعض زنان را بر بعض فضیلت در قسم نه نهادے بمکث نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنکه
بر همه از ایشان گشتے و از هر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنی جماع تا آنکه بزنے میرسید که نوبت
او بودی پس نزدش شب بسر بردے و در روایتی آمده بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردے
پس از انها نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم اراده یوم عائشه می کرد ازواج
مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بخانه عائشه ماند و نزد سفر در میان زنان قرعه
انداختی سهم هر کدام که بر آمدے همان را همراه بردے و فرمودند نبرد یکی از شما زن خود را هیچ زدن بنده

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بر وے در خلق و دین ولکن
ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود باغچه او را بر وے بازمی گردانی گفت آرے فرمود اقبل
الحدیقة و طلقها تطلیقة رواه البخاری و در روایتے آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن
و عدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کرہ بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد
در آمدن وے بر وے او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید
وجوب ست اگرچه از برائے ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالی فامساک بمعروف او
تسریح باحسان و نص نساء ست می کند بآنکه حاکم را امر بخلع میرسد

کتاب در بیان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق ست ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلعم پرسید فرمود حکم کن او را مراجعت بگذارد او را تا آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از مسیس طلاق
دهد این عدتی ست که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگو او را که برگردد
باز طلاق دهد در حالیکه طاهر ست یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالباً این حسبان از ابن عمر باشد و از اینجاست که جمعی از ائمه
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و یکی دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق یا دو طلاق داده آنحضرت صلعم مرا امر کرد که مراجعت کنم و نگاهش دارم تا آنکه
که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس امر خدا را در باره طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن را چیزی
ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاه دار گویم و این صریح ست در عدم وقوع بدعی و الله اعلم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی
اگر در یک مجلس یکبار بلافصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن
مهلت بود پس امضا کنیم آن را بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داده است یعنی در یکبار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب
خدا و من میان شمایم تا آنکه مردی گفت اگر بفرمائی او را بکشم ابو رکانه ام رکانه را طلاق داد رسول خدا
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود دانستم برگرد و در لفظی آمده که سه طلاق داد در یک
مجلس و بران غمگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق ست و در روایت دیگر آمده که ابو رکانه سهیمه
زن خود را طلاق البته داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بوی باز گردانید

آمده که سه چیز است که جد و هزل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و رجعت و در لفظی بجای
رجعت عتاق آمده و در روایتی دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق و نکاح و عتاق هرکه
اینها را گفت واجب شد و فرمود بی شبهه تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس را ما دام که بدان
عمل نکرده است و تکلم ننموده و نهاد از این امت خطا و نسیان را و آنچه بران مستکره شده است
و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة بلکه این تحریم یمین است کفارهٔ آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد
و آنحضرت باوی نزدیک گردید اعوذ بالله منک گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی
باهلک الحق شو به کسان خود و این کنایه است بطلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح
و نه عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتق و نه طلاق و ازان و قلم مرفوع است
از سه کس نائم تا آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و پیش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرد پرسیدند گفت [illegible]
طلاق و بر رجعت او گواه گیر ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت عمر را گفت مره فلیراجعها

باب در بیان ایلاء و ظهار و کفارهٔ آن

ایلاء کرد آنحضرت صلعم از زنان خود و حلال را حرام ساخت و کفارهٔ یمین داد ابن عمر گوید مولی
بعد از مضی چار ماه توقف کند و نمی افتد طلاق تا آنکه طلاق دهد و سلیمان بن یسار گفت [illegible]
کس از اصحاب دریافتم که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد
ابن عباس گفته ایلاء اهل جاهلیت تا یک سال و دو سال [illegible] خدای تعالی وقت آن
چهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلا نبود [illegible] ایلاء [illegible] تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و چهار باو حکایت ست نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر وی
بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزدش مرو تا آنکه حکم خدا
بجا آری یعنی کفاره دهی و در لفظی کفّر و لا تعد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن
بزن در رمضان ظهار کرد شبی چیزی از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت
فرمود برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت
نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود شصت مسکین را زنبیلی از خرما بخوران و
این کفاره ظهار است

باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه یابد چه کار کند اگر می گوید تکلم میکند
بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل ع هیچ
جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیت سوره نور فرود آمد
و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا آسان است از عذاب
آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نبسته ام آنحضرت صلعم آن زن را
طلب داشت و وعظ کرد وی گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی دروغگو ست تا چهار شهادت بر
کرد و وی چهار گواهی بنام خدا داد پس شروع بزن کرد و میان هر دو جدائی ساخت و در
روایت دیگر آمده که متلاعنین را فرمود حساب شما بر خداست و یکی از شما کاذب ست
اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته ای
پس آن مال بعوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دورتر است
و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروهشته مو بیارد پس از آن شوهر ست و اگر چشم سرمگون
بچه پیچیده موی کوتاه قد آرد پس از آن کسی ست که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد وقت شهادت

خامس مست بر دهن او بنهد که آن موجب ست یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصهٔ
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هر دو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بروے دروغ بسته ام اے
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم وسه طلاق داد قبل از انکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرماید مردے
دیگر آمد و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پے او رود فرمود متمتع شو بوی و در لفظے آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وے فرمود نگاهدار
او را سه دو گونه رنج و عذاب ست جان مجنون را + بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + لمس در
لغت بمعنی سودن و گائیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی ست و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه القاء ثانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام مینماید و چون
آیه لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قومی کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی او را از بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند سوے
او یعنی می داند که فرزند اوست در پرده شود خدا از وے و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدنی او را نفی وے نمیرسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زائیده است فرمود ترا شتر است
گفت آرے پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود در ان میان آورقی هست یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آنرا کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرض آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را درین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبراء و غیر آن

سبیعه اسلمیه نفاس شد بعد از وفات شوهر خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد وے نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات زوج خودش بزائید

گو عید یا کی نمی بینیم مرا انکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه زوجش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و آمر میرید لسبب حیض مسند معلول دارد و مطلقه ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکنند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامه رنگین نپوشد
مگر جامه عصب یعنی هیچ چیز نبری و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پاره از قسط
یا اظفار اگر بکار برد مضایقه نیست و در لفظی آمده که خضاب نکند و شانه نکند ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در بهره و چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد نکنی آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه ببوی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب ست گفت پس
کدام شانه کنم فرمود کنار دختر زنی را شوهر مرده بود و چشمش درد آمده وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خاله جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود ببرد مردی اورا
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کاری
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آواز شد او و فرمود که بمان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من در آید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع ست و اقراء نزد عائشه اطهار ست و نزد دیگران حیض و طلاق
داده دو طلاق باشد. و عدتش دو حیض بود و سندش ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری مراد وطی با زن باردار ست و حدیث
دال ست بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن مفقود الزوج تربص چهار سال و بعد آن عدت
چهار ماه و ده روز نشان داده و در مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود ست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف ست تیمّا هر دو در خورد احتجاج نبود و فرمود شب نگذارد هیچ مرد نزد زن مگر آنکه ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بارهٔ سبایای اوطاس ارشاد کرد که حامل موطوءه نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض آرد و فرزند از برای فراش ست و عاهر را حجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

یک بار یا دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت صلعم فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم و این در خرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض مردم سهله دختر سهیل گفت ای رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما در خانه می ماند و بمبلغ رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردی بر وی افلح برادر ابی القعیس بعد از نزول آیهٔ حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت صلعم ذکر نمود فرمود او را [illegible] خود او را آمدن بده که عم تست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات یحرمن فرود آمده بود لیکن بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در قرآن خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر رضاعی منست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب و فرمود حرام نمی سازد از رضاع هیچ قسم مگر آنچه بشگافد روده های کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفت نیست رضاع مگر در دو سال و این موقوف ست و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا و سخت کند و گوشت برویاند عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی اهاب را تزوج کرده بود زنی آمد گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت درینجا دلیل ست بر قبول شهادت واحد مرضعه در وجوب عمل

بران و آزا استرضاع زن احمق نهی فرموده و این مرسل ست

باب در بیان نفقات

هند زن ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل ست آن قدر هم از نفقه
نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسنده شود مگر آنچه از مال وی بی دانستن وی بگیرم و بستانم
بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمعروف
بگیر طارق محاربی بمدینه آمد و دید که آنحضرت صلعم بالای منبر ست و میفرماید ید معطی علیا ست
و بدایت کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناک ادناک و فائده این ترتیب
ظاهر ست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق زنان
آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث بیشتر در باب
عشرت زنان گذشته ست و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه ست بمعروف
و مرد را این قدر بزه بس باشد که هر که را قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظی دیگر آمده که
حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را النشوی او مرده ست نفقه نیست و ید علیا بهتر از ید سفلی ست
و ابتدا به کسی کند که عیالداری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته
هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت ست و این مرسل قوی
عمر فاروق با امرای اجناد در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را بگیرند که
برانکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند و سندش حسن ست مردی آمد و گفت ای
رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش
صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرج نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن
یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم و در لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای
رسول خدا نیکی با که کنم فرمود مادر تو گفتم باز فرمود همان مادر تو گفتم باز فرمود مادرت گفتم باز فرمود پدر تو پس الاقرب فالاقرب

و این ترتیب حاکم مادهٔ نزاع ست در بارهٔ نفقات ذوی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت ای رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را
مشک و کنار من او را جای ماندن و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من او را بجشد
فرمود تو احقی با دمادام که نکاح نکنے زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه
وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و رفتن
او را پدر رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را
یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود
اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را گرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق
حضانت از برای ام کافره چه اگر او را حق نبودے صبی را میان هر دو ننشانیدی و نیز دلیل ست
بر آنکه صبی تابع خیر الوین ست در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجاے مادر ست و در
روایتی باین لفظ ست که دختر نزد خاله خود ماند که خاله والده ست خادم یکی چون طعام آرد
اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد عذب شد زنی در بارهٔ گربه که آن را بند
کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خورش او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خوریشتن
از خشاش یعنی هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی می دهد به لا اله الا الله و انی رسول الله مگر به یکی
از سه خصلت یکی ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بکفر نه ببغی و ابتداع و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محصن که سنگسار کرده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص وی کشته شود و سوم مردی که بدر رود از اسلام
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و اول حکمی که
میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بندهٔ خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضوش ببرند و هر که او را خصی سازد وی را خصی نمایند و کشته نشود پدر بعوض پسر و تشدید
مضطرب است ابو جحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزی از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة الا فهم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن وما فی
هذه الصحیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رهائی اسیر است
و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مومنان برابرست یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمة ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگراند بر غیر خود و کشته نمیشود مومن
عوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود دختری را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکی یهودی کردند اشاره بسر کرد
که آری او را گرفتار آوردند وی اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سیئة سیئة مثلها ولکن آخر اقتصر قتل بر شمشیر بوده لا غیر یکی غلام مردم گدا گوش
غلام مردم توانگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ ندادنید و این دلیل است بر آنچه
بر عاقلهٔ فقرا هیچ واجب نیست مردی دیگری را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقدنی پس قصاص گرفت از وی
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم مگر نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعده نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل است
دو زن از قبیلهٔ هذیل باهم مقاتله کردند یکی سنگی به دیگری انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غرّه عبد یا یک ولیده است و دیت زن

برعاقلۂ او نهاد و اولاد او را و کسانی را که با آنها بود در وراثت آن زن گردانید درین میان حمل
بن نابغه هذلی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز
کرده یعنی چه بلکه همچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان
یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنا بر سجع بندے او ارشاد کرد و در لفظ دیگر چنین
آمده که عمر فاروق پرسید که کیست که قضاء آنحضرت صلعم را در بارۂ جنین حاضر شده باشد
حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم درمیان آن دو زن که یکے دیگرے را بزد [illegible]
عمۂ انس بن مالک دندان ثنیین دختر یکے از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند
ارش عرض کردند نپذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود
انس بن نضر گفت ای رسول خدا آیا ثنیۂ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد دندانش
شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو دادند آنحضرت
فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره در مقتول در عمیا یا مرمی بحجر یا سوط یا عصا
عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و هرکسیکه حائل شود میان این قود لعنت خدا است
و اگر مردے مردے دیگر را نگاه داشت و بگرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و
ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکے مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی من
بوفا بذمه او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهی کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت
اگر شریک می شدند اهل صنعا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب وی ست رضی الله عنه
و بعض سلف موافق او شده اند درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود
او را قتیلے بعد ازین مقاله من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرند یا بکشند ـ

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اهل یمن نوشت در وی این ست که هرکه مومنی را بی جنایت کشد

دیده و دانسته و ق قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا مقتول رضا دهند یعنی بدیت یا عفو نمود

کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در

زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک

پای نیمه دیت و در مامومه که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد

ثلث دیت و در منقله که استخوان را بجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پای

ده شتر و در هر دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد

مقتول می شود عوض زن و بر اهل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت

خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون

و بست ابن لبون و در لفظی بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی ست

و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگر سی جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش

در بطون آنها باشد وارد شده و جابرترین کسان بر خدا سه کس اند یکی کشنده

کسی در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر ذحل جاهلیت یعنی بطور ثار و طلب

مکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبدستی بود دیتش صد شتر ست از انجمله

چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابر اند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسان اند

دران و همچنین برابر اند دندانها در دیت و دندان پیشین و کرسی همه یکسان اند و در لفظی

آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب

شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانی یا مادون آن شد وی

ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی ست از وصل و در مواضح

پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابر اند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل ذمه

نصف عقل مسلمانان ست و در لفظی دیگر دیت معاهد نصف دیت حر آمده و عقل زن

مثل عقل رجل ست تا آنکه بثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریزیها شود و بغیر عداوت و بغیر حمل سلاح مرده سے در عهد نبوت مردی دیگر را انگشت آنحضرت صلعم بروی دیت دوازده هزار درهم بنهاد ابورمثه با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من ست گواه شو فرمود آگاه باش که وے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی و گناه بود مرد ستمگاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را و این موافق قرآن ست

لا تزر وازرۃ وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر جهد سے که بایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ بر خیزند و درین باب خطے با آنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آین هر سه را فرمود شما سوگند میخورید و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیستند آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة حمراء یعنی ناقه سرخی از انجمله مرا لت زد و این حدیث متفق علیه ست و بالجمله آنحضرت صلعم قسامت را بر همان قاعدهٔ جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان در بارهٔ قتیل که دعویش بر یهود میکردند حکم فرمود و آن پنجاه سوگند ست که از اهل محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند و رنه دیت لازم آمد

باب در بیان قتال اهل بغی

آنحضرت صلعم فرمود هر که برداشت بر ما سلاح وی از ما نیست و هر که بیرون شد از فرمانبری
و جدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر را گروه باغی
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه ولکن این بغی باغی را از اسلام بیرون نمی برد بلکه وی
خاطی عاصی و طاغی ست و این جنگ خالی از شائبهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت نبود مگر ما مأموریم
بکف لسان از صحابهٔ کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه والله اعلم
و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در بارهٔ کسیکه باغی شد ازین امت وی گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود که زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و هارب را نه طلبند و فیء را
بخش ننمایند و صحیح وقف اوست بر علی رضی الله عنه اصل ست در احکام این باب
و بر وی ست اعتماد در مسائل بغی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقل قلیل بثبوت نیست
با این همه حجت نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید بشما و کار شما فراهم ست و می خواهد که جماعت
شما را پراگنده کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و غیره

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید ست یعلی بن امیه با مردی جنگید
یکی دست دیگری بگزید وی دست خود از دهنش برکشید دندان پیشین او بیفتاد خصومت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نر می گزد برو که ترا دیت نیست
حدیث دلیل ست بر آنکه جنایتی که بر جنی علیه بسبب او واقع شود و از برای دفع ضرر بود بر ست
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردی بر تو بغیر اذن تو آن را سنگریزه زنی و چشم
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه ست و در لفظی آمده که نیست دیت و نه قصاص
و این نزد ائمهٔ حدیث بر ظاهر خود ست و تاویل دران صریح تکذیب باشد والله اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط ست و حفظ ماشیه در شب بر اهل ماشیه و ضمان

چیزی که تلف کرده است و در شب برآن ماشیه است معاذ بن جبل در حق مردی که مسلمان شده
یهودی گردید گفت از پا ننشینم تا آنکه کشته شود و بحکم خدا و رسول پس وی کشته شد و در روایتی
آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که هر که تبدیل کند دین خود را بکشید
یعنی فی الفور بلا مهلت حاصل آنکه تیغ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر برنگردد در دم
وی را بکشند نابینائی را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام میداد و در جناب او میکرد فساد
همی او را منع میکرد و وی باز نمی آمد شبی مغول برگرفت و در شکم او خلانید و بروی نشست
و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن
زن رایگان است و این دلیل است برآنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل است بحق شرعی و دم او
هدر است اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردی از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا میدهم که مرا حکم بکتاب
خدا کنی دیگری که از وی فهمیده‌تر بود گفت آری میان ما بکتاب خدا حکم فرما و مرا دستوری سخن ده
فرمود بگو گفت پسر من مزدور این کس بود با زن وی زنا کرد مرا گفتند که بر پسر من رجم است
من صد گوسفند و دختری بفدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون
کردن از شهر است تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسی که جان من بدست اوست حکم
کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس است بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و
تغریب یک عام است ای انیس بامداد پیش زن این کس رو اگر اقرار کند رجمش بکن و فرمود
بگیرید از من بگیرید از من الله تعالی از برای زنان راهی نموده در زنای بکر با بکر صد تازیانه
و نفی یکسال یا تغریب یک عام است و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم است مردی

[illegible]

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد بر آورد که من زنا کرده ام آنحضرت از وی
رو بگردانید آن مرد رو برو آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون ست
گفت نه فرمود نکاح کرده و محصن شده گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسارش کنید
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یکبار
کافی شود همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود برجم و اینجا همین یک
اقرار است پس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و در آن آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زمان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی شک رجم ثابت و حق است
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاهر شود که داه یکی زنا کرده است پس او را حد زنند و سرزنش نکنند باز اگر زنا کند
همان حد زنند و ملامت نفرمایند باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشد اگرچه برسنی از موی
باشد هذا لفظ مسلم و فرموده برپا سازید حدود را بر ممالیک خود زنی از جهینه که باردار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من سزاوار حد ام بر پا کن حد بر من آنحضرت ولی او را بطلبید و فرمود
با وی احسان کن و چون بار نهد نزد من بیارد وی همچنان کرد حکم برجم او داد و وی جامهای
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بر وی نماز گزارد عمر گفت تو بر وی نماز میکنی
و وی زنا کرده بود فرمود وی چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافتی فاضل تر ازانکه جان خود را در راه خدا باخته رواه مسلم
همچنین رجم کرد مردی را از اسلم و مردی از یهود و زنی را که همین غامدیه است و قصه رجم مرد و

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهاے ما مردی ناتوان بود با دا سے از داهان خانها پلیدی
کرد با نحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تراز انست که حد زده شود فرمود
شاخے کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یک بار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث
حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هرکه را یابید که کار قوم لوط می کند
فاعل و مفعول بهر دو را بکشید و هرکرا یابید که بر بهیمه بفتاد او را قتل سازید و هم آن بهیمه را بکشید
ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و وقفش خلاف ست و لعنت کرد
مخنثان را از مردان و مترجلات را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهاے خود و در کنید
حدود را تا جاے دور کردن یابید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده و در کنید
حدود را از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضی رض آنست که در کنید حدود
را بشبهات و در رفع ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی از آن نهی فرموده و کسیکه فرو داید
بگناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هرکه ما را گناه خود ظاهر کند
بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انک علی ما تشاء قدیر

باب در بیان حد قذف

دمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرود آمد بدو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود
آنست که شریک بن سحماء را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حد را بر پشت خود بپذیر اکن آبن عامر بن ربیعه گوید ابوبکر و عمر و عثمان رض و من بعد ایشان را دریافتم
ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنے حد عبد نیمه حد حر ست و هرکه قذف کند مملوک
خود را روز قیامت بروے حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب در بیان حد سرقه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعداً
و نزد احمد باین لفظ است ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر ازان و برید آنحضرت صلعم در سپرے
که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار ست و فرمود لعنت کند خدا سارق را که می دزدد بیضه را
پس بریده می شود دست او و می دزدد رسن را و منقطع می گردد ید او و مراد مقدار سه درهم ست در ثمن
و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنے در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت اے
مردم هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی درانها دزدی می کرد او را میگذاشتند
و چون ضعیفے می دزدید بروی حد برپا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت
و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید
و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما دزدی را که مقر بود بدزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او
متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشے گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را دو بار یا سه بار
اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد بسرقه ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود
آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوے او وی گفت استغفر الله واتوب الیه فرمود اللهم تب
علیه سه بار و در روایتے آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را و فرمود
تاوان نمیزنند سارق را بعد از اقامت حد بروے و سند منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوه
آویخته بدرخت پرسیدند گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و بکنار نگرفت بروے
هیچ نیست و هر که چیزے ازان بیرون آمد بروے تاوان و عقوبت ست یعنی قیمت آن و اگر
بعد از جای دادن خرمن بدر برد و ثمن مجن رسید بروے بریدن دست ست یکے چادر صفوان
بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم
فرمود چرا پیش از آنکه آوردی نزد من عفو ننمودے سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزد دست
فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کرد تا بار
سوم آوردند و بهمین طور باز همان فرمود و همان کرد تا بار چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان مسکر

مردی شراب‌خوار را نزد آنحضرت آوردند به دو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابوبکر نیز همچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه ست پس عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابوبکر چهل بار و عمر هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بر یکی که وی او را دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورد و آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز جلد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابوداود آن را صریحا از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او بپرهیزد و قائم کرده نشود حدود در مساجد انس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد ۵ زیاده هیچ اگر نیست این نه بس که ترا ای دمی ز وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد ۵ آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین می‌ریخت ع وللارض من کاس الکرام نصیب و فرمود ننهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای دوا می سازم فرمود آن دوا نیست ولکن داء ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تازیانه زنید بیاده بیوده سوط مگر در حدی از حدود خدا و اقالوا کنید ذوی الهیئات را لغزشهای
آنها مگر حدود و حدی مرتضی گوید بر پا نکنم بر احدی حدی پس بمیرد و در نفس خود چیزی از ان بیابم
مگر شارب خمر که اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدهم و هر که مقتول شد نزد مال خود وی شهید ست و فرمود
باشند فتنها پس باش دران بنده خدا کشته شده و مباش کشنده و در وی دلیل ست بر ترک
مقاتله و عدم وجوب مدافعه از نفس و مال نزد ظهور فتن و تخایر ست از دخول اندران گویم این
زمان حق ست بامتثال این امر و فرمود اگر مطلع شد کسی در خانه تو و تو او را اذن نداده پس
سنگریزه زدی او را تیو گناهی نیست و در روایتی دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص تا آخره
براء و ناقه مردی در آمد و تباهش ساخت آنحضرت بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غزا نکرد و نه حدیث کرد بدان نفس خود را مرد بر شعبه از نفاق بمیرد و فرمود جهاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود و عائشه پرسید که بر زنان جهادی هست فرمود آری
جهادی هست که دران قتال نیست و آن حج و عمره ست مردی آمده دستوری خواست در جهاد
فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آری فرمود در ایشان جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتی آمده برگرد و اذن خواه از انها اگر اذن دهند ترا جهاد ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان [illegible] و فرمود نیست هجرت بعد
فتح مکه یعنی بسوی مدینه ولکن جهاد و نیت ست و فرمود [illegible] قتال کند تا کلمة الله بلند گردد این
قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت مادامیکه قتال کرده شود دشمنان و این دلیل ست
بر ثبوت هجرت و بقاء او تا یوم القیامه و لکن دوام نیست بر وجوب ضرور ست که مهر با من باشد ورنه
کجا رود و چرا رود و چه کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و گوید که چون
امیر می کرد کسی را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بودند
بخیر و می گفت غزا کنید بنام خدا و در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکنید و عهد شکنی
ننمایید و مثله نکنید و طفل را نکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوی بسوی یکی از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از ایشان و باز مان از ایشان و بخوان ایشان را
بسوی اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین
و ایشان راست آنچه مهاجرین راست و بر ایشان ست آنچه بر ایشان ست پس اگر ابا نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فیء نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر از این هم انکار نمایند جزیه بخواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنی و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهی پس مده ولکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود بشکنی آسان تر ست
از آنکه ذمه خدا و رسول بشکنی و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در باره ایشان برسی یا نه و چون اراده غزو فرمودی توریه بغیر آن کردی
و چون در اول روز قتال نکردی قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصرت تاخیر نمودی
و سرایا صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که در آن زنان و کودکان هم ضائع می شوند فرمود ایشان
هم منهم یکی در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنی را کشته دید پس انکار کرد قتل زنان و صبیان را و فرمود بکشید [illegible] مشرکان را
و باقی دارید کودکان ایشان را صحابه مبارزه کردند روز بدر ابو ایوب گفته این آیه ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر [illegible]
انکار کرد بر کسیکه حمله آورد بر صف روم و در آنها در آمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را ببرید و بسوخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول نار و عار است بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب مقاتل
دهانید عبد الرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابو جهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکے گفت من کشته ام فرمود سیف خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه و هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وے
بمعاذ بن عمرو داد و بر اهل طائف منجنیق نهاد و روزیکه در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را بکشید مردی آمد و گفت عبد الله بن خطل به پردهٔ کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و هیچ کس را روز بدر بطریق صبر بکشت یعنی بے آب و دانه گذاشت تا آنکه بمرد و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دماء و اموال خود را نگاه دارند و آیت
دلیل ست بر تحریم دم و مال کافرے که مسلمان شد و در بارهٔ اساری بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در بارهٔ این پلیدان و گندگان سخن نمودے از برای خاطرش ایشان را
رها می کردم و این موافق آیهٔ قرآنی ست فاما منا بعد و اما فداء روز اوطاس بندیان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل ست بر فسخ نکاح مسبیة استثناء در آیه متصل ست و نیز دال ست
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود شتران بسیار غارت
کردند هر یکے را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر تنفیل داده شد و روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظے آمده که مرد را با اسپ وے سه حصه بخشید یک سوار را
و دو اسپ را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس و در بدایت غزوه تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصة می داد جز قسمت عامهٔ جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار کفایت
گرفتے و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابهٔ فیء سوار نشود تا آنکه لاغرش
ساخته باز گرداند و نه جامهٔ از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنرا کهنه گردانیده باز پس نماید و آن حدیث

بر مسلمانان بعض ایشان و در لفظے آمده که کمترین ایشان یعنی ہمچو زن و غلام و در روایتی دیگر ست
که ذمه مسلمانان یکیست متولی می شود بدان ادنای ایشان و در روایت دیگر ست یجیر علیهم اقصاهم
یعنے آنکه دورترین ایشان ست و حاصل ہمه الفاظ یکے ست و ام ہانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم ہر که را تو امان دادی و فرمود بدر کنم یہود و نصاری را از جزیره عرب
تا آنکه نگزارم مگر مسلمان را و بود اموال بنی نضیر از دادی فئ خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بران اسپ و شتر ندوانیدند پس خاص بود بآنحضرت اہل خود را ازان نفقه یک سال می داد و
باقی را عدة فی سبیل الله در کراع و سلاح می نهاد و دران صرف می کرد مراد بکراع دواب ست
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روساء که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را جیب خاص خوانند از ہمین جا ست و الله اعلم در غزوه خیبر گوسفندان در غنیمت آمد
طائفه را از اہل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکے از ادله تنفیل ست و فرمود
من عهد نمی شکنم و قاصدان را بند نمی نمایم و ہر قریه که در روی آمده اقامت کردید یعنے بی قتال
خالی شود سهم شما در وی ست و ہر قریه که عصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول راست
پستر شما را یعنی بعد از خمس

باب دربیان جزیه و ہدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس ہجر ستاند و در سندش انقطاع ست مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت و بر جزیه مصالحه فرمود
و معاذ را بیمن فرستاد و امر کرد که از ہر حالم دینارے یا برابر آن جامه معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالاست یعنی بر ہمه ادیان در ہر امر و بالا کرده نمیشود یعنی ہیچ دین در ہیچ امر به وے و فرمود ابتدا مکنید یہود
نصاری را بسلام و اگر یکے را از انها در راہے پیش آئید او را بسوی راہ تنگ مضطر سازید و در حدیبیه مصالحه
فرمود به وضع حرب تا ده سال تا مردم امین شوند و بعض از بعض باز مانند و دران مصالحه این ہم بود که ہر که

از شما آید او را بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رود و او را باز پس ندهیم گفتند این شرط بچه تسلیم فرمود
هر که از ما رفت خدا او را دور افگند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی نزد وی فرجی و مخرجی دهد
و هر که معاهدی را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحه او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت صلعم میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا
شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق و ابن عمر درین سابقان
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان قرح یعنی پنج ساله و فضیلت
داد و غایت دور فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسپ
خود میان دو اسپ در آورد و از سبق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است
پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیهٔ واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر پرنده او را چنگال ست که
از لحوم حمر اهلیه منع فرمود و بلحوم خیل اذن داد و در لفظی رخصت داد و صحابه در غزوات جراد می خوردند
ابو طلحه سرین خرگوشی فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چار دابه منع فرمود مورچه و مگس عسل و هدهد
و صرد یعنی لتوره امر او تحریم قتل ست یا اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خار پشت یعنی سیه
خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از اکل و شیر جلاله یعنی خورنده نجاسات نهی فرمود و گوشت گور خر
را که ابو قتاده فرستاده بود تناول کرد و در عهد آنحضرت اسپی را نحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت
و بر مائده وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

باب در بیان صید و ذبائح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجر او هر روز یک قیراط و چون
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بر وی پس اگر سگ آن را نگاه دارد و صیاد زنده دریابد
ذبح کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشته شده
پس نخورد چه نمیداند که کدام یک از آن هر دو او را کشته ست و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکار
بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
یافت نخورد آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسیدند یعنی تیر بی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر
بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسید کشته است و قیذ ست نباید خورد و تا دام که مرمی بسهم غائب
شده بدبو نکرده است در خورد اکل ست عائشه گفت ای رسول خدا قومی ما را گوشت می آرند ندانیم
که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گویید و بخورید رواه البخاری و این دلیل ست بر
حلت ذبیحه غیر مسلم و از انداختن سنگریزه بدو انگشت که آن را خذف خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید
میکند و نه دشمنی را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چیز جاندار
را نشانه نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریده بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل ست
بر صحت تذکیه زن و هم بر صحت ذبح بحجر چون رگها ببرد و خون را روان سازد وکهندا فرمود هرچه
انهار دم کند و نام خدا بروی برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان ست
و ناخن کارد حبشه باشد و هیچ دابه را بالصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئی احسان نوشته ست
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمائید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحه را راحت باید داد
ذکاة جنین همان ذکاة مادر او ست مسلمان را نامش کافی ست اگر تسمیه نیز در ذبح فراموش کرد
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندش ضعیف ست و بسند جید آمده ذبیحه مسلمان حلال ست ذکر
کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط ست در حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست -

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در اضحیه دو گوسفند نر فربه یا قیمتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را ذبح مبارک
و تسمیه و تکبیر میفرمود یعنی بسم الله الله اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پهلوی وی می نهاد و بدست
شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظی آمده که امر فرمود بآوردن قوچ شاخداری که در سیاهی
می رفت و در سیاهی می خسپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کارد تیز کن و گوسفند را
بر پهلو خوابانیده ذبح نمود و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
صلعم و ارشاد کرد که هر که وسعت دارد و اضحیه نمی کند وی بمصلای ما نزدیک نشود و راجح وقف
او ست برابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
ذبح کند و هر که ذبح نکرده است وی بر نام خدا ذبح نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چهار نوع
کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها در ان نمایان ست و ذبح نکنید گوسفند
یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جذعه از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و امر
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریده گوش را از پیش یا پس گوش شگافته
را دراز باشد یا شکسته سر قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر مساکین قسمت نماید و جزار
را در مزد هیچ از ان ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حدیبیه بدنه و بقره را از طرف هفت کس
نحر کردند پس این جائز است والله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در عقیقه ذبح کرده و همینجا دلیل ست
بر صحت عقیقه از غیر اب با وجود پدر باز صحابه را امر فرمود بآنکه از طرف پسر دو گوسفند برابر و
از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود هر کودک گرو است بعقیقه خود روز هفتم از جانب او

بیح نمایند و موی سرش بتراشند و نام نهند و بوزن موسے سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد ولادت اذان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقامت خوانند و این مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق رض سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از آنکه سوگند کنید بپدرها هر که حالف باشد حلف کند بخدا و یا خاموش ماند و فرمود حلف بآباء و امهات و انداد مکنید و سوگند بخدا مخورید مگر آنکه راست گو هستید و سوگند ترا برهان ست که یار تو بر آن تصدیق تو کند و در روایتے آمده که یمین بر نیت مستحلف ست و چون بر یمینی حلف کرد و دید که غیر آن بهتر از ان ست باید که کفاره دهد و همان که بهتر ازوست بجا آرد و در لفظے آمده فأت الذی هو خیر و کفر عن یمینك و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینك ثم ائت الذی هو خیر و اسنادش صحیح ست و هر که حلف کرد بر یمینی و ان شاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و کبود یمین نبوت باین لفظ لا و مقلب القلوب و یمین غموس را در کبائر شمرده و آن سوگند دروغی ست که بدان مال مسلمانی را بگیرد و لغو یمین که در کتاب خداست و بران مؤاخذه نیست گفتن مردست لا والله و بلی والله و او تعالی را نود و نه نام ست هر که احصایش کند داخل شود بجنت و این اسما را ترمذی و ابن حبان سوق کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض رواة و بسط این اجمال از کتاب الجوائز و الصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثناء و از نذر نهی فرمود و گفت خیری نمی آرد همین ست که از بخیل مال می ستانند و کفارهٔ نذر همان کفارهٔ یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه و همچنین کفارهٔ نذر معصیت و نذریکه بران طاقت ندارد همین کفارهٔ یمین ست و راجح وقف این خبرست بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آن نکند و در لفظی آمده نیست وفا از برای نذر در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانهٔ کعبه برهنه پا رود فرمود که برود و سوار شود

وخدا بشقاء اخت تو کاری ندارد او را بگو که خمار بپوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفارهٔ
این نذر سعد بن عباده گفت بر مادرم نذری بود پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود آنجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
مر نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردے
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز گزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شأنک إذن یعنی تو دانے
وکار تو بے و فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظے دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصرست و حدیث مشیرست
بمنع سفر از براے غیر این مساجد هیچ زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنون ست
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستند این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سرش رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق رض در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت صلعم
فرمود وفا کن نذر خود وی شبے در آنجا باعتکاف بسر برد در حاشیهٔ ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا بسمعه ولده محمد والشیخ شمس الدین الملیجی
والشیخ عبد الله الابشیطی والشیخ شهاب الدین بن العطار والشیخ محمد ابن محمد الحلبی
واجاز بروایته ولله الحمد آوردن این عبارت درینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخهٔ
منقول از نسخهٔ حافظ ابن حجرست رحمه الله تعالی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وی
در جنت ست دوم مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وی در نار ست و مردی
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ ست از ینجا ست که بسیارے
از بزرگان دین از اختیار قضا در سلمین بگریخته اند و باین رگذر آفتها دیده و تکلیفها بر داشته
رحمهم الله تعالی منهم امامهم الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث نعی سخت ست
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله و انا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیک ست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکوست شیر دهنده و چه بدست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش می نماید ایمن مشو ز عشوهٔ دنیا که این عجوزه مکاره
می نشیند و محتاله میرود حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل ست بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضاے
مقلد و افتاے او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتی اجرؤهم علی النار
همین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه ست و لهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود باشد
که چه حکم می باید کردن علی گفت فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم ران
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعضی در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزے از حق برادرش دهم آن پاره از آتش دوزخ ست
که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود امتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفته نگیرند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آن قدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که وے میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظے آمده که در دانه از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز مقدس نشود

قومی که کار و بار خود بزن داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هر که را او تعالی والی امرے از امور مسلمین
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از وی حاجت او و لعنت فرمود بر راشی
یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان در حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه کنم شمارا به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی
عهد صحابه پس زمن کسانیکه نزدیک اند بایشان یعنی زمن تابعین پس آنانکه نزدیک بایشان یعنی تبع تابعین
باز قومی باشد که گواهی دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت ننمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود
در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبهٔ شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و در ان ذم فربهی ست
و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهی قانع از برای
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتار می شدند مردم در
عهد نبوی بر وحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شمارا بر اعمال ظاهرهٔ شما و آنحضرت صلعم گواهی
دروغ را در اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانندش
گواهی ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست
و اخذ بدان متعین ست ۵ قاضی شهر عاشقان باید ÷ که بیک شاهد اقتصار کند ÷

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهای مردم کنند و لکن
واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در باره یمین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل ست بر شرعیت قرعه در نیجا امور و هر که جدا کرد و برید حق مردے مسلمان بسوگند خود

واجب کرد او تعالی بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیز بود فرمود
اگرچه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر یمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و وے
دران یمین فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بروی خشمناک باشد دو مرد
در یک داد خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بتصف نصف فرمود و گفت هر که
حلف کرد برین منبر من بیمین آثمه وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن
نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براے
آنها عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را از ان منع می کند دوم مردے
که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا
گرفته و خریده است و خریدار ویرا راستگو پنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگوست
سوم مردے که بیعت نکرد با امام مگر از براے دنیا پس اگر امام ازان چیزی باو بخشید وفا کرد و اگر نداد
وفا نکرد دو مرد را خصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زائیده است و هر دو بیّنه آوردند
آنحضرت صلعم بکسے داد که در دست او بود و این دلیل ست بر آنکه قبض دلیل ملک باشد درایشان
این مسائل یمین را ذکر دربر طالب حق یعنی بر مدعی نیز و حلف نکردن مدعا علیه عائشه گوید در آمد
رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می درخشید خطهاے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز
مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من
بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را برهاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابوذر آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضلترست

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او گفت کدام رقبه افضل ست فرمود گران بهاتر و نفیس تر نزد اهل خود و هر که حصهٔ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے دارد که تبع آن عبد می رسد ليس بتيه را قیمت بعدل کنند و شرکا را حصه دهند و بنده آزاد گردد و الا نه انچه از وے آزاد شد شد و حصهٔ شرکا هنوز در بندگی ست و در روایتے آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند و از وے بلا سختی و تکلیف بروی سعایت و داد وش خواهند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مدرج ست و پاداش نمی دهد هیچ پسر پدر را مگر آنکه او را مملوک یابد و آزادش کند و هر که مالک شد خداوند رحم محرم را وے آزاد ست و راجح وقف اوست بر سمره بن جندب مردے را شش مملوک بود نزد موت همگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک اطلبید اشته سه حصه کرد و میان آنها قرعه انداخت و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید او را سخت و درشت فرمود این حدیث دلیل ست برانکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت ست که از ثلث نفاذ می یابد نه از زیاده و هم دلیل بر صحت اثبات حکم بقرعه سفینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد باین شرط که تا زنده است خدمت رسول خدا کند و نیست ولا مگر کسے را که آزاد کرد یعنے نه کسے را که فروخت و فرمود ولا لحمه است همچو لحمهٔ نسب نه بفروخت رود و نه در هبه شود

باب در بیان مدبّره و مکاتب و امّ ولد

مردے از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر بآنحضرت صلعم رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد درهم خریده کرد و در لفظے آمده که محتاج شد نعیم و بر وی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم هشت صد درهم باو داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بر وی از کتابت او درهمی باقی ست و هر زن که او را مکاتب ست و نزد مکاتب مالی هست که ادا می تواند کردن زن را باید که از وے در پرده شود و دیت مکاتب بقدر یکه ازوی آزاد شده است بحساب حر ست و بقدر

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث برادر جویریه ام المؤمنین گفته نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
مرگ خود دیناری و درهمی و نه غلام و نه کنیز و نه هیچ چیز مگر بغلهٔ بیضاء و سلاح و زمینی که آن را
صدقه کرده بود و درینجا دلیل ست بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و از اذناس و اعراض او و
خلوی قلب و قالب شریف وی از برای اشتغال با آخرت و هر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد ست
بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و هر که مدد کرد مجاهدی را
در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبی را در آزادی گردن او سایه دهد او را خدا تعالی
روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ او سبحانه نباشد. اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوی اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق ست

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را بیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد
و چون از وی نصیحت خواهد اندرز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند
و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد همراه جنازهٔ او برود و فرمود کسی را ببینید که فرود تر ست
از شما یعنی در دنیا و نه ببینید بسوی کسیکه فوق شما ست یعنی در دنیا چه این در خور تر ست بآنکه نعمت
خدا را خوار شمرید بر خوشخوئی ست و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
سه کس باشند دو کس باهم سرگوشی نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باهم بیامیزند که این سرگوشی
محزون می سازد او را و بر نخیزاند مردی مردی دیگر را از مجلس تا خودش آنجا بنشیند ولکن فراخی
و گنجایش کنند و چون طعامی خورد دست نساید تا آنکه خودش بلیسد یا دیگری را بلیساند خرد
سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی ست سلام یکی از

جمانند و جواب یکی از جماعه یهود و نصاری ابتدا بسلام نکنند و اگر در راهی پیش آیند بچاره سازند ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث پیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری در از هجو منسوخ گشته هرکه عطسه زد باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمك الله خواند و وی در جوابش یهدیکم الله و یصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده ننوشید و در نعل پوشیدن آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد در نعل و آخر بود در نزع و در یک پاپوش نخرامید یا هر دو بپوشید یا هر دو بیفکنید از غیر هر که جامهٔ خود براه کبر می کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان برّ و صله

هرکه دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که بصلهٔ رحم پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده در گور کردن دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشت قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و خوشنودی خدا در خوشنودی والدین ست و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر ست و فرمود والذی نفسی بیده که ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد برای همسایه یا برادر مسلمان خود آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیر ست که این شرع در میان اهل اسلام مهجور گشته ثانیاً سید ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر ست فرمود آنکه خدا را همتا گردانی حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه ست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خود و از کبائر ست دشنام دادن مرد والدین خود را و آن چنان ست که مادر و پدر کسی را دشنام دهد لیس وی مادر و پدر این کس او دشنام گوید

دهن خویش بدشنام میالا اصائب بد کین در قلب هر کس که دست باز دهد و فرمود حلال نیست
مسلمان را که جدا دارد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقی شوند یکدیگر و روگردانند این و آن و بهتر
این هر دو کسی ست که ابتدا بسلام کند و هر کار نیک صدقه ست و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت
اگرچه برادر مسلمان را بروی کشاده ملاقات کند و چون شوربا پزد آبش بیفزاید تا خبر همسایگان
گیرد و هر که دور کرد کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وی خدا روز قیامت و هر که آسان کرد
بر تنگدستی آسان کند بروی خدا در دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده مسلمانی در دنیا پوشد پرده او خدا در دنیا
آخرت و خدا در مدد بنده است مادام که بنده در مدد برادر خود است و هر که راه بر نیکی نمود او را اجر باشد مثل
فاعل او و هر که پناه جوید بخدا او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی باید بخشید و هر که احسان نماید
مکافاتش باید کرد اگر هیچ نیابد او را همین دعا باید کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا و میان هر دو چیزها ست که مانند ست بیکدیگر
و اشتباه می شود که حلال ست یا حرام و بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که پرهیز کرد شبهات
را وی دین و آبروی خود را بری نمود و هر که دران بیفتاد وی در حرام افتاد چنانکه شبان
گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست که دران بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را یک حمی ست
و حمای خدا محارم اوست و در تن آدمی پاره گوشت ست اگر نیک شد همه تن نیک گردید و اگر تباه
شد همه تن تباه گردید آگاه باشید که آن دل ست غرضکه مدار صلاح و فلاح همه تن و بدن در ظاهر
و باطن بحضرت دل سلمه الله تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی الله بقلب سلیم و فرمود هلاک باد بنده دینار و
بنده درهم بنده جامه اگر داده شد خوش ست و نه ناخوش آنحضرت هر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا
چنانکه گویا تو مسافری یا رهگذری و بود وی حضرت ابن عمر که میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران
شام مباش ؎ غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش ؎ شاید همین نفس نفس واپسین بود ؎ و گفت بگیر از صحت خود برای بیماری خود

وازنزندگی خویش از برای مرگ خود ست؛ برگ عیشی بگور خویش فرست؛ کس نیارد ز پس تو پیش فرست؛
تا نابقومی از آنِ آن قوم ست ابن عباس رضی در پس آنحضرت بود فرمود ای غلام خدا را
نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه داری رو بروی خود ش یابی و چون سوال کنی
از خدا کن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه؛ ع از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا؛
که نیم بندهٔ دیگر نه خدای دگرست؛ یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد بر آمده بود نزد مقابلهٔ
عدو یا خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه دران معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بعجز و بانگ زد که چه می گوئی بگو ایاك نعبد وایاك نستعین وی همچنین گفت حق تعالی
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت ای رسول خدا مرا کاری فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن در آنچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنی آنرا
که پرهیزگار و توانگر و گوشه گیر ست از خلق؛ ع دو یار زیرک از بادهٔ کهن دو منی؛ فراغتی
و کتابی و گوشهٔ چمنی؛ من این مقام بدنیا و آخرت ندهم؛ اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی؛
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفائده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندی
بدتر از شکم؛ ع این شکم بی هنر پیچ پیچ؛ صبر ندارد که بسازد بهیچ؛ همه بنی آدم خطا کار و
قصور وار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش قولیست اللهم تب علیّ؛ ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دهی و بشکنیم؛ خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم؛ ع بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید؛ خموشی معنیی دارد که در گفتن نمی آید؛

باب در ترسانیدن از خو بهایی

دور دارید خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد و نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسی ست که مالک جان خود ست نزد غضب و خشم و ظلم تاریکیهاست

روز قیامت و فرمود پرہیز کنید از ستم کردن و بخل نمودن که همین هر دو پیشینیان را ہلاک ساخته ست
و اندیشناک ترین چیزے برین امت شرک اصغر ست یعنی ریا ف کلید دوزخ ست آن
نماز که در چشم مردم گزارے دراز + و دخل ریا در ہر عبادت برابر ست جز صوم و نشان منافق
سه چیز ست دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق ست و قتال او کفر و دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان بد ست
و فرمود ہیچ بنده نیست که خدا تعالی نزد وی شبانی رعیت خواسته و بمرد وی روز یکه بمرد و وی
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا ہر که والی
چیزے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و این دعا ست بر والی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکے از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکے وصیت خواست
از جناب نبوت ہر بار ہمین فرمود که خشم مکن و فرمود مردمانے که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باریتعالے روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
و این حدیث را شرحی دراز ست در کتاب ریاض المرتاض و غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان ست
یعنی بدتر از وے ست و فرمود حسد نکنید و بہا در چیزے نیفزایید و باہم دشمنی نمایید و غیبت نکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع نمایند بعض شما بر بیع بعض و باغی نکنند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان ست ستم نمیکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را و التقوی اینجاست
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنے جای تقوی دل ست که در سینه بوده است ف شعر عجیب
ہمارا دل ہے عرش وہ ہے یہ تری منزل ہے + آز بدی این قدر بس ست که یکے برادر
مسلمان خود را حقیر دارد و ہمه چیز مسلمان بر مسلمان حرام ست خون او و مال او و آبروی او و
از ادعیه نبویست اللهم جنبني منكرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنے

واضح ست و فرمود خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بد خلقی و آن کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بال بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بکسی
یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالی
و خدا دشمن می دارد بیهوده گو بد زبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بذی و فرمود مردگان را بد نگوئید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و فرمود داخل نشود بهشت را فریب دهنده
و نه بخیل و نه بدخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد خدا در هر دو گوش او
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او از
عیبهای مردم گوئیم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن ست و هر که بزرگ شد
در نفس خود و تکبر نماید در رفتار خویش پیش آید خدا را و وی بروی خشمناک باشد و فرمو
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بدخلقی ست و بسیار لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی و هر که سرزنش کند و عار چسپاند برادر خود را گناهی
نمیرد تا آنکه خود ش بجا آرد و سندش منقطع ست و وای بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
بخندد وای ست او را وای ست او را کفارهٔ غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شما ست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی هادی ست
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

و فجور راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و منشینید در راهها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در ان سخن رانیم فرمود پس اگر باز نمی نشینید و می نشینید پس بدهید حق راه او گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر بمعروف و نهی از منکر و هر که خدا با او خیر میخواهد
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لا غیر و نیست چیزی در میزان
گران تر از حسن خلق و حیا شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
از انجمله این ست که چون شرم نداری هر چه خواهی بکن و مومن قوی دوست تر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی و لکن بگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم با آنکه تواضع کنند مردم تا آنکه یعنی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه در مال و نیفزود بنده را بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدای تعالی ؎ دیکھا تو
خاکساری ہے عالی مقام ہے ۔ جون جون بلند ہم ہوئے پستی نظر پڑی ۔ و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند در آیید بجنت بسلامت از عذاب ؎ رہین دیدہ شب زندہ دار خویشتنم ۔ کہ
تلخ کرد برا ستو خواب شیرین را ۔ و لکن حال ما این ست که ؎ ہمسے دل مردہ اگر رات کو جاگے
توکیا ۔ چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہین ۔ اللهم اغفر ۔ و فرمود دین نصیحت و خیر خواهی کردنست
و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمه مسلمانان
و عامه ایشان ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

و فرمود بسیار ترین چیزے که در آرنده در بهشت ست ترسیدن از خدا و حسن خلق ست و چون
نمی توانید که همه مردم را باموال خود گنجید بار ے باید که از شما بسط وجه و حسن خلق آنها را گنجد مومن
آیینهٔ برادر مومن خود ست و مومن مخالط با مردم و صابر بر ایذای آنها بهتر ست از مومنی که نه مخالط
مردم ست و نه شکیبا بر ایذاے آنها و فرمود اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی خدایا که صورت
من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بساز ع همچو روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب دربیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من با بندهٔ خودم تا یاد من می کند و هر دو لبش بذکر من می جنبد و هیچ عمل نکرد آدم
که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و ننشست قومی در مجلسی که در ان ذکر خدا
کنند مگر آنکه گرد اگرد می گردند فرشتگان ایشان را تا آسمان سجده کند بهر زمینی که در و یک کس
یک دو نفس بهر خدا بنشینند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در ان جماعت
که نزد او بیند و ننشست قومی در جائی که ذکر خدا نکنند و درود نفرستند بر نبی صلعم مگر آنکه حسرت
باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریك له ده بار وی همچو کسی ست
که چار جان از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله وبحمده صد بار انداخته شوند
از وی خطاهاے او اگرچه مثل کف دریا باشند و جویریه را گفت که بعد از تو چار کلمه گفتم که اگر آنرا
با گفتن تو امروز وزن کنند برابرش آید سبحان الله وبحمده عدد خلقه و رضا نفسه
وزنة عرشه ومنتهی رحمته ومداد كلماته اخرجه مسلم و فرمود باقیات صالحات این ست
لا اله الا الله وسبحان الله والله اکبر والحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله اخرجه النسائی
و احب کلام نزد خدا چار کلمه ست بهر کدام که شروع کنے زیانت نکند سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر رواه مسلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه نمایم
ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول ولا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که ولا ملجأ

من الله الا الیه و فرمود دعا همین عبادت است و در لفظی آمده که دعا مغز عبادت است و هیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رب
شرمناک و جواد است شرم دارد از انکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
و آنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز مودی فرو دنمی آورد آنها را تا آنکه روی خود
با آن هر دو دست بسودے و مسح نمودے مجموع طرق این حدیث مقتضے آنست که سندش حسن است
و قریب ترین مردم و سزاوار ترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسے ست که بسیار
درود خوان ست بروی علیه السلام گویم اصدق ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث ست
کثر الله سوادهم و رفع عمادهم و اهلك من عاداهم که هر دم و در هر درس و تالیف در تشریف درود
وظیفهٔ ایشان ست ؎ ورد زبان و مونس جان ست نام یار چه یک دمی میرود که مکرر نمی شود
و فرمود سید الاستغفار که بنده آن را بگوید این ست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبي فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و این
در بخاری ست و نبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه و بگاه اللهم انی اسألك العافیة
فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی واحفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتك ان اغتال
من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافیتك وفجاءة
نقمتك وجمیع سخطك اخرجه مسلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدین وغلبة
العدو وشماتة الاعداء و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود دهد و چون بدان دعا نموده آید بپذیرد
و هنگام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا وبك امسینا وبك نحیا وبك نموت والیك

النشور و مثل آن شب هنگام نیز می گفت لکن بجای الیک النشور الیک المصیر سے فرمود
و اکثر دعای وی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب
النار و از ادعیه جناب مبارک اوست صلعم این دعا اللّٰهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی
فی امری وما انت اعلم به منی اللّٰهم اغفر لی جدّی وهزلی وخطائی وعمدی وکلّ ذلك
عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم
به منی انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شئ قدیر متفق علیه و می گفت اللهم اصلح
لی دینی الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی
التی الیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل
شر اخرجه مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه و می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی و
ارزقنی علما ینفعنی و در روایتی دیگر آمده که در آخرش می گفت و زدنی علما الحمد لله علی
کل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار و عائشه رضی الله عنها این دعا بیاموخت اللهم
انی اسألك من الخیر کله عاجله و آجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
کله عاجله و آجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألك من خیر ما سألك عبدك
ونبیك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبیك اللهم انی اسألك الجنة
وما قرّب الیها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب الیها من قول او عمل واسألك
ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة وصححه ابن حبان و شیخین از
ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند
بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این ست سبحان الله
وبحمده سبحان الله العلی العظیم **قال** فی الامّ آخر الکتاب قال مصنفه الشیخ
العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع الله بوجوده الانام فرغ
ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

ثمان وعشرين وثمانمائة حامدا لله تعالى ومصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وصكرما ومبجلا ومعظما وكان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الاحد المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكاتبه ولوالديه ولاهله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقول قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة ۹۹ الهجرية ببلدة بهوپال المحمية فان شئت ان تقف على ادلة ما في هذا المختصر باسرها رواية وتخريجا فراجعها ففيها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وبيده ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كل باب

مسئله عوام اہل اسلام را عمل نمودن بر ظواہر کتاب وحدیث خیر الانام صلعم اگرچہ علوم خمسه اجتہاد نمی دانند جائز ست واین چنان می توان شد که از عالم بحدیث حکم خدا و رسول در حادثه پیش آمده بپرسند فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون همین معنی دارد وتمامه اصحاب جناب نبوت مآب در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر همین راه می رفتند این قیود ناسدیده که یاران پس از ایشان اختیار کرده اند بکتاب عزیز وسنت مطهره تراشیده اند اراجیف سوقه بیش نیست هرگز راحجبا این در داہ اسلام استشمام نمیتوان کردن سه سرور خاطر احباب زا ار را ای ست چون وتعجب بانغ وحد ثمانهتنهاند و دیگر راجح آنست که اقتدا وقضا بمقلد مذہبی خاص از مذاہب اسلام جائز نیست وہر که عارف کتاب وسنت وبالغ مبالغ اجتہاد در مسائل دینیہ است او قضا جائز باشد زیسبب ما نداشت قائمه بجحد الله خالی نیست لااقل از موافقت حقیقه تا قیام قیامت سه فلولا كثرة ما سرفنا الهوى وغلبة ولولا الهوى ما عرفنا كثيرا جهله اعراب بادیه نشینان حجیر آتها ایشاد ستایی اتا عمالی ثلث وفریضه از فرائض دین بجا نمی آرند حکم ایشان حکم کفار است لهم ما لهم وعليهم ما عليهم واحد وتطویل سخن درین شان دا شته فانیقسه بیان از باب بعضی بیانه ثنیه بدین باب آید بنیرید وقت والیاب

دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصات باشند مغفور اند و قومی دیگر که اخفقست از برای ادله و نصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است انشاء الله تعالی و عاصی همچو دیگر عصات است ست و رفع عقوبت از همگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت ولیلی نداد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا فاطمة بنت محمد لا اغنی عنك من الله شیئاً غرض ضایع بندگی باید پیمبرزادگی منظور نیست **و دیگر** مختار در بارهٔ مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست و این قدر بار السنه ست که ایشان را خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف وی بر باطل و لکن بغی مخرج باغی از دایرهٔ اسلام و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه پس بما مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم **و دیگر** اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت تعویذ و قرات قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سایر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی ست از بدعات دینیه و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرؤا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست معهذا احوط آنست که قصر بر ما ورد به الشرع نمایند و در محفلی نو ایجاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر بدعات باشد ننشینند و تا توانند از آن بگریزند که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجای ثواب سه اگر ترا تماشای عید خود طلبند تو خلیل وار بچوبی بگو که بیمارم **و دیگر** حلف بغیر خدا همچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان یکی بدان مبادرت کرده ست زود باستغفار لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود **و دیگر** سنت تقیه موی سر

بر سر باید که جمه[1] دارد چنانکه سید الامة داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لا سیما در حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست و هم کلاب النار و توسط لحیه با تحدد از طول و عرض مسنون ست گو رسال هم روا باشد ولی حبیب و له لحیة + طولها عمدا بلا فائده + کانها بعض لیالی الشتا + طویلة مظلمة باردة + و قص شارب تا آنجاست که اطراف لب نمایان گردد نه آنکه او را از بیخ و بن بتراشد و جواز حلق مرجوح ست **دیگر** تادیب رعایا و برایا بمال نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصود ست بر موارد خود مقیس علیه نیست و ادله آن مواضع مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی و جز آن یکجا ذکر یافته مراجعه **دیگر** در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل وجوب ضیافت و سد رمق محرم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه و جاهدوا باموالکم و انفسکم و نحو آن **دیگر** عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت زیاده بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین و اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست بکسان بعید پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت نهی آمده **دیگر** استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده اند استصحابا للبراءة الاصلیة و تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک حلت غلط بین ست چه اصل در همه اشیا اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک ظرفی گفته تنباکو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و معشوقان می نوشند و منکران را در بینی در آرند **دیگر** خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیحه کتاب و سنت ست این قدر بباید شد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده اعتقاد را موافق ظواهر آن درست سازد و بعالج التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شئ و حکم این

[1] جمه موئی که تا بدوش رسد و لمه که تا بمیان گوش باشد و وفره که تا نرمه گوش رسد ۱۲ منه

جملہ صفات یکی ست خواہ استوا بر عرش باشد یا اثبات ید و عین و نحو آن و غیر آن از صفات
وی سبحانہ و تعالی و لا یا می موحدان ست و جانگزاے مبتدعان و راحت رسان متبعان ٥
ز فرق تا بقدم ہر کجا کہ می نگرم ٭ کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجا ست ٭ دیگر اختلافات علماء در
دین از طرف ہمین تقلید خزیدہ ورنہ در قرون مشہود لہا بالخیر اتباع سنت بود پس سبب و آئین بدعت
در آغاز صد چہارم از ہجرت نمودار شدہ راہ بسیاری از کسان زد و انبوہے کثیر را لاشئ ساخت
ورنہ در میان آیات کتاب و حدیث نبوت مآب تعارضی و تباینی و خلافی نیست ولو کان من عند
غیر اللہ لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا این ہمہ ہشت و مشت کہ می بینی در آن از خود آرا ست قاتلہم اللہ
انی یؤفکون ٭ دیگر اسماء خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان ہمہ توقیفی ست کم و بیش را دران راہ
گذر نیست از الحاد دران بر حذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
تراشیدہ اند کہ کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند ٥ باغ مرا چہ حاجت سرو و صنوبر ست
شمشاد خانہ پرور ما از کہ کمتر ست ٭ دیگر حدیث حفظ چہل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست بحجت
نمی ارزد و آنکہ ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشتہ اند چیزے نیست
زیرا کہ احکام اسلام ہمہ متساوی الاقدام ست و بر چہل حصر چرا ست امت مامور ست برسانیدن سنت
اگرچہ یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیۃ نص ست درین باب ٭ دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربہم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربہ و نہی النفس عن الہوی فان الجنۃ ہی الماوی و اگر شہود بیکے
از اصحاب باطن سقط این خیال فتد باکی نیست لکن سخن دران ست کہ فنا و بقا مقصود بالذات نیست
آنچہ مطلوب ست ہمین استسلام باحکام ظاہر اسلام ست و بس ٭ دیگر حدیث الحسن و الحسین
سیدا شباب اہل الجنۃ بر اطلاق خود ست بعد از استثناء انبیاء و رسل و کبار ملل و معہذا دران
دلالت نیست بر آنکہ دیگرے سید جنتیان نبود چہ حدیث خبر ست نہ صیغہ حصر ٭ دیگر عشق زنان و
بے ریشان را وسیلہ وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن گمراہی و نوعی از بت پرستی ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و ترویج آن در اسلام یکی
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض عین
نظربازی و شاهدپرستی ست و دران اتخاذ آنها او ست جز او سبحانه افرأیت من اتخذ الهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد **دیگر**
حب الدنیا رأس کل خطیئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنیا ملعونة
وملعون ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلم ونحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این سپنجی سراست ؎ دیوانگی و مستی از بوی تو همی خیزد ٭ هر فتنه که می خیزد
از کوی تو میخیزد لولا الحمقاء لخربت الدنیا **و دیگر** کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بران قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین الآیة و قوله تعالی
و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة ونحو آن **و دیگر** نفی توحید و صفات فی الجمله قول فلاسفه و
معتزله وجهمیه وغیر ایشان ست و اثبات او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا ما شاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعی از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بران ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باریتعالی بالفاظ منحوته
متکلمین میکنند و درمیان کسانیکه آلهه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
کی شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون **و دیگر** مواد لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسی ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت صلعم در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بروی حرام ست از قرابت وی صلعم

و دیگران تعمیمش کرده اند و اول مفهوم لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی **دیگر** لفظ آل و اہل بیت و ازواج و ذریت در بعض صیغ صلوٰۃ در احادیث صحیحہ واقع شدہ و امت مامور ست بتصلیہ بر ایشان و تارک آن غیر آتی ست بما مور بہ و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر دفع مفسدہ بود و حسن ظن آنست کہ نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفتہ باشند **دیگر** صلوٰۃ بر صحابہ و ملائکہ و دیگر صلحاء بہ تبعیت انبیاء علیہم السلام ثابت ست بلا خلاف و قولہ صلعم اللھم صل علی آل ابی اوفی و نحو آن دلالت دارد بر تعمیم و نزد بعض ماثور آنست کہ صحابہ را بر ضوان و اہل علم را برحمت و اہل احسان را بتقدیس یاد کنند ہمہ جائز ست چہ مقصد دعاست از برائے میت بہر عبارت و لفظ کہ باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست **دیگر** درود فرستادن بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجملہ بغیر حصر و اقل چیزے کہ بدان اجزاء و امتثال امر حاصل میشود یک بار ست خصوصا در نماز و فضائل صلوٰۃ و مزایائے کثرتش بیش از بیش ست تا آنکہ بعد از تلاوت کتاب اللہ ہیچ وظیفہ بتکرار درود نمی رسد و بہا وجد ما وجد و اسعد مروم باین سعادت زمرۂ اہل حدیث ست کثر اللہ تعالی سوادھم **دیگر** راجح آنست کہ تلاوت قرآن کریم افضل اذکار ست و بعدہ صلوٰۃ و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی کہ نص در آن وارد شدہ و تارک صلوٰۃ بر آل غیر آتی ست بصلوٰۃ مامور بہا **دیگر** در حدیث ثقلین کہ تمسک بکتاب و عترت آمدہ است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند کہ بر طریقۂ ماثورۂ جد امجد خویش مماشات دارند نہ ہر جاہل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیہما اشارت میکند بحسن سلوک با این ہر دو و بمزید عزت عالم اہل بیت بر غیر وے **دیگر** نسب اولاد با باست نہ با مہات اگرچہ مداخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنے فاطمہ کہ بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا کہ فراش از آن است نہ عاہر را و اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجہ کمال خست و دنادت و اتصال نسب شرف بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد منقطع نشود روز قیامت لکن نفع آن مقصور ست بر مومن آل و کافر را ہیچ سود ازین انتساب دست بہم نمید ہد ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم نص عام ست

در این باب ف دیگر در ایواء کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور بر آنند
که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بنص آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان
تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی
از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد
یعنی وجوب اجلاء از جزیرهٔ عرب و آن عبارت ست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط اوست
یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا ریف عراق عرضا والله اعلم ف دیگر عمل بر مذهب
که بر خلاف حدیث ثابت ست حرام ست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع
کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول ست پس این فرضیت طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق
و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده
و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفصیل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار
تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ف اسکه
دیدهٔ تحقیق و هر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند ف دیگر هندوستان دار الاسلام
بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد
علما اختلاف کردند در آنکه دار اسلام ست یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام ست و
مذهب محققین آنست که دار حرب ست و مسئله از معارک ست و اگر دار حرب ست پس هجرت
از آن بسوی دار اسلام واجب باشد لکن با من کجا و اقامت جهاد در نفس دار حرب محتاج ست
بسوی دلیل بین و دلیل نیست ف دیگر موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و
جز آن موجب یکی بودن ایشان با آنان ست و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم
فهو منهم و هر که از دل بیزار ست و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی ست بر اسلام لکن فاسق و
مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضی ست حکم وی ظاهر ست ف دیگر مادح کفار فاسق و
عاصی و مرتکب کبیره است و آن وقتی ست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کائن

در روسے باشد واگر بنا بر صفت کفرست خود کفرست در حدیث شریف از مدح مومن فاسق نہی آمده تا بمدح طاغوت و اہل آن چه رسد **دیگر** ہجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن چنانکه واجب ست ہمچنان عکس آن ممتنع ولکن آمد وشد در انجا از برائے تجارت بصورت امان جائز و در صورت عدم امان نہی عنه و توطین بہیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشه ذہاب ایمان ست والله اعلم **دیگر** تارک ہجرت بعد از وجوب با وجود عدم عذر و مانع آثم ست و عاجز و مکره معذورند ان شاء الله تعالے **دیگر** قیام بملک اسلام اگرچه حکام انجا فاسق و ظالم باشند اولی ست از قیام بملک کفار ہرچند دران امن و امان باشد وانچه معتبرست در انتیار ہجرت وجود امن ست در اعتمال باحکام اسلام واز لبس فلیس **دیگر** اگر در جنازه مسلمان حاضر شود ویکے دعوی اسلام ست و دیگر دعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیه باشد واین سفیه بدلیل آنکه وے بعلم خود منتفع نشده واین باوجود جہل کار دست بسته نموده **دیگر** یکے از دو خصم حکم شریعت را خواستاست وآن دیگر حکم کفر می خواہد اگر این خواستن بنا بر کراہت واستخفاف شرع ست کافرست ورنه فاسق واجب التعزیر یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به **دیگر** مصافحه بہر دو دست در مرفوع صحیح نیامده بلکه در اثرے از آثار صحابه وارد شده ولا حجة فیه بلکه انچه ظاہر می شود آنست که بیک دست بود وحرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عامه می کنند نزدیک ست که بدعت باشد **دیگر** سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام ست ونه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت ست و با خبار و آثار صحیحه ثابت و با مزامیر حرام ست الا احتراز اولی ست زیراکه تو غش بندرت بوده و اشتغال بدان از برائے غالب نفوس اماره داعی ست بسوی سبب جہل وضلالت وفسق نعوذ بالله منها قیس ۵ کسانی که یزدان پرستی کنند بر آواز دولاب مستی کنند **دیگر** عبدالوہاب نجدی عالمی بود از علمائے حجاز مذہب حنبلے داشت ایجاد کدام مذہب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید ورد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب می کنند بسوی او این نسبت بدعت ست سعود امیر رعیه تبعیت وے بر اہل بدو واطراف ملک خود تا حرمین شریفین غزو کرده بود ولکن این ہنگامه در ۱۸۱۹ع و ۱۲۳۳ ہجری خاموش شد و ملک بند

از علم و اثرش چیزی پی نرسیده و گمان تعمق از اهل بدعت که محدثین این روزگار در هر تقریر و تحریر حاشیه
بر جا و گواه هستند اکذب حدیث ست چه بهیچ یکی از انواع اقسام اسلام جز طاعت خدا و رسول ص
اتباع احدی سوی از علماء فحول قدیماً و حدیثاً در اجتهاد و قیاس ویس واجب نیست تا بعبد الوهاب
سکین ابن سکینه چه رسد دیگر حبط عمل بمجرد ردت نیست بلکه بر موت بر ردت ست و چون عود
کند باسلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عائد گردد و گناه ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
دیگر اجرای قصاص را دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و در ریاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام ست اگرچه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیقی که در مجالس الابرار
و رد المحتار کرده و الله اعلم دیگر اسامی ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خداست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب آفتاب کنند و اسلام
بماهتاب و قمر صورت جنت ست و مهر صورت نار دیگر قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بست رکعت یا زیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده و همچنین زیادت ناجائز
نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد دیگر سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدی در آن مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در عافیت بودند
از این علم و لکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط مبحثی غریب
و عجیب در علوم دینیه در داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و لا حول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان پوسیده هزار ساله یونان را چون سگ بو کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند او لم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسی آمده که غشاوهٔ حب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت ست نزد وجود نوازل خواه

ور نماز صبح باشد یا دیگر گاہ بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کاہ و قنوت در وتر ہم آمدہ لکن نہ
عزائم نیست و افضل طول صلوٰۃ و مناسب ابعاض اوست و کمیت و کیفیت مفرد آن و جماعت
موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن ہمچنین قصر افضل ست در سفر
بلکہ اوست جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیانا لا سیما در رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منہی عنہ و از خصائص نبویست
ـہ لہا احادیث من ذکرک تشغلها بہ عن الشراب و تلہیها عن الزاد + و مداومت بر لبس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکہ ہر چہ میسر آید خوب ست قل من حرم زینۃ اللہ التی اخرج
لعبادہ والطیبات من الرزق و رہبانیۃ ابتدعوها ما کتبناها علیہم و ما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اجمال و تخشین آری بذاذت و بی تکلفی و بی ساختگی
در جامہ و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز سنت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و نفل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بے وضوست گو بی وضو ہم روا باشد و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگر چہ با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ماء یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفہ وضوست در جملہ احوال و افضل در اغمام ہلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و ہر چہ مواظبت کردہ ست
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال امت را مواظبت بران ہمہ در ہمہ حال سنت ست بحسب اختلاف
تخاصیص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذاے آنہا افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از زحمت و گاہے فضیلت یکے بر دیگرے باعتبار وقتے دون وقتے باشد چنانکہ درین ہنگام
آفت فرجام و ترک سبب مع الجمع یا سبب با تفرقہ علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکہ بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد دیگر استواء رحمن بر عرش و نزول او ہر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیہ ظاہر منفی ست بکلمہ اجمالیہ لیس کمثلہ شیء

وتاویل دران وصرف آن از ظاهر فرع تکذیب وتعطیل باشد وحق آنست که جمله کمالات کائنات
ظل کمالات ونعوت جلال وجمال صاحب عرش عظیم ست وحقائق ودقائق آن خاص بحضرت
الوهیت ما را جز نام بهرهٔ دیگر نیست **ه** عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا که انچه جز
هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست **دیگر** حمد در اصل ایمان وسوال مقبور ... توبه واستغفار
وسید استغفار ودعا بهمه ثابت ست وانکارش انکار منصوص وفوت تلبس بدان حرمان ست
از مراتب کمال ایمان وتمام احسان **دیگر** رفع سبابه در تشهد نماز ثابت ست بسنت صحیحه مراد از
اوضاع اصابع انسان نود ونه صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند ولکن انچه در رفع مسبحه مسنون ست
عقد پنجاه وسه ست وجز آن نیز آمده واین اشارت نزد قول الا الله از شهادت می باید **دیگر**
مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست وهر که قائل وجوب قرارت فاتحه خلف امام ست قائل ست
بآن وهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند وبسمله آیت ست از فاتحه واز دیگر سور جز سورهٔ برائت
دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ
ونیست نماز مر کسی را که آنرا نخوانده واستماع وانصات در غیر او ست زیرا که این کریمه در بارهٔ نماز
بالخصوص نیامده وحدیث مخصص او ست اگر عامش گیرند واحادیث وجوب قرائتش بحد تواتر رسیده
آری سوای فاتحه چیز دیگر نخوانند که از ان منع صریح آمده وادلهٔ منع مقتدی از خواندن فاتحه
در پس امام همه واهی ست ونیست وافی باثبات مقصود وغالبش از محل نزاع اجنبی افتاده وهمه را
جواب شافی وکافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجمود على التقليد
او التعصب الغير السديد **دیگر** اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم از انجا شده نزد جمعی
آن جنت در ارض بود پس از مکانی آباد بمکانی ویران افتاد ونزد دیگران همان جنت ست
که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند وادلهٔ هر دو فریق بسیارست اما برهانی صحیح صریح که ثلج
صدر کند وعطش اضطراب برد درمیان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این
مسائل والله اعلم **دیگر** هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده واز ینجا اولاد وذریت او

یا قالیہم دیگر شناختہ متوطن گردیدہ وبعض اخبار وآثار در فضائل ہند وارد شدہ ولفظ ہندی جز قرآن شریف گشتہ ولکن این روایات خالی از شذوذ وغرابت بلکہ نکارت نیست وہ گر نیست از ہبشت نزول بوستان ہند + آدم زنا از نعمت جنت چسان گذشت دیگر استعاذہ از ہدم وتردی وغرق و حرق وفقر باحادیث صحیحہ ثابت شدہ اگرچہ در بعض آنہا اجر شہادت نیز ثابت ست پس صاحب این سپنجی سرا راخود ش نخواہد واز بے خواستہ باوجود استعاذہ وفرار از مواقع آن ابتلاء رود اجر موجود وتکفیر ذنوب مقرر ست دیگر صلوۃ ظہر را در فارسی نماز پیشین وعصر را نماز دگر ومغرب را نماز شام وعشا را نماز خفتن وصبح را نماز بامداد گویند وہر یکے را ازین نماز ہا اول واوسط وآخر وشناخت اوقاتش از شارع بر وجہی آمدہ کہ در دریافت آن بدوی وقروی وصبی وزن وپیر وبرنا ہمہ یکسان اند وحدیث اقدام وصیف .... ست وافضل ادائے او ست بر میقات در اول وقت ان الصلوۃ کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا دیگر وجود کواکب ثابتہ وسیارہ محقق ست بکتاب وسنت در آسمان دنیا وانچہ اہل ہیئت برین ہر دو اصل افزودہ اند عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد ودر کتاب وسنت ذکر شمس وبروج او وذکر قمر ومنازل وی وذکر نجوم وکواکب وقوس وعد وبرق وجز آن آمدہ و سیوطی در ہیئت سنیہ جمع آن پرداختہ وفیہ الرطب والیابس دیگر غیبت مسلمان حرام ست در ہر حال وبر ہر حال ومواضع استثنا مجوج ست بادلہ کتاب وسنت وضرورات را مخارج زنان دادہ اند فامرتفع الاشکال دیگر سبب شفعہ شرک وخلطہ ست نہ مجرد ہمسائگی جداگانہ ونیست تعارض میان احادیث باب گر نزد کسیکہ عارف نیست بکیفیت استدلال وتوانا نیست بر مدارک شرعیہ پس در ہرچہ شرکت اند دوست خانہ باشد یا چمن شفعہ دران ثابت ست باحکامہا وہرچہ قسمت پذیرفتہ وطرقش ... . وحدود گردیدہ دران شفعہ را سانیست دیگر رفع قبور حرام ست علی الاطلاق وامر بتسویہ آن بصحت رسیدہ وقبر نبوی را کہ یک شبر بلند کردند ودیدند نعل صحابہ ست نہ قول نبوت وبنا کردن بر گور وافروختن چراغان بروی وگچ وگل نمودن

آن وانداختن جامه بران ونوشتن بران ونشستن بالای آن خواه از برای سیر از باشد یا
جز آن وپامال نمودن قبر وگرد آن گشتن ونذر وسے تذر ونیاز نمودن وآوردن وجانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن واز برائے زیارت اموات سفر نمودن وپامال لعنتن ومقابر را عرس
گرفتن وعیدگاه ساختن وامثال این امور همه ظلمت بر ظلمت است وبعضی ازین چیزها بسرحد کفر
ولعنت وشرک وبدعت وفسق وفجور میرساند دیگر نماز وتر هرچند وجه ثابت شده یک رکعت و
پنج رکعت وهفت رکعت ونه رکعت ودر روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است واگر ثابت شود
بیک تشهد بلا فصل آمده ودر آخر شب افضل است وحاجتمند را در اول شب جائز ودرین باب [illegible]
تقیید باول وآخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد دیگر وجه اختلاف درمیان صحابه وتابعین
در مسائل فروع دین عدم تدوین کتب سنت وفقه حدیث است هر یکی بحسب معلوم خود کاری کرد
وبعض را صحبت نبوت بیشتر میسر شد وبعض را کمتر ونزد عدم دلیل سر آمد کار را اجتهاد بود ولکن
بعد از انکه سنن مدون شد وصحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا خلاف لعینه چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند وحلال بین را بگیرد وحرام بین را ترک دهد این طریق السلامت است پسے
نزدیکتر است سلوکش فرمایند واز جدل وخلاف همچو تیر از کمان بدر روند ولا یزالون مختلفین
الا من رحم ربک پس ناجی از وقوع در اختلاف مرحوم است وواقع دران غیر مامون دیگر
سبب اختلاف فقها وتباین افهام وآرای است وبعد مسافت بلاد وعدم علم باحادیث مصطفی
بنا بر عدم تدوین دواوین سنت واختیار اخبار مرسل وموقوف ومرفوع ومنقطع وضعیف وشاذ
ومنکر بلکه موضوع ومختلق وجز آن بحسب تیسر وعدم تنبه ولکن بعد از تهذیب وتنقید سنن حاجت
باین مکر وفن باقی نیست نیست سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر ومنکر
را معروف گردانیده است وسنت را بدعت وبدعت را سنت وانموده فانا لله وانا الیه راجعون
دیگر سبب اختلاف درمیان اهل حدیث واهل رائے کثرت روایات وقلت اوست طرز اول
از طبقه محدثین کشش وکوشش بسیار در جمع متون وطرق نموده وجمعی دیگر از علما سعی در اجتهادات

له عادر بزم زمان تابعین عالی دیگر [illegible] دیگر ۱۲

فرموده تا آنکه آخر اُبر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند و بعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل و قلاقل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشمندان خزیده و نوبت خلاف و جدل
تا جائیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ے خوشنودی تست مطلب ما * یارب رحمی بیا رب ما * دیگر انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب بر وجهی که خروج را از آن مذهب مکروه و ممنوع دانند بدعت ضلالت است
و سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائة اولی و ثانیه را اجماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبود همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر مختلفه صفات وضوء
و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آبا و معلمین بلا و خود می آموختند و در واقعهٔ نادره
بلا تعیین مفتی استفتا می نمودند و بجا می آوردند و در علما جمعی بودند معن در تتبع کتاب و سنت
و متصدی برای افتاء باد که این هر دو گروهے در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداخت
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نهی می فرمود و بعد از
دو صد سال هجرت مذاهب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدے بعینه
کمتر بود و مجتهد گاہے مستقل بود و گاہے فی المذهب و در صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله
شیوع گرفت اما نه باین جمود و لهذا که امروز است این همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
از خلفاء دار السلام صورت گرفت و کان امر الله قدرا مقدورا و باین بگذر مردم یمین و شمال
شتافتند و چیزهاے نو در دیانت ایشان پدید آمد و روز افزون شد مثل جدل و خلاف
در فقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس است و سراپا وسواس و دیگر شرک در الوهیت و در عبادت
و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و در تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
و بالعکس و توحید در الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است بادلهٔ کتاب و سنت و چنانکه توحید
راس جمله طاعات است همچنان شرک سر جملهٔ سیئات توحید مکفر ذنوب شود ان شاء الله تعالے
و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب و رسائل توحید هیچ تجرید مفید و نحو آن تفصیل بیان

این مسائل و احکام ست **دیگر** اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اهل قبور و جز ایشان از احیاء
بدانستن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصهٔ پروردگار ست شرک ست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان و مستمد به در هیچ زمان و مکان نیست **ف** غیر حق هرچه
دلت را بر بود بت تست سد راه تو همان خواهد بود بت **دیگر** اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر و ماه
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس آنچه در مرفوعات
صحیحه آمده در خورد قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق توقف ست
بنا بر عدم دلیل و هرچه مبرهن بمعقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
از ان بیانات اصلی داشته باشد اما ما مومنیم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر یاد کرد و عدم
تفوه بما وراء آن طریق مامون ست **دیگر** رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در ان
تنظیف شعر ست از شیء آویخته بدان و مخالفت اهل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در اباحتش همه واهی ست **دیگر** حلیت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و بسیم رو العبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست و لکن حرمت سائر استعمالات
محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خور و نوش قیاس مع الفارق ست **دیگر** مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان پخته و خام و حلهٔ نبوی سرخ محض بود نه مخطط و معصفر
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نخوت وعید فرموده
خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست **دیگر** حجاب و حجبه در ازواج مطهرات

و در حق زنان است مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور بهست و از ابداء زینت از ا[illegible]
غیر بعول نهی آمده مراد بزینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبی را دیدن آن روا نیست
و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و آذان که ابداء اینها جائز نبود دیگر ختم صحیح بخاری
از برای شفاء مریض و دفع دیگر نوازل و بلایا بطریق وظیفه روا است و نهی از برای منع آن
معلوم نیست چه این ختم و قراءت در حکم دعاست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع
و دعا است و موفق بدان صاحب استجابت و وفا و اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
دفع مکائد شیطان و رفع حوادث ازمان والله اعلم دیگر بدعت در لغت اختراع شیء بغیر مثال است
و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت است
و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تقسیمش ایجاب بدعت والله اعلم
دیگر تارک صلوة عمدا بر وجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر نگزاردن آن [illegible]
کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسندیده اولیاء الله نیست در حدیث
آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح نص است صحیح
بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر ست دیگر وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمده این اداست
نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضای مقام آنست که عاید بقضا نبود و لکن قوله صلی الله علیه وسلم
فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگرچه دلیلی خاص صریح درین باب
موجود نیست دیگر بر وجوب ترتیب در قضاء فوائت دلیلی صحیح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند
بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رأیتمونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست بر
شوب اعتراض و معارضه و قضاء آن در جماعت مستحب می نماید دیگر زنان را گزاردن نماز در مسجد
رخصت ست و لکن خانهای ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد نباید
این قدر پسندیده که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیره
بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه امن فتنه که اهم مقصود یافته نشد

کہ رفع مضرت مقدم ست بر جلب منفعت و دیگر صدقہ و زکوٰۃ حرام ست بر بنی ہاشم و موالی ایشان و از
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا است و حدیث وارد در بارۂ صدقہ بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت ست و بنی ہاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نزد بعض صدقہ تطوع
جائز ست نہ فرض و لکن احادیث دالہ بر تحریم عام ست و احتیاط در ہر حال اولی ست و دیگر
وقف در راہ خدا منجملہ قربانی ست کہ نقض آن بعد از فعل روا نیست نہ واقف را و نہ غیر او را و صرف
اموالیکہ در مسجد یا مشہد نہادہ اند و احدی بدان سود مند نمیگردد در مصالح مسلمین جائز ست و
از ین وادی ست انچہ در کعبۂ مکرمہ یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وے صلعم نہادہ اند تا بدیگر اشیا
دیگر چہ رسد و دیگر در ہیچ حدیثی مرفوع صحیح صریح بلا علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامدہ و تحریض
حث بر زیارت افادۂ انشاء سفر نمی کند و اخبار روارده درین باب ہمہ ضعیف یا مکذوب یا موضوع ست
و سفر زیارت شامل جملہ قبور ست خواہ قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل امت حجت نیست و نہ در قول
احدی جز شارع و دیگر تشیید مساجد غیر جائز ست و بدان امر نیامدہ بلکہ ابن عباس از زخرفت
آن ہمچو زخرفت اہل کتاب منع نمودہ و مراد بتشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت ست
پس تشییدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت ست و دیگر ثواب قرب و صدقات مہداۃ
از احیاء باموات میرسد و لکن اقتصار بر صور وارده احب ست و ادنی بسنت ثابتہ و زیادت بران
غیر ضروری ست و صدقہ از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وے و از غیر ولد و دعا از
ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان راہ سنون ست اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع و در زیارت دعاے ماثور خواند و جائز ست زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
بطریق صلۂ ارحام اما استغفار از برای وی نا روا ست و لعنتی کہ بر زوّارات قبور آمده مراد بدان
مکثرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بیتابی دکار غیر معروف نکند امید ست کہ ماذور نشود
و اسد اعلم و دیگر ادلۂ شرعیہ منحصرست در دو چیز یکے کتاب عزیز دیگر سنت صحیحہ و این ہر دو دلالت
دارند برین دعوے و دلیل بودن اجماع و قیاس بدلیلے از قرآن و حدیث ثابت نشود و احتاق

این هر دو بآن هر دو بی ایجاب شارع ست وجمهور فقهاء اتفاق نکرده اند بر ترجیح ادله و قول عامّ
ایشان که دلیل شرع چهار ست محجوج ست بادلهٔ ساطعه و مجابست بحجج نیره که در اصول فقه
مذکور ست دیگر صدور کبائر از انبیاء بعد از نبوت ممتنع ست و قبل آن نزد جمهور غیر ممتنع
و صدور صغائر مختلف فیه ست اکثر بجواز رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا و اثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لا بدست از تنبیه بران فی الحال
یا قبل از وفات دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و انّی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علی ذلک و عدم عبرت باین فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین رهگذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع ست و معتبر ازان همان قیاس
جلی ست پس بس و قیاس حجت ست در امور دنیویه و استحسان نوعی از بدعت باشد دیگر
قول و فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصادمت
با ادلهٔ قرآن و مقاومت با حدیث رسول الانس و الجان و هر که آنرا حجت گفته حجتی نیره بران نیاورده
و معلوم ست که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاهد و تابع شرع ثابت
می تواند شد دیگر سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه و منع ازان ناجائز و مذهب مالک درین
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل و این طریق نزدیکتر ست بتقوی و طهارت و حافظ ست
از وقوع در حِمی دیگر رؤیت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست و نزد بعض حجت نیست و
ثانی راجح ست و کریمهٔ اکمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل ست بران و هر چند نائم ضابط
باشد اما بروی و بر غیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتهض نمیشود ه چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ٭ ازینجاست که چون بعضی از مردم
مسرت آنحضرت صلعم بر احتفال بمولد در خواب دیدند انکار بر مشائخ استنکار آن نمودند که فرحت

بر بدعت یعنی چه آن خواب اهل بر غلط سماع یا عدم فقه یا عکس القضیه نموده‌اند و دیگر مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود
در استحصال ظن بحکم شرعی نموده و لابدست که عاقل باشد و او را ملکهٔ اقتدار بر استخراج احکام از مآخذ حاصل بود
و این را چند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد باحکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسندست همچنین درست تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست و صحیح همان
مقدار کفاف باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا بر خلاف اجماع نزد کسیکه قائل
بحجیت اوست فتوی نه دهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست تمکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی ست
چهارم علم ست باصول حدیث و فقه بر قدر ما تمس الیه الحاجة چندانکه باج در ان طویل افتد
کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و آئین لغایت سهل ست
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر از ان چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد بارے
در بطاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائرهٔ این باب که صنیع فقهاء رأی ست چیزے نیست و
قصور در بین مراتب خمسه موجب نزول از رتبهٔ اجتهاد ست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر ست غیر این مختصر و دیگر تقلید در لغت اندر اختن قلاده است در گردن غیر همچو تقلید
هدی یا از ناقه و غنم و در اصطلاح تو هم عمل نمودن ست بقول کسے بغیر حجت پس عمل بسنت
خارج ست ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت ست نه قبول رائے و حمل الفاظ اطاعت و
اقتدا و اسوه و اتباع و اعتصام و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه
بودن این الفاظ بمعنے تقلید بحقیقت لغویه ست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحے
نیز نیست سارت مشرقة وسرت مغربا شتان بین مشرق و
مغرب و دیگر ایثار تقلید در مسائل شرعیه فرعیه نزد بعضے جائز و نزد بعضے دیگر مندوب و
نزد بعض آخر واجب و نزد جمعی از ائمهٔ دین مکروه یا حرام ست و قول ثانی راجح ست و کتاب و سنت

بران دلالت واضحه دارد والتزام مذہبی خاص بدعت ست بلا شک وشبہ وایجابش ایجاب
بدعت وائمۂ اربعۂ فقہا نہی کردہ اند از تقلید خود وتقلید دیگران ہر کہ باشد وہر کجا کہ باشد۔
وقضاء غیر مجتہد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاة ثلثة وجز آن ومجتہدان در مذہب حنفیہ
از عمری دراز منقرض گشتہ اند ودر شافعیہ وحنابلہ بسیار گذشتہ وائمۂ حدیث مثل اصحاب
صحاح ستہ وجز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتہاد مطلق وہمچنین جمعی کثیر وجمی غفیر از خدم وحشم سنت
مطہرہ در قطرین ونحو آن وہنوز اثری ازان در بعض افراد باقی ست ولا یخلو زمان عن
قائم بحج اللہ لعبادہ وقصر اجتہاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ہنوز
آن ابر رحمت درفشان ست ودمی ومیخانہ با نام ونشان ست دیگر جمعی گفتہ کہ اصل در
اشیاء اباحت ست ونزد بعض منع ونزد بعض وقف واول حق ست وادلۂ کتاب وسنت
بران دلالت دارد مگر آنکہ تخصیص آید وبراہین منع ووقف را جوابہای شایستہ وبایستہ گفتہ اند
کہ در محل خود مذکور ست دیگر معنی تعادل ادلہ تساوی ہر دو ست در قوت وضعف ومعنی تعارض
مخالفت ست در مفہوم ہر دو ومعنی ترجیح فضل یکی بر دیگری ست ومقصود بدان ایثار حق
وطرح باطل ست واختیار قوی وترک ضعیف وتعارض در کتاب وسنت در ظاہر باشد نہ در
نفس الامر وآن ظاہر را علمای حدیث مدفوع نمودہ اند وتوفیق وتطبیق بخشیدہ تعارضی وتہافتی
کہ غیر مدفوع ست در مؤلفات فقہا ست خصوصا اہل آراء ووجوہ ترجیح قریب صد وجہ است کہ
در ارشاد الفحول وحصول المامول وہدایة السائل مذکور ست دیگر قرآن شریف مشتمل ست
بر حرف وصوت بنص سنت وحدیث وباتفاق ائمہ وسلف ومخالفین این مسئلہ محجوج اند بادلۂ قاطعہ
بر ثبوت آن وتشبیہ بکلام غیر معالج ست بلکہ اجمالیہ واردہ در نفی مماثلت ہیچ شی با وسبحانہ یعنی
در اوصاف ونعوت ذات مقدس لاہوت ایمان کامل آنست کہ سر بقبول امثال این مسائل
فرود آرد وخوض را دران روا ندارد کہ ما مامور بتسلیم ایم نہ بغوص وخوض در کشف حقائق صفات
بلکہ واجب بر ما سلوک سبیل سلف صالح ست کہ از ہمچو لا یعنیہا در عافیت گذشتہ اند دیگر

سخن در کرویت عرش بنا بر انکار استواء رحمٰن بالای آن هنجار حکمای پیشین و رفتار فلاسفهٔ
یونانیین و شیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زیان ایمان سودی دیگر نمی آرد اعتقاد موافق ظواهر
کتاب و سنت کافی و منجی ست و این قدر بحث و انهماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوهٔ
غیر مرضیهٔ جهمیه و افراخ ایشان ست و معهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر کرویت عرش نیز اثبات صفت
استواء و احاطه و فوقیت و علو و رفع مکانت کرده اند و لله الحمد و آن سینا و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکمای پیشین نموده و قدتم الدست دیگر قومی در ترک
اوامر و نواهی و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقتضی شده سعید در شکم سعید ست
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه ادلّه وارد اند بر اتیان اوامر
و ترک نواهی و عمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن ببعض و کافر
ببعض غیر مومن ست بخدا و رسول اگرچه متفوه باشد بشهادت در ظاهر دیگر انبیاء و رسل واسطه اند
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان دادهٔ ایشان کرده وی بندهٔ مقرب
خدا و ناجی رو ترجز است و هر که برخلاف ایشان لستهٔ وی ملعون و ضال و محجوب از قرب
ذو الجلال ست انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع همچو حصول رزق و شفاء مریض و نحو آن شرک ست این کار خدا است کار بندگان
مصطفیٰ نیست بنده بنده ست گو بر آسمان پرد و خدا خدا است گو بر آسمان دنیا فرود آید ع
العبد عبد وان ترقی * والرب رب وان تنزل * و دیگر شفاعت مقید ست باذن و ثبوتش
از کتاب و سنت هر دو ست مگر هیچ یکی نمیداند که وی در آن شفاعت می در آید یا خیر و اگر
در آید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان دانشمندی ست و یاس
با وجود عمل علامت کفر و خواری و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت
اوثان و اصنام کرده می کنند اگر ایشان را واسطه و وسیله خود در نجات و قرب خالق نمیپنداشتند
چیست پس ما با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة و دیگر

هر درد را درمان ست چون دارا داو رسید درم باذن خدا شفا دست بهم داد قرآن شفا و رحمت ست از برای اهل ایمان و دعا را تو قضا و مخ عبادت ست آن دوا قلب و قالب را همین دو علاج ست دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض درد دوا افضل ست و اعراض از دعا حریان مردم در تادیه آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت مینمایند حالانکه این قصور خود از طرف ایشان ست نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال و اکل حلال ست و آن کجا حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان ساطع ست درین باب نخست دعا و دوا ثانی توکل بر خدا دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا نهاده ست منصوص رحمت و عفو و مغفرت بهر دو دست خود آویخته و بر سبق رحمت بر غضب ست لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد ست و عمل دران دخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان ست و بعض را اصلاح آبا و اسلاف بغتر گردانیده و بعض بر شفاعت انبیا علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت جهل بسیط و قلت علم و فهم ست آن تعالی چنانکه نکته نواز ست همچنان نکته گیر هم ست ایمان میان خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمید هد و از پای لبسته چه آید و از دست شکسته چه گشاید صفت جمال با جلال همعنان ست و غفار با قهار هم وزان کیس آنست که عمل می کند و بیشتر میترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر ست و غرور و اغترا ر دیگر کتاب و سنت کفیل مواضع خوف و رجاست و بر عزاول این هر دو [illegible] نیست اللهم غفرا دیگر قدح در رواة حدیث ببدعت و فسق بیان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذلیس فلیس آری هر که منکر امتوا تر از شرع و علوم از دین بالضرورة ست رد آیتش [illegible] باشد ورنه اصل عدالت در رواة و رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق ست پس بس و قیود دیگر مجمع ست و صحابه متفق اند

برقبول روایات فساق التاویل پس تشیع ونصب واعتزال ومانند آن قادح در قبول روایت نیست اگر دعوت وکذب ونسیان درمیان نباشد واین ضابطہ اعتراضات بسیار را کہ بر رواۃ اخبار ست از ہم مے پاشد **دیگر** سخن اقران وامثال کہ مخالف ہم اند در مذہب وعقیدہ درخور قبول درحق یکدیگر نیست این تمذہب شوم باب عداوت وتعصب بر بیگانگان کشودہ واز مجلس رای انصاف بدشت اعتساف بیرون بردہ الا من عصمہ اللہ تعالی ونقول اہل علم در تایید این حکم وتوثیق این فتوی بسیار ست واین جرح وتعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی ودشمنی باہم سبب جدال وقتال بسیار ورد مسائل واحکام بیشمار گردیدہ ووقوع یکے در دیگرے بے موجب شرعی ودینی ودعوت ضرورت دینی بنا بر حسد وبغضا وکسب نام در زمرۂ سفہاء اداء دلیل ست بر عزت اسلام وبر ذبول دین واوضح سبیل ست از برای خندیدن اعداء اسلام وچیرہ شدن مخالفین بر مدعیان ایمان عصمنا اللہ سبحانہ عن ذلک **دیگر** حفاظ حدیث را چند طبقہ ست یکے صحابہ دوم تابعین سوم تبع تابعین در ہر طبقہ ازین طبقات علم حدیث وافر بود ومحدثان سر برآوردہ بعدہ کذب وفسق فاشی شد ورخنہ در کار ودبار دین افتاد چہارم طبقۂ اقران قاضی ابو یوسف حنفی ست ودرین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتا فوقتا علم حدیث رو بکمی نہاد تا آنکہ شد آنچہ شد وعقل بجای نقل نشست **ہ** پری نہفتہ رخ ودیو در کرشمہ وناز بسوخت عقل ز حیرت کہ این چہ بو العجبی ست **ہ** مگر شرذمۂ قلیل در تلۂ آخرین والحمد للہ علی کل حال **دیگر** طریق معرفت احکام ومسائل دین تلاوت کتاب وتدریس حدیث ست وطلب ومطالعۂ کلام علماء این ہر دو علم شریف ودراست علم لغت ست واما کتب علم کلام وفقہ راے پس ملبس حق ست بباطل ومشبہ خطا ست بصواب طالب دین وعلم را کور وکر میسازد ودرگو تقلید شوم انداختہ از برکات وانوار قرآن وحدیث محروم میدارد **ہ** محال ست سعدی کہ راہ صفا توان رفت جز در پے مصطفیٰ ہذا آخر ما فی ہدایۃ السائل من البیان مع الزیادۃ والنقصان **دیگر** صحیح ست ایمان کسے کہ اقرار دارد بظواہر اسلام اگرچہ باحث نیست از جمیع عقائد

وهمین ست حق بحث وجزم محققین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق ودقائق علم کلام که جز متدبر در معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از ابطل باطلات ست شریعت سمحه سهله بیضا که شب او چون روز باشد ازین خرافات برکران بوده وسلف صالح از دریافت این زیادات وزوائد های شکم در عافیت گذشته ص بزهد وورع کوشش وصدق وصفا ٭ ولکن میفزاے بر مصطفی ٭ **دیگر** توحیدی که کتاب وسنت بدان وارد شده نفی شرک ست بانواعه واخلاص عبادت وربوبیت والوهیت ست باقسامه از برای او سبحانه وتعالی وهمواره انبیاء علیهم السلام بابطال توحید فلاسفه وجهمیه وقدریه واتحادیه پرداخته اند وعقل ونقل هر دو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالک فالله تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن وتجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید الانس والجان در میان نیست لیس وراء عبادان قریة ولا عطر بعد عروس **دیگر** داعی بسوی تفرق در دین وباعث بر اختلاف اعظم در مسلمین وموجب تباین در شرع مبین همین دخول رای ست در شریعت حقه پس اگر نه مردم پیش از ظهور این آرا فی الجمله باهم متفق بودند وهمگنان را عمل بر نصوص کتاب وسنت وادله قرآن وحدیث بود وقتی که فنون رای ظاهر شد مردم فرق متفرقه واحزاب متحزبه گردیدند الا من عصمه الله تعالی واین داء عضال در اسلام از اهل کتاب خزیده موسی علیه السلام توریت را تفسیر کرده نامش مشنا نهاد این تفسیر مرفوع بود وکسان از یهود پیدا آمدند وآرای خود در مشنا آمیختند وکم وبیش نمودند ونسخها از ان شهرت گرفت آنرا از انجمله یکی تلمود نام دارد اختلاف در دین یهود وتفرق در شریعت موسوی از همین جا سے پیدا شد اهل مشنا بمنزله متبعان اند در ملت اسلام وتلمودیان بمثابه مقلدان اندرین دین مبین ص رق الزجاج ورقت الخمر ٭ فتشابها فتشاکل الامر ٭ فکانما قدح ولا خمر ٭ وکانما خمر ولا قدح ٭ **دیگر** هر فرقه از مبتدعه معتقد آنست که وی بر حق ست ومخالف او بر باطل وخود را تابع نامه آسمانی ورسول ربانی می پندارد ولکن فرقه ناجیه همانست که ناشے بر کتاب وسنت ومقتدی بسلف امت ست پس سبب چه میزان اعتدال سنت وبدعت وحق وباطل وصواب وخطا همین قرآن کریم ورد وا وحدیث شریف ست

لا ثالث لهما هرچه دربین ترازو سره آمد سره ست وهرچه ناسره آمد ناسره است این عیار از برای
دریافت نیک وبد وصحیح وغلط جمله احکام ظاهر وباطن کافی ووافی وشافی ست وما انا علیه و
اصحابی بران منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نواب + غیر سنت نبود چارهٔ بیماری
دل دیگر محبت عزوجل از اعظم فرائض ست بر عباد وآیات واحادیث بسیار بران دلالت دارد
و آثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم و این نیز فرض ست
برامت و آثار این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان پس از محبت عباد صلحاست
از اهل حدیث بحسب مراتب قرب وبعد هر یکی از اتباع و ابتداع و آثار این محبت اخذ ست بقول
کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول ست و رد هر حکم که برخلاف اوست از هر که باشد وهر کجا که باشد
ست دعوا کل قول عند قول محمد + فما آمن فی دینه کمخاطر دیگر دعای او تعالی نوعی
از انواع عبادت ست بدلالت کتاب وسنت پس داعی غیر الله وطالب امری از ان امور که
بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست و بعثت انبیا و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
افراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سورهٔ فاتحه سی دلیل ست برین اخلاص و
افراد و لهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا منبه باشد بر
تجرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی دیگر رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در
دین و تطهیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بنا بر همین
مقصود مبعوث گشته و هر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیهٔ هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل
نجدی و وهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل و نقل دیگر تقلید اموات مردم را گور پرست
و پیر پرست ساخته ست و سبب انواع کفریات و ضلالات گشته و تفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین
انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب و سنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند این همه
فتور و قصور صورت نمیگرفت ولو شاء لهداکم اجمعین ولکن الهدی هدی الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه ست وهمه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهی
شرک در ذات کنند وگاهی در صفات وگاهی در عبادات تعطیل اسماء وصفات از اقبح
انواع شرک ست فرعون در همین عقیده گرفتار بود وجهمیه آمدند ودست بدامن او زدند الکفر ملة
واحدة وغالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جاده تاویل سپردند وتفویض را که هنجار سلف ست
برکران گذاشتند وشد آنچه شد واین همه ضلالت بالای ضلالت وبدعت بر بدعت ست دیگر
علم بسط وتکسیر وعلم اوفاق واستخراج اسماء ملائکه علویه وسفلیه ازان حادث شده ست در دین دلیلی از
کتاب وسنت بلکه از افعال واقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع
سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به نیرات می کردند وآنرا در الواح نحاس وزر وسیم ورق
وپوست آهو می نوشتند ومسک وزعفران وخون مرغ ونحو آنرا مداد این رسم میساختند واستعمال
بخورات مینمودند ونقشها می نگاشتند واین همه مخالفت بین دارد باخلاص عبادت وموافق ست
بطریقه سحریه هفتاد هزار کس که بحساب بجنت روند همان اند که ارتقاء واسترقا نمیکنند واکتوا نمی نمایند
دیگر درجه اعلی وارفع عدم استرقاء وارتقاء ست وکسان این منزلت بحساب بجنت درآیند وعدد
ایشان هفتاد هزار ست با هر سبعین الف هفتاد هزار دیگر باشند ودر مرتبه صغری جواز رقی ست بآیات
واحادیث وبآنچه در زبان عربی باشد ومفهوم گردد ومشتمل بر کدام لفظ ومعنی شرک نبود وماورای آن
همه در خور [illegible] بد بر ریش خاوند ست ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
دیگر احادیث وارده در ثبوت عدوی در بعض اشیاء با وجود امر بفرار از مجذوم ونحو آن مخصص ست
بعموم حدیث لا عدوی ولا طیرة ونحو آن ای لا عدوی الا فی هذه الاشیاء ودر اصول مقرر
شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ دیگر وجود جن وشیاطین ثابت ست بنصوص کثیره
طیبه از قرآن وحدیث وجاحد آن خارج از اسلام ست بلکه در انسان هم شیاطین اند وباوجود این بلا
دهریه وطبیعیه که در مردم نمودار اند انکار از وجود شیاطین میکنند دیگر اختلاف در دین وتفرق بر
مذاهب مذموم ست بر لسان شارع هفتاد ودو ملت از همین جا ناشی شده ونجات در فرقه واحده

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و این احادیث
بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له ست نزد اکابر محدثین و اگر ثابت
هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست بر ایشان و دیگر خلود اهل نار در نار بمعنی دوام
بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و
ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست و دیگر هجرت از قلمرو کفر واجب ست در هر زمان و
مکان اگر مامن بدست آید مامن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشهاد کنند و باوے
تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث
آمده و مستضعف معذورست و همچنین قادر غیر واجد مامن انشاء الله تعالی و دیگر قرآن بسنت و سنت
بقرآن منسوخ میشود و دلائلش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله
روداده و دیگر در تصانیف امام غزالی رح لا سیما احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست ماده فلسفیه
و ماده کلامیه و ماده ترهات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چرکها پاک نمایند
صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفرست انشاء الله تعالی و بعض علماء اسلام
باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند و لله الحمد و دیگر احادیث وارده در ذم
سحر و قتل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم
جمله سحرها علی اختلاف الانواع یکی ست اما اهل علم دران تفصیلها کرده اند پس اعمال و تعلم سحر
هر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و اهم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام
مصطلح حرام ست بر اهل اسلام اگرچه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شهور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض
والسموات چرا نباشد ستارها زینت آسمان دنیاست و آله رجم شیاطین و علامات طرق و هرچه غیر این فوائد برای آنها
و منافع گویند و ثابت نمایند همه اباطیل باطلات ست دلیلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت میکند
ع تو بر اوج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست و دیگر حدیث خلق
آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بدعتی رسانیده اند الحق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحد ست یعنی آفرینش در طول قامت بمقدار شصت گز شده نسل دیگر سبب آدم
که اول طفل میشوند باز شاب باز شیخ و همین را علامه شوکانی ترجیح داده و حدیث دیگر موید اوست
و دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر یکی
با وجود امام بیعت او نمیکرد و مرد او بمرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت از نوعی از بغی ست و بغی بر
امام حرام و کبیره و هم دران مفارقت جماعت اهل اسلام ست و این یکی از موجبات جاهلیت باشد
و اگر امام نیست موجود نیست امید ست که مصداق این خبر نبود و لکن نصب امام بر امت واجب ست
هما و ترک آن ترک واجب و اما آنکه ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برای
امام قطر خود ثابت و دخل یکی در قطر دیگری نیست منهی عنه و دیگر خواندن قنوت در جزآن از ادعیه
برای رفع طاعون روا یا جائز ست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و
حقیقت طاعون در شرع تو خز جن و در جز و عذاب و دعوت نبی ست و فنا و اب و هوا و دیگر حنفیه که
مرجیه شمرده اند این ابن جا اگر با معنی نیست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران مترتب
میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر بدین معنی ست که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
صریح و مذهب قدریه ست و دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر لقا
بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر رای در شریعت
تحریف ست و در قضا منکر ست و همین ست معنی قول بعض اهل علم که تغیر و رفتوی بحسب ازمنه و امکنه
و احوال باشد و کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و هر یکی را اوله و تفاصیل ست که در حجة بالغه
جز آن مذکور شده و دیگر احادیث در باره کفارهٔ ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن و مصائب
بران بسیار آمده و همه افاده که اجر بر ابتلا و بر صبر می کند و خدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب
و هذا آنکه اگر غاسی بجلد خالی از نفع اخروی نیست در اثشه ز هم باد و اصبر تحقق بر حضرات رسل اند
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل اللهم وفقنا و دیگر صفق بایدی و رقص بر جبل صعود و وجد
و تمدد و تقلص و رفع و خفض بهمراه ذکر خدا بلسان و قوا ید بر سماع صوت حسن و بر شنید حرد مرد بدعت سیئه

وجز آن تشیید از حالبات حفظ الهی ست مسجد از برای این کار نیست حیف ست که بعضی ازین انواع
در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند واحدی تعرض نمی کند دیگر شفاعت سید الشفعا صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر از امت اسلام ثابت ست بادلهٔ صحیحهٔ متواتره باذن و تحدید و انکارش
انکار شرائع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص بر ایمان بمیرد و درخورد شفاعت
گردد و لا یشفعون الا لمن ارتضی و ارتضا امر مبهم ست و اثر شفاعت حط عقوبت و زرست
در حق گناهگاران و رفع منزلت ست در حق نیکوکاران و شفاعت را مواطن باشد و از برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
بدع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و جز انبیا قرآن و حجر اسود و شهدا و علما و صلحا
هم شفاعت کنند بکنند مگر بهمان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
دیگر خلق افعال حسن و قبح و خیر و شر همه بابداع الهی ست اعتبار عباد در ان دخلی نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود ست و تاویل آن صرف بیجا و انکار
صفات تعطیل معطل عابد عدم ست مؤول عابد عجم و مشبه صاحب تجسیم ست و معترف بظاهر صاحب
قلب سلیم ؎ وهذا الحق لیس به خفاء + فدعنی من بنیات الطرایق دیگر در صبر و حلم
باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و آن هر دو
صفت محمود ست و در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خداست
و صبر در جزاء اجر و ثواب اعظم ست از حلم دیگر ادله استجمار در آنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیلی بر تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بحجر و نثر و تطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد دیگر میان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب و عصب و حدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست و اول خاص و الحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود و پس اکل و بیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
مگر اهاب و عصب که مخصوص ست ازین عام دیگر حبوب و غلات که در دوس در ان بول و روث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید
ونقل کند مثلاً معهود گشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی سے کنند پس
دوس دواب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهارة سیت وقول بخلاف آن وسواس **دیگر** لحم ودم آب
حلال و پاک ست وهمچنین خون آدمی ودلیل بر ذمه مدعی تحریم ونجاست اوست ولا دلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی ست ودم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب ونمیمه ودیگر معاصی
ناقض وضو نیست واخباری که در بارهٔ نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر**
واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح ووجوب این غسل بحدیث صحیح وفعل رسالت صلعم ثابت
شده وقد جاءنا به من جاءنا بالقرآن واثبات غسل بکتاب وانکار ثبوت مسح از ان مبنی بر
تعصبات وحمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قرارت نصب وجر ست والله اعلم
دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند وقدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت
گزارد گو حدث میکرده باشد وبیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل وشرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنا بر
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان وضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده وتحریم
زیادت علت بدون افضاء بسوی ضرر بیّن وخوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد وهمچنین نصی بر حرمت
اکل تراب موجود نیست ومنع از ان بنا بر ضرر ست بحسب تجربهٔ اطباء **دیگر** جائز ست امامت
صاحب علت وذو حدث از برای کامل الطهارة چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزی ست وحکم باعاده او ابتداع محض وشک فاسد متنطع کاسد ست
لم یأذن به الله ولا رسوله صلعم **دیگر** جنب وحائض قرآن نخوانند وبر منع مس مصحف از بی
غیر طاهر دلیلی بیّن نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند غیر صحیح ست **دیگر** ...

مسافرخانه گرفتن و مسکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیاحات و شغل دیگر مصلین و تلویث مسجد
بآن دران و آنچه ساخ این مردم ممنوع ست و اقتداء این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور آمده تا باین امور در مساجد فاضله چه رسد **دیگر** طهارت
طهارت جامه واجب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادلهٔ وارده درین باب
همین افادهٔ وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب مسامحت کرده اند آنچه نفی آن بایست
گفت بدان جزم نموده اند **دیگر** هر که نماز در جامه یا در جای غصب کرده نماز وی صحیح ست اگرچه
آثم بغصب بر وی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی ما لا دلیل علیه
دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان تنبش و عدم
آن و میان آنکه در انجا فرش گسترده شد یا نه و آن قبر در مسجد ست یا در خانه و غلبه اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسماء را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلا ربا را اگر قیمه
یا منفعت نامند و باده را آب کریم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نمیگردد **دیگر** رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول و فعل شارع علیه السلام بالا اختلاف و در
مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثر و نیست دلیل بر منع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف **دیگر** جهر و اخفاء بسمله در نماز هر دو ثابت ست بعضی اول را ترجیح داده
و بعض ثانی را و راجح آنست که احیانا چنین کند و احیانا چنان و جمود بصورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل **دیگر** مؤتم در پس امام جز سورهٔ فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن و حدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له وانصتوا و اذا قرء فانصتوا و لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب و تخفیف
و تطویل در قراءت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی **دیگر** ترتیب سور
واقعه در مصحف بحسب تقدم و تاخر در نزول نیست که قراءت سورهٔ متأخر در رکعت اول و متقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قراءت بحدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و
مخالف درین مسئله از زمرهٔ اهل علم و شعور نیست **دیگر** هر که نماز فریضه تنها ادا کرده باز در مسجد آمد و

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافله ست بحکم شارع علیه السلام فانها لکما نافلة اگرچه
احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود دیگر حدیث من کان له امام فقراءة الامام
له قراءة ضعیف ست بنا بر تفرد امام ابوحنیفه رح و حسن بن عماره باسناد آن دارقطنی گفته وهما ضعیفان
یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث قراءت فاتحه خلف الامام نیست که این عام ست و
آن خاص و بناء عام بر خاص ضابطهٔ مقبول و معمول بهاست دیگر خواندن توجه و استعاذه در پس امام
نزد قراءت او لاباس بهست و نهی موتمین از قراءت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قراءت
قرآن ست پس لیس و رفع یدین در سجود ثابت نشده دیگر مجرد سجود بیرون نماز یکی عبادت مستقله ست
و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز
یا بر نفس نماز مجازیست و لابد ست دران از علاقه و قرینه و دلیل و آن سجدهٔ بی نماز یکی سجدهٔ تلاوت
دیگر سجدهٔ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا
امام شوکانی در آخر عمر سجده های بسیار طویل می کرده ولوان نفسی هذ براها ملیکها بمعصی
عمی ها فی سجدة لقلیل دیگر صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقها واجب ست و در غیر نماز
غیر واجب ولکن دلالت ادله بر وجوب واضح نیست و ادلهٔ وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نبوت
صلعم مفید مشروعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجمله اذکار ست حدیث
ان فی الصلوة شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامده دیگر صلوة ماثوره که
اهل علم بران اتفاق کرده اند همان ست که در احادیث تعلیم مطلقا و مقیدا بنماز بطریق صحیحه ثابت
گشته و هر چه ازان اصح ست اخف ست باشار بر غیر آن و صیغهٔ درود که در نماز می خوانند اصح
صیغ ست دیگر جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام ست نزد جمهور و هو الحق و ادلهٔ جواز
آن مهجور ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان سنن در آن
و عدم اتیان بدان هر دو در احادیث صحیح ثابت شده دیگر رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبه چنانکه
ائمه مساجد می کنند بالخصوص وارد نشده لکن عمومات ادله بی شبهه قاضی ست بجواز آن چه رفع یدین از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود بهمین یک انگشت اشارت میکرد
در دعا می نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس انجا که وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نزد فقدان مخصصات عمل بر عمومات متعین ست
نزد اهل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارهٔ کلام در نماز و سجدهٔ سهو صحیح معمول به ست و دلیلست
برانکه کلام ساهی و جاهل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدهٔ سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و در روی ترغیم شیخ
ابی مرّه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس همه را
سجدهٔ سهو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چه بدعت
و فسق تا صاحب خود را بحد کفر نرسانیده ست از گزاردن نماز در پس او و خوردن ذبیحهٔ او مانعی نیست
و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود و اذ لیس فلیس **دیگر** حدیث من ادرک
رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة دلیل ست برانکه هر که رکعتی از نماز در یافت
گو دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت همان ست که با فاتحه باشد
و مسئله نزد فقهاء از مضائق افهام و مزالق اقدام ست و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافته و لکن
حق از همه اکبر ست و آن همین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی رح اول قائل
بود بقول فقهاء بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق
جماعت در مسجد واحد درست نیست و اگر این انفراد بتجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر اعظم بدع باشد و هر چهار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دهلوی رح هم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دهد
دیگر صلوة تحیت نزد در آمدن مسجد پیش از نشستن واجب ست باد له صحیحه گو بروز جمعه در حالت
خطبهٔ امام باشد و تحوقی از سه اوقات کراهت نماز نزد دخول المسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسالک مستحسن ست تا عمل بهر دو دلیل درست بهم رسد اهمال کدام حجت صورت نه بندد **دیگر** نماز جمعه مثل
نمازهای پنجگانه فرض عین ست جز خطبه که روز جمعه مسنون ست نه شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط
که فقهاء از برای این نماز آفریده اند و از شکمهای کلان خود ها تراشیده هباءً منثورا ست قول مهجور ست
هرگز دلیلی صحیح از ادلهٔ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه رائحهٔ ازان از شریعت حقهٔ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بدو کس هم منعقد میشود همچو دیگر نمازها و شهود در خطبهٔ جمعه سنت ست نه واجب
و اداست بر فعل افاده وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت مؤکده باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر ست در آنقدر مسافت و مسیرت نماز قصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عزیمت ست نه رخصت و ظاهر ادله عدم فرق ست میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر که دران قصر نماز ست اقوال سلف
و من بعدهم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و با تردد
تا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا تواند اتمام بمقیم نکند زیرا که خالی از دو خطر نیست یکی خلاف با
ادلهٔ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منهی عنه ست و اگر ناگزیر درین شکنجه
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفه با دلهٔ صحیحه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین و غیرهما ثابت ست و جمع تقدیم
با دلهٔ حسنه در ما عدای صحیحین بثبوت پیوسته و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اهل علم
را سخن ست و حق عدم جواز اوست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازهٔ مدیون منسوخ ست بفعل نماز
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازه بتهلیل بر سبیل مناوبه در زمن نبوت و در سه
قرن خیر بلکه در عصور ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجهه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
علامه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که دران حرجی نیست بنا برانکه ذکر مندوب ست در هر حال بدون
فرق میان شخص و شخص و زمن و زمن و مکان و مکان و جهر در رفع صوت بدان موجب کراهتش
نیست اگرچه خلاف اولی ست انتهی و لکن اولی نزد فقیر قصر ست بر مورد **دیگر** اختلاف کرده اند در آنکه

ذکر بجهر بوده است یا بهمین اخفا می باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته وحق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده آنجا جهر کند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار نماید وبذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة و مساجد اولی ست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
همین اغراض ست ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها دیگر درس
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد باوجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست بمجرد این
وهم که عامه مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنابر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر وعلم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفعل نبوت ست وماذا بعد الحق
الا الضلال دیگر احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست وحکم بدعت معلوم واستحسانش از بعض
اهل علم گو بلا قید تاریخ وماه باشد وخالی از منکرات بود بدعت دیگرست سلف ازین جنس هیچ ثبت در عبادات
گذشته اند وابتلا خلف بدان موجب نزول محن وشجن بر اسلام گردیده صفات ثابتهٔ جناب نبوت
وتذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتبرهٔ حدیث وآیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس وتدریس وتعلیم وتبلیغ امت حاضره وآتیه چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احتفالات
مستحدثه واعتقادات مستهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه وتسلیم ست وی هزار درجه به از محفل باین
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف وخلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلف ناخلف بزم برخاستند وباثبات این بزم باقتفال ادلهٔ مختلقه پرداختند وتضلیل و
تبدیع یکدیگر را خطوات شیطان مقتدا آمد وانتهی الامر الی ما نری ونعوذ بالله من سوء الفهم
دیگر اعتقاد نفع وضرر بقبور والباس آن را فروختن چراغ بر آن وطواف نمودن بدان وسجده بردن
بسوی آن همه شرک ومعصیت کبری ست ودر بعضی ازین چیزها لعنت آمده ودر کفر معتقد سود و
زیان در بین احیاء واموات خود شک نیست اعاذنا الله منه ع تا چند گاه از چوب وگاه از
سنگ تراشی \ بلندار شد الحال بعهد رنگ تراشی \ دیگر نفی آنست که نام خدا بر زبان نه آید
ذبح جانور روان دارند پس ذبیحه هر مسلم بر هر مذهب که باشد درو هر کدام بدعت که بگفته چون نام خدا

بروی برده شد حلال ست گو در وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد ذبح التباس بود چه
عائشه را نزد این التباس امر باعادهٔ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض ست بر
ذابح نزد ذبح و اعادهٔ آن نزد اکل بر متردد و آنهم تسمیه گفتن بسم الله ست و در تحریم ذبیحهٔ
کافر کرا انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وی از برای غیر الله ست
بی شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بی دلیل ست
دیگر حلت زکوة بر فقیر ست و غنی را در ان حظ نیست غنی آنست که نزد او حاصل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب ست گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه واجد غدا و عشا ست و راجح قول ثانی ست پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام ست و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان **دیگر** اموال مغصوبه باقی ست بر ملک اهل او تا بهل
رفع کنند اگر معلوم اند هر یکی حق خود شناخته بستاند و نزد خلط القدر بملک صحیح خود بگیرد و اگر ملاک متعین
نیست و قریه معلوم ست متولی آن قریه بسالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی ست مال خدا ست در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آنرا
محاویج ایشان صرف سازد و اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر در ان اموال مال زکوة ست
آنرا در مصرف زکوة خرج کند **دیگر** تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت ست و مخالف این
حکم آنچه صاحب متمسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم اعطای خمس علیها وی بی دلیل ست و عاصی و فاسق
بودن غنی محول مصرف زکوة از وی نیست بهر حال چه بدو بستانند و هر که زکوة بر وی حرام ست او را
استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان مزکی روا نیست تا چه که صرف زکوة مزکی از اهل معاصی بمصارف
شرعیه واجب ست و اخذ آن ظلماً منهی عنه ست **دیگر** هاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویزش
کرده متمسکی در خور احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جوازش نزد متقید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه ست

دیگر زخضراوات زکوة نیست و ادلهٔ عامهٔ کتاب و سنت مخصص ست باد له وارده درین باب و
مستوعب ست و آن هرچه انتفاع عیش بدو موقوف ست براخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجوب
زکوة شرط ست پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
بر جواهر چو هرکه باشد و نه بر اموال مشغله بتجارات و حق اخذ زکوة ست از عین و اخراج قیمت جز
بعذر روا نه شد و مسئله زکوة در حلی مختلف فیه ست هر جانب جمعی خرامیده و ادلهٔ وجوب مجاب عنهاست
تو احتیاط اولی باشد چه دران مخلص ست از شتبهات امور **دیگر** تحلی جوانان و کودکان بسیم
جائز ست و بر زر حرام صبی غیر مکلف ست و شاب مخاطب بحدیث العبوا بها کیف شئتم و بر منع
استعمال زر و سیم در غیر اکل و شرب دلیلی نیامده و نفس خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد **دیگر** حلیه
و استعمال زر حرام ست بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضه
محتاج دلیل ست و دلیلی نیست بلکه دلیل قائم ست برخلاف آن **دیگر** تداوی باشیاء نجس
و خمر حرام ست باد له صحیحه و این ادله عام ست خاص بحالتی از حالات نیست و سرکه ساختن باده
حرام ست و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و خمر حرام قطعی ست اما نجس نیست و دار ست
ندو و لیس تداوی بمسکرات خواه بعین بود یا بتحلیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آمیخته بدیگر
و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام ست بهیچ وجه جائز نیست و ادویه انگریزی اگر بکدام شئی
حرام بوجهی مخلوط ست که بعد از استحاله از عین و اثر او هیچ نمانده ست استعمالش جائز باشد و مجرد جلب
از بلاد کفر مانع استعمالش نبوده و اگر آمیزش او بوجهی ست که اسم و صفت او باقی ست تداوی بدان
جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکرات ست و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق **دیگر** صوم
و افطار رمضان برویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا باکمال عدة شعبان و صوم یوم شک
عصیان ابو القاسم ست صلعم مگر آنکه در روز روزه یکی بیفتد **دیگر** در معنی حدیث الصوم لی و انا
اجزی به پنجاه قول ست اقوای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر حسنه ده چند تا هفت صد چند ست
مگر صوم که ازین هم بیشتر ست دوم آنکه خصمان او همه اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص ست

غیر خدا بدان متعبد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست و صابران را اجر بی حساب دهند پنجم آنکه غیر از برین عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمیدهد ششم آنکه در وی ریا نیست **دیگر** احادیث وارده در صوم رجب همه متعقب ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صم اشهر الحرم ولکن این خبر نیز ضعیف ست **دیگر** شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که در آن تکلیف نیست یا کمتر ست نصوص کتاب و سنت و قول جماهیر امت تقاضای این مدعا می کند **دیگر** حج قریب از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تا ویحج خود و آنا حج از طرف اجنبی پس بلا دلیل ست و هر چه بران از مسئلۂ اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قیل ست **دیگر** زن مفقود را مدتها ذکر کرده اند که بر هیچ یکے از انها آثارتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گو صحابی باشد معلوم و فرقت نزد اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتضرر و عدم نفقه ادله آمده و نزد تزوج بدیگر عود بسوی زوج اول نمی تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ در مفقود **دیگر** زن را میرسد که اگر شوی کابین او نمیدهد از وی ممتنع گردد و با وی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست و استحلال فرجش به همین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را میرسد که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ست و همچنین اگر شوی فقیر ست زن می تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست او نهد و عرف مردم در مطل مهر بی دلیل ست اعراف مخالفۂ مناہج شرع بر احدی حجت نیست **دیگر** در طلاق یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف گروہے ماشات کرده تا آنکه علامۂ شوکانی رح نیز بهر دو سوی شتافته و گاہے فسخ را و گاہے طلاق را ترجیح داده و این اول دلیل ست بر سعت علم و عبور وی رضی الله عنه ولکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد و امر نبوی بخلع نزد بعض ارشادی ست و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست و جهی موجبه از برای ارشاد درینجا موجود نیست **دیگر** در تقدیر نفقۂ واجبۂ زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و به چند و کم و بیش آن رابیموده و حق آنست که تحدیدے درین باب نیامده و انچه آمده ست همین کفاف ست بقدر معروف و عرف هر دیار جدا ست پس تقدیر

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواسات کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن هیچ برگ تنبول و طیب و شانه و مکحله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضنکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدر ست که کافی باشد او را بمعروف و تا گزیر ست صون مال از غیر راشدات بدلیل و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و در زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمه عقول رجال باشد تا بسفهاء ایشان چه رسد **دیگر** حدیث کیف و قد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضیعه اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را کار بسته اند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می بر آمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابداء زینت که در قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از آن قائم نیست و آیت حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل و خثعمیه در حجة الوداع در آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست او ست و جز قبل و دبر دلیلی بر عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد و لائی در اوله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کنند تا موضع حاجت را از وی ببینند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث و شامل هر جائحه باشد و قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست زیرا که عموم جائحات خلاف در آفتی ست که از طرف آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو ممکن الزراعه باشد و همچنین بیع رفاه و بیع رجاء هر دو را صورت که در جای خود ذکر یافته فراجع و تا صل منهما ما جاز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد درهمان اجناس سته که زر و سیم و گندم و جو و

خرما و نمک ست و قیاس دیگر اشیاء بران بی دلیل و الحاق ربویات آخر بدان مجرد قال و قیل
دیگر بیع وقف نزد مس حاجت جائز ست بشرطیکه در کار وقف آید همچنین نقل او از مکانی به مکانی
بنا بر بقا یا اصلاح دیگر تسویهٔ اولاد در هبه واجب ست نه مندوب و ادلهٔ صحیحه بران دلالت وارند
و خلاف دران خلاف امت ست با رسول خدا صلعم و تخصیص بعض و ترک بعض جور و ستم ست دیگر
زعفران و جوز هندی و افیون و نحو آن لاحق ست بمسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها در حالی
از احوال بصحت رسد و اگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقدان هر دو وصف وجهی
از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشجان می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیری و سکری دران متحقق نشده و اگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست و انکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذلهم الله و از ینجا که امر ست بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم برهنه
نشینند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگرچه خلاف سنت
و از سیما خوارج ست و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقاء
شعر فرموده و مراد بدان شعر راس ست نه شعر ابطش اگرچه در اغفره بعیده نیست و حدیث وارد در
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام
و نحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله و حدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست و گاه استدلال
بحرمت اطعمه از حدیث لعق اصابع می کنند اگرچه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لقمه برای
شیطان تعلیل ست از برای تشریف و اکرام لقمه ساقطه از دست انسان دیگر تنحی در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست و بعض اهل علم آن را
داخل آداب حسنه ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده و هو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست و پا و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد **دیگر** در اعراف متعارفۂ واقعہ
در اعراس وختان وقدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اہل میت در مسجد یا مسکن قول فصل
آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیه ست جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل
تغنی باصوات مطربہ یا مزامیر وحضور باده وادارت آن ودر هر چه اشتباه رود استبراء ازان واجب
دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بهر نهج که باشد ادلۂ صحیحۂ کثیرۂ طیبه در تشدید تحریمش وارد
شده ونهی از تصویر کشی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر احیاء اوست اگرچه صورت پیغمبر یا صلحا یا دیگر
انبیاء چرا نباشد وقرام عائشه دلیل بر تجویز مصور نیست بلکه تصویر بر مصور حرام ست بهر حال وهر که
آنرا فراش کرد وی گویا انکار بر منکر کرد وباستهانت وی پرداخت **دیگر** آنکه گفته اند که تحریم مطلق
سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکه دلیل برخلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار
در جوازش وارد شده ودر حرمت معازف وآلات لهو ولعب خود سخنی نیست معهذا اتقی کسیست
که اوقات خود صرف این کار نمی کند ونه انکار می کند خصوصاً درین زمن سیئات سماع سلف
مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب
بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعۂ معلقه ونحو آن غالباً همین حالت دارد
وامروز اشتمالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وهجر ووصال وضم ورشف بلکه هتک و
کشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین هذا من ذالك **دیگر** پوشیدن جامه
سرخ بحت مردان را حرام نیست حلۂ حمراء از همین جنس بود نه مخطط چنانکه ابن قیم رح گمان برده بلکه
هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته وزنان را همه تلوین درست ست واستعمال صفرت
خود از فعل نبوت صلعم ثابت شده آری هر سرخ که از عصفر باشد حرام ست بر مردان **دیگر** هر حیله که بحرام
رساند خواه آن را در بیع وشرا تراشند یا در غیر آن حرام ست مگر حیله که شرع بدان وارد شده
مثل ضرب بعثکال غرضکه حیلها مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست مسامحت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیده که نبیۂ شریعت در فقه رای حیل گردیده ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

دیگر هندوی حرام نیست چه زر زائد در برابر اجرت است نه بر عین نقد و احتیال در جوازش
غیر ضرور خصوصاً درین عموم بلوی و کراهت هندوی بهمین جهت ست که منفعتی باین قرض می کشند
یعنی امنی از خطر راه و نزد اشتراط این منفعت شبه رباست پس چرا شرط کنند **دیگر** ربا خواه جلی باشد
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از وادی سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنقد زائد
ربا نیست بلکه عمالۀ عامل ست بر عمل او **دیگر** هر چه دران ورثه را ضرر ست حیله باشد یا تعلیق یا وصیت
یا وقف باطل ست شرعاً بالخاص و عام و نیست وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعیه و در مسئله عول دو قول ست شوکانی رح بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت
عول نموده **دیگر** جهاد را شرطها ست اگر دست بهم داد جهاد ست ورنه فتنه باشد و جهاد فرض کفایت ست
بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلاء کلمه خدا و از کشتن زنان و
کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نهی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی یکی از سه خصال
لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیه یا سیف **دیگر** رضاعی که اقتضاء تحریم می کند پنج رضعه ست
نه کمتر ازان و مدت رضاع دو سال ست پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف
وقد قیل **دیگر** آیات وارده در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست هر یکی را محمل جداست
و از اسباب درازی عمر ست صله رحم و نفصاد و گو نه باشد معلق و مبرم **دیگر** اتصاف بایمان
در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقوله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و این
دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که
ما یؤمن اکثرهم بان الله هو الخالق الرازق الا وهو مشرك بالله بما یعبده من الاصنام وغیرها
و اهل تفسیر را در آیه مذکوره دوازده تاویل ست اینکه نوشتیم ارجح اقوال ست والله اعلم **دیگر** هفت طبقه
بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات آدم و خاتم اند مثل این طبقه
ظاهر و لیس جز اثر ابن عباس که متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابه در اثبات چنین اعیان اثری ندارد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید و در رفع اشتباه فرماید خوض

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع وجهل لا یضر باشد **دیگر** حلال بین ست وحرام بین ومیان هر دو
مشتبهات ست ودر تعیین مراد مشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه **دیگر** امت مرحومهٔ اسلام
را حدیث نفس مغفور ست مادام که از زبان بر آورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
وخواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا بشتاب رود وخواه مرور
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها مغفور ست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند **دیگر** بناء اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر یکی
ازینها ستون دین ست وتا همه ها فراهم نیاید اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی
بدون اختلال در صورت واجبهٔ شرعیه لازم ست وهر که کرد وناقص کرد وی گویا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امید ست که معذور افتد ورنه تارک
نماز عمدا ومصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر وغیر آتی بما مور به ست والله اعلم **دیگر** تفسیر
نبوی از برای آیات واحادیث صفات همچو ———— قبض ارض وسماء بیان
سبابه وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب جادهٔ ایمان بما ورد بالتفویض سپرده اند وخلف تبع ایشان دروازهٔ تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند ودلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بنگاهی دریابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که ما انزل به باریتعالی آموخته همان این صفات را بما ظاهر ساخته آن به یکار
سفهاست وتعطیل حرفهٔ اهل رای واقرار بابیان وامرار آن بر صورت مرویه وارده سلیقهٔ اهل ایمان ست
وهمه صفات را درین باب حکم واحد ست **دیگر** مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که مستامن غدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان را از دیار شما آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بغصب یا سرقه بیرند آنها را گرفتن مضائقه ندارد جائز ست ازینجا باید دریافت
کہ اگر مسلمانی بطریق قرض از کافرے چیزے بگیرد بروی ادای قرض واجب ست تا غدر لازم نیاید
واگر قصد اداى قرض دارد لکن او را میسر نیست و عذر معذور ست آثم نشود این حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن ارتکاب آن از تقوی بعید ست والله اعلم و دیگر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بیان وارد نگشته بلکه نقل و عقل دال ست بر خلاف
آن بنابر عدم افادهٔ کلام و ذکر الهی بر وجهی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش بامت فرموده و بصیغه مشافه
که نشانش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله ست و آمده که این کلمه افضل کلام ست بعد از قرآن پس
سنت گذاشتن و دست ببدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن ماثور نیست هو هو و حق حق و
نحو آن سرودن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جمله مفیده مهمل باشد و دیگر رموز نوشتن اند برای
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم ست سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول امل ست
پس بس غایت آنکه نزد عرور و عبور بران آنچه در خور ترحم ست بدان تفوه فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رضی و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی ازین ملفظ
در میان نیست ولکن دلیلی بر که هیچ در خود ابتدای قصر یا دعوی در ثم مراد داشته و خود مشابه
این کنایات در سنت صحیحه ثابت ست و دیگر ستردن زنده تقریبا صدی بر ستایش مرده باین اگر اینها
مدح راست ست جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست و در تایید خلاف سنت ست نهی حسنه ست و صور بسیار دارد که از رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و دریں عصر اگر این رسم را یکی از بیندازد و مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفرا و دیگر سرقات شعریه و حقیقت همان ست که بقصد و عمد بود
و هر چه بتوارد گشته و مضمون یکے همسایه مضمون دیگرے واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان از پیش تا در نخستین ناشده ست الا من عصمه الله بلکه تا بر خاطر کامل را بنابر کثرت حفظ

وتداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود و قاصر و ناقص را اکثر دست بهم می دهد و همین ست
حال سرقات کلامیه و در هر دو صور محموده و مذمومه موجود ست و ماخذ این نامه کفیل بیان او ست و
سخن خواه نظم باشد یا نثر ملک صاحب سخن ست مثل دیگر اموال او و معصوم ست بعصمت اسلام دیگری را
نمی رسد که دست تعدی دران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار ست بهر که خواهد
هبه نماید و عطا کند مانعی از ان در نقل و عقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل
و اعداء این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خدا ست
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل او ست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایهٔ کلمات ربانی ست فارتفع الاشکال و صفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع
خطا و نسیان از امت اسلام مقال طویل ست اما جمع طرق و روایاتش تقاضی ست بآنکه حسن لغیره
باشد و این قسم حدیث حجت ست در ما نحن فیه پس مدلولش صحیح و ثابت ست و این هر دو امر با اکراه
حکمه از این امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب ست
ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین ست و جانهای کافران در سجین و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مسلطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده ست **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیهٔ دل و تصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند دلیل سنت صحیحه بر هر سه قائم ست
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از انها موافق ظاهر کتاب و سنت ست آنرا بدندان باید گرفت
و هر چه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام یا دلالة النص و اشارة النص و جز
ماثور و مقبول از سلف صالح نیست تقاعد از ان بهتر ست از انتهاض برای آن و کیف که معیار جمله
ظاهر و باطن اولا سنت و نصوص کتاب ست پس بس هر چه درین هر دو میزان سره آمد سره ست
و هر چه کاسد نمود کاسد ست و اهل احسان مرتبهٔ اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر سه صفت

بوده اند وصدور کرامات ازیشان منصوص حدیث وقرآن ست اما در اختیار ایشان نیست وکشف این
جماعه والهام این عصابه ومنامات ایشان حجت شرعی نبود **دیگر** مال مکتسب بذریعه ابطاتهای اخبار
حرام ست واخبار آنگار از اکل بباطل ووجوه این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
پیوچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تاهم خالی از کراهت شدیده نیست وحالیکه باین وسیله دست آید
اگرچه حرام قطعی نباشد باری در مشتبه بودن آن شکی بر بنای قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا **دیگر**
چنده دادن در مواضع اباحت واجر جائز ست وازباب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس
بدون اکراه واجبار باشد ورنه اخذ آن اشد وبدو ملامت بر تارک وی از عوادی معاونت بر اثم و
عدوان ست وصرف آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وی
حلال نیست بلکه معصوم ست اگرچه عصائی یا مسواکی چرا نباشد از اکل اموال بباطل نهی آمده **دیگر**
زیدیه در فروع حنفیه اند ودر اصول معتزله ومیل دارند بسوی تفضیل ومانع اند از سب صحابه لیس چنانکه
اهل سنت وجماعت لب بتکفیر این هردو نکشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح ننموده اللهم مگر
آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست ملوک وائمه یمن همین
کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامه شوکانی که این هرسه مشایخ
سنت ومجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا وفروعا در تألیف خود از بیخ برکنده اند ودین خالص اسلام
را که اتباع کتاب عزیز وسنت مطهره ست بوجهی تنقیح وتصحیح وترجیح فرموده که جاحدی را مجال انکار و
مبتدعی را موقع فرار درست نماند والله یختص برحمته من یشاء ع اذا رضیت عنی کرام
عشیرتی * فلا زال غضبانا علی لئامها **دیگر** حدیث تعمیر در اسلام به بست طریق مروی گشته
وغالب طرق او ضعیف بلکه کمتر از آن ست اما بمجموع طرق خود منتهض ست از برای استدلال و
حسن لغیره ست والفاظ مختلفه دارد ودر آن ذکر چهل سال وپنجاه سال وشصت سال وهفتاد سال
وهشتاد سال ونود سال وصد سال آمده واثبات فضائل ودفع نقائص هر عدد مذکور شده
تفصیل از ماخذ باید جست **دیگر** موتی را در برزخ چند حال ست یکی سوال منکر ونکیر از رب ودین

و دین دوم عذاب یا نعیم بر جان و تن هر دو سوم عرض اعمال احیاء بر موتی چهارم عرض مقعد در
صباح و مساء جنازه آن و این باب خیلی وسیع ست تا کتب معتبرهٔ این فن از نظر مومن نگذرد وقوف
بر جملهٔ حالات آن عالم دشوار ست اما طلبهٔ این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
حالات عالم برزخ و معاملات آنجا جهانے بزرگ را بندهٔ شکم ساخته و در گود دنیا طلبی انداخته از
برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانهٔ فنا دار بقائی نیست و در مساوی
آن فی الجمله ضعف عقیدت ست بمعاد و رجوع ست بسوی دهر والله اعلم **دیگر** حقیقت فرمیسن
انچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجملهٔ انواع سحر محرم ست و صاحبش مسخر سحره و مردهٔ شیاطین
می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
دست بهم دهد و اصل این عمل متصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام **دیگر** مسمریزم را که
یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمانان و از اصناف
محرمهٔ سحر سازی ست و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع
باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد **دیگر**
در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع ولی اصل ست
و اقل قلیل ثابت و بنا ایرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده
بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و
محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست **دیگر** زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کریم
اجر موعود ست اگرچه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف تقدم وقت باشد هیچ عمل بعد از
قیام بر ابنیهٔ اسلام بزرگتر و افضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تالی گویا همزبان ست با صاحب کلام
و بعد از آن کثرت درود ست پس پس پس آنچه متصل و قت از دیگر اذکار ماثور **دیگر** معتمد در تفسیر
کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاثر باشد بر همه تقدم حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابه رضی
پس پس همه و نحن سواء **دیگر** تادیب اطفال که در عرفش جرمانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار ست بر ثابت از شارع و قیاس را دران گنجایش
نیست بلکه خود وقوع این نادیده ثابت را نیز خلاف قیاس مداوله شرع گفته اند اما چون شارع
علیه السلام بر خلاف عمومات نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آوردن
و بران اقتصار فرمودن واجب ست دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه ست نزد اکثر و نزد بعض
ائمه ازین هم کمتر و کل و جُل احادیث منسوخه ده حدیث ست نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
و مراد نسخ متفق علیه اهل علم از راسخین ست و شیاران آیات را تا با لقصد و احادیث را تا بمبین رسانیده اند
و کار بر غربا اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم ست در ماخذ این مختصر دیگر رقی بالفاظ
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم ست جائز ست بلا شبهه و شک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک و کفر نبود و تمائم منهی عنه ست و منه الا نفاق و تعلیق التعاویذ و اما استعمال جواهر
گانه و جز آن بلبس و تعلیق و اکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق ست حکم تداوی
دارد و تداوی جائز ست اگرچه تفویض افضل ست و اگر بحکم نجوم بنا بر قهر اعدا و جلب منافع موهوم است
پس زنهار گرد آن نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه هیچ و باد و هباست و رُوات او همین -
طبیبان بیمار باطن اند نه احدے از عافیت شعاران اهل حدیث دیگر شعور موتی بتعامل
و حامل نعش و زائر و سلام خود و شنیدن آن سخن ایشان را ثابت ست بادلۂ صحیحۂ سنت مطهره و لکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود مقیس علیه امور دیگر نمی توانند شد و بنا استمداد و استعانت از
مقابر برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری ست از مدارک شرعیه و کیفیت استدلالات
اسلامیه و آمده که میت جواب سلام زائر می گوید دیگر زیارت قبور مسنون ست بلا شک و شبهه و بدان
امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر صلحاء
در حق کسیکه موجود ست دران بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار نکرده و منافع دینیه در
زیارت بسیار ست از زهد در دنیا و رغبت در آخرت و دعا از برای میت و اتعاظ بحال او و عبرت
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از انکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا ثنا وست و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
ولهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند و قصد سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا از
مدینه منوره بمدینه شد وی غالباً شد رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت دران مطوی ست
و باین طریق نزاع از میان برمیخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم متوافق و منطابق می گردد
والله اعلم دیگر جناب نبوت صلعم سه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست
در اسوه و زمانه ما بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر دران غلبه داشت و آن قرون را تحدید
نموده اند بحدود ذیل قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بست سال ست و
قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از زمن مسطور تا دو صد و بست سال ست پس
احوال متغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سر از سه خود برداشتند و اسلامیان نقل را با
عقل آمیختند و رشد انچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف ست بحجت
نمی ایستد بدعت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین هر سه قرون مشهود لها بالخیر خلل انداز صرافت دین و
محوضت اسلام آمده دیگر نعل نبوت را خواص و منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن بخرص و خاشاک
رای و روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین ولکن این مسئله مقصور ست بر
ماورد و بقیاس نمی ارزد علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بی سود ست بلکه
ع نسبت هر چه بگلزار رسد گل باشد + صاحب عقل سلیم می داند که انچه از اتباع صاحب نعل
دست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید چه مدار کار و باب ایمان و
نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار موی سر باشد یا رشته پیچیده
س تو تا کی گور مردان را پرستی + بگرد کار مردان گردستی دیگر احادیث محتج بها در احکام و دین
همانست که بصحت رسیده یا بآنچه حسن ست باقسام خود به وجهی که در اصول حدیث منقح شده باز
ضعیف حجت از رای قبولیت و چون احکام اسلامیه متساوی الاقدام ست اثباتا و نفیا پس
قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بی دلیل و غیر مقبول ست

دیگر خصالی که موجب ظلال عرش ست و احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه بدان وارد گشته و حفاظ محدث
بجمع و نقد آن پرداخته بوده و دو خصلت بیرسد این خصال در رساله این مختصر مع ادله خود مذکورست
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد دو کس دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال مخفی صدقه یمین از
شمال ذاکر خدا در خلا با بکاء و در بعض احادیث دیگر ذکر بعض خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفره
ذنوب متقدمه و متاخره زیاده بر سی خصلت ست بعض در طهارت و بعض در نماز و بعض در سنتها بین
و بعض در نماز چاشت و بعض در قرارت بعد صلوة جمعه و بعض در نماز تسبیح و بعض در فضل صوم
و قیام رمضان خصوصا عشره اخیره و صوم یوم عرفه و اهلال از ایلیا و حج خالص و نماز در مقام
ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره حشر و تعلیم قرآن با ولاد و فضل تسبیح و تکبیر
و تهلیل و فضل غزو و رباط و ادب و تودد اعمی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب در ازاله خار از راه و
فضل مرض در غربت و فضل مصافحه و حمد عقیب لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اتیان بارکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از شبهات بنا بر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات ست ضروریست از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل ست
و بعض در شرب و باده در لباس و برخی در وطی و دواعی آن در رساله ابدیته کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح ست **دیگر** طلب روزی حلال فرض ست
بعد از فرائض و بهترین کسب کار دست خود ست داود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
میساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند انصار
کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه میفروختند روات حدیث را نیز حرفه بوده و انفع تجارات
در اسلام غزوست نزد وجود اسباب و شروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام ست در بیع و قرض و کبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد و اخذ و جر آن
محاربه ست با خدا و رسول و ربا دو گونه است یکی ربا نسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا فضل که

اندک را بسیار فروخت نمایند **دیگر** شعر کلام موزونست حسن او حسن ست وقبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت ست و بعض بیان سحر بود **دیگر** ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت ست و خفی ست از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافیه دریافت می تواند شد **دیگر**
غیبت یعنی نمائیدن عیب کسے گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام ست و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نیست
غیبت مگر به گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد **دیگر**
نمیمه یعنی سخن یکے بدیگرے رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام ست **ع**
سخن چین را تو انم چاره کرد + که تا من خود نگویم او چه چیند + ولی از مفتری نتوان بر آمد +
که او از خود سخن می آفریند + **دیگر** کسے را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشاره سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق ست و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسے بر طرزیکه موجب
هتک حرمت او باشد حرام ست **ع** مباش در صدد بیشمار خندیدن + که صبح باخت نفس
درد و بار خندیدن + آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده ست لکن حرمت مسلمان از تو زیاده ست اما مردم در این
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته **دیگر** دروغ علی الاطلاق حرام ست
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای ارضاء خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم روا ست و تعریض بهتر ست از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه ست
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد رجاع
آن بشرع واجب ست شرع هرچه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت مکروه
گرفتن آن کفر ست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیه و ولاة امور که بر خلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد **دیگر** عجب و تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

ودا شتن حرام ست اعتبار خاتمه راست وخاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید ؎ مرا پیر

دانای مرشد شهاب ❊ دو اندرز فرمود بر روی آب ❊ یکی آنکه بر خویش خود بین مباش ❊ دگر

آنکه بر غیر بد بین مباش **دیگر** تفاخر بانساب حرام ست وهمچنین نکاثر بمال وجاه عربی را بر عجمی و

عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع **دیگر**

قضاة واهل افتاء وعلماء وغزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف بلا شرط

تا اجرت بر عبادت که ناجائز ست لازم نیاید **دیگر** حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست

در نزد فقهاء کنیز وام ولد را جائز ست وخلوت با اجنبیه حره باشد یا داه حرام ست **دیگر** غلام وکنیز را

عذاب کردن وطوق در گردن انداختن وزیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی

این بود الصلوة وما ملکت ایمانکم **دیگر** تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست وگرفتن

از طول وعرض زائد بران جائز وچیدن موی سفید از ریش ونحو آن مکروه وگذاشتن ریش و

تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن وناخن وموی بغل وموی نهانی سنت ست **دیگر** درآمدن

بحمام مردان وزنان را جائز ست لکن با پرده وازار وبدون کشف عورت **دیگر** امر بمعروف و

نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زبان

منع کند واگر این هم نتواند یا مفید نداند بدل مکروه دارد وگفته اند که اول کار امراء ست ودوم کار علما

وسوم کار عامه وصحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین واگر اینقدر

هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا وهم در آخرت **دیگر** حب فی الله وبغض فی الله فرض ست

اهل بدعت وکفر را بدل دشمن باید بود واهل سنت وتقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت

همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر وان کان شرا فشر المرء مع من احب

دیگر شکر محسن کردن ومکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب وانکارش وکفران نعمت

معصیت وحرام ست هر که شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر صید مزید ست وقید عتید **دیگر** نشستن

در مجلس علماء وصلحاء افضل ست اگر میسر شود ورنه عزلت بهتر ست مراد بعالم وصالح کسی ست که مقتدی

کتاب و سنت مجتنب از هوی و بدعت بود دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلعم
که دیوست و کثرت آن مستحب و کثیر التصلیة احق مردم ست بقرب نبوت و اسعد ناس ست بشفاعت رسالت
و درینست شیوه اهل حدیث بیشتر و طوائف مردم اند دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در مراسم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام ست و همچنین
دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه بقوم فهو منهم ؛ و من یتولهم منکم فانه منهم دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز ست عیادت یعنی بیمارپرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و نصیحت کردن در حضور و غیبت و سلام [illegible] دیگر کبائر
امور [illegible] بر [illegible] انهم و شرک ست بخدا و ترتیب آن عقاید باطله است و درین امر هفتاد و دو فرقه
شده اند ع جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند دوم اتلاف
حقوق العباد یعنی گم نمودن جان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش ست
و حق تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نه بخشد ع باش در پی آزار و هرچه خواهی کن که
در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست ؛ سوم حقوق مشترکه که در احادیث آمده مثل عقوق والدین
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصنه و اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا بازن همسایه نمودن و دزدی نمودن و راه زدن و بغی بر امام عادل
کردن دیگر مدح فاسق حرام ست بنص حق تعالی بران خشمناک شود و عرش عظیم بلرزد و ازینجا
قیاس مدح کافر میتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعت خواهد بود دیگر هر که بر دیگرے لعنت
کند اگر آن کس درخور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الرافضی فوارة لعنت همین معنی دارد سب
صحابه کرام حرام ست و غیظ ایشان نشان کفر دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت ست که در خدمت علماء است و مشائخ ملت رنگ دیگر پیدا می کند و تعبیر
ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام ست بنص حدیث چون
دل از آویزش و آمیزش تن و عالم که ماسوی الله است پاک شد و رذائل نفس اماره برطرف گردید

وازتوامه رهائی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة س زاهد بیا وزوت شهیدان عشق بین * کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک از بالای رحمت خورد بگوش * هردم ندای ارجعی از آسمان رسد * چون آن اخلاص
دست بهم داد شریعت در حق او بامغز گردید وحلاوت ایمان واسلام دریافت وبشاشت آن
ساری در همه تن وجان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید دو رکعت او بهتر از لک رکعت
دیگران شد همچنین صوم او وزکوة او وصدقه او وهمه اعمال خیر او مزیت قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
وتفضیل محدثین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان واخلاص احسان ست س توکی بدولت
ایشان رسی که نتوانی * جز این دو رکعت وآنهم بصد پریشانی نور باطن نبوت از سینهٔ صافی
صلحای متبع سنت ومشائخ صوفیهٔ صافیهٔ ملت باید جست وسینهٔ بی کینهٔ خود را بدان کاشانهٔ نور الهی
باید کرد تا هر خیر وشر بفراست صحیحه دریافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند ودر حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا کم
ومحبت حق بیفزاید وهرکه متقی ومتشرع نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون ط
نص ست در محل نزاع دیگر فقهاء گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفر ست زیراکه
باجماع صحابه ثابت شده وهمچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها وتفضیل مرتضی بر صدیق بدعتست
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال وچون کفر اینها ثابت شد با ایشان
معامله کفار باید کرد وکذا حکم الخوارج والنواصب وهم کلاب النار دیگر قاذف عائشه رضه منکر قرآن ست
که شهادت براءت وپاکدامنی او داده وحکم او حکم مرتد ست در خورد قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال ست چه فضل علی در جهاد سیف وسنان وفن قضا وکثرت
علم حدیث وهاشمیت نسب وختنیت حسب وزوجیت بتول قطعی ست همچنین در تقدم اسلام هم
عمر بلکه فضیلت شیخین در تشبه به نبی صلعم از جهت سیاست امت وحفظ دین وسد باب فتنه وترویج
احکام شرعیه واشاعت اسلام در بلدان واقامت حدود وتعزیرات ونحو آنست که این هردو بزرگ

ودر ہمچو امور پیش قدم جملہ صحابۂ کبار اند و ہمین ست مقاصد خلافت کبری و لہذا تقدیم ابو بکر رض و عمر رض
بر علی مجمع علیہ صحابہ و جملہ امت ست درین باب و دیگر تفضیل دو گونہ ست یکی آنکہ مرتضی را بر
شیخین فضیلت نہند لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بحث مناقب و مدائح اینہا و اتباع روش
و طریقہ و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضا ندہند بلکہ سرگرم این کار و راسخ القدم باشند
چنانکہ اہل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجہی کہ مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نہایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقۂ آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیہ داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمہور اہل سنت در رنگ خلاف اشعریہ بماتریدیہ ست چندے
از قدماء اہل سنت و صوفیہ برین روش گذشتہ اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسے
و حسان بن ثابت و بعض صحابۂ دیگر دوم از تفضیلیہ کسانی اند کہ محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنہا
طریقۂ او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابہ را بدہنی گویند لکن با آنہا سروکاری ندارند از تولا و تبرا
ہر دو بری اند این قسم بی شبہہ مبتدع اند در اہل سنت باین عقیدہ احدی نگذشتہ دیگر علماء اہل سنت
در حال معاویہ رضی اللہ عنہ مختلف اند علماء ما وراء النہر و متقشفین فقہاء حرکات و جنگ و جدل او را
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتہادی کردہ اند و محققین اہل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحہ دریافتہ اند کہ این حرکات و سکنات او خالی از شائبۂ نفسانیت و حمیت جاہلیت و تعصب
امویت نبود پس نہایت کارش آنست کہ ارتکاب کبیرہ و بغی کردہ و فاسق بر قواعد اسلام
ہرگز از اہل لعن نیست و شک نیست کہ وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شدہ
پس لاعن و ساب وی رضی اللہ عنہ بی شبہہ داخل ست در قولہ صلعم اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم
غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم و من ابغضہم فببغضی ابغضہم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وے زیادہ بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
کہ بعضی صحابہ در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شدہ اند و بحدود و تعزیرات سزایاب گردیدہ مثل
ماعز اسلمی کہ زنا کردہ و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت کہ در قذف عائشہ شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان نفرمودند **دیگر** در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرف و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنابر تایید دین و رد مخالفین است لاباس به است و اگر
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال انهماک
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزء علوم دینیه مثل کلام و نحو آن مخالف
طریقه ملت است و بهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشک
ان یقع فیه **دیگر** آموختن آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باکی
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلعم خط و کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد حضرت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد و اگر بمجرد خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است وقد صرحوا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة **دیگر** نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بسرحد کفر میرساند پس اگر کفره این کس را از برای اقامت رسوم صالحه و سرانجام
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و افتاء و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بنای
قناطیر و شوارع و مرمت عمارت نافعه مثل مهمانسرای و پل و نحو آن استیجار کنند فی نفسه این چاکری
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل درست به عمل آید و بدلیل قصه والده موسی علیها السلام
که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کرد و بدلیل آبکشی حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودی و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و مشاهده رسوم و اوضاع منکره آنها و آنجا سستی
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گری و خدمتگاری و سپاهگری یا تعظیم مفرط
از برای آنها و تذلیل خود و دور نشستن و استادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین
و تا ابد در رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیرهٔ عظمی ست دیگر استماع غناء مجرد از مزامیر
و ملاهی صحیح آنست که جایز ست و دف هم جایز و اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست و به قالت الحنفیة
علی الاصح دیگر خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک رتبه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید
و در اجرای شهوت دیگر او را صبر لازم ست که صبر ست علاج دل بیمار تو واقف نه افسوس که
کم داری و بسیار ضرور ست دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان به بوی بد دهان و تشبیه با اهل نیران
و تلبیس بدان کما ینبغی نیست این طریقهٔ فقهاء ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب مبالغه سخت بود اما بر طریقهٔ اهل حدیث که اصل در اشیاء اباحت را نشان داده اند دلیلی
بر منع استعمال تنباکو موجود نیست و اقرب و طباع مردم در نفس الخ و حکم باستخباث آن متفاد
استاده نوشیدن قلیان جایز ست غایت ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
ورنه بسیاری از اشیاء طیبه حلال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبائع بجانب خبث و نحو آن کشیده دیگر قول فصل در
تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک
متقاعد نگشته اند و استیلاء کفار بحدی نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت ورزند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و نحو آن ست آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات
ما رضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمع اسباب بدل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
اهل اسلام باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام اندک بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد
و تصرفات ایشان جایز ست و بیع ایشان جاری و این را بعض اکابر اصح و ارجح اقوال نوشته اند

واللہ اعلم و در اشکال این سخن خود ہیچ شک نیست استفت قلبک ولو افتاک المفتون و دیگر
در تعیین صلوٰۃ وسطی ہفت قول ست بلکہ زیادہ و ہر نماز را بعضے وسطی قرار دادہ اند صحیح و ثابت
ہمین ست کہ آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس او نیست بلکہ در محافظت آداب زائدہ مثل تعجیل
وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نہ فاضل بر ناقص ست و از ہمایک
نماز باقی کمال تقیید آنہا بر نمی خیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبہہ نیست و دیگر حقائق اشیا
ظلال صفات الٰہی اند و ظہور آن در خارج مربوط بعلل اربعہ ست فاعلی و غائی و مادی و صوری
و ظہور کمال این حقائق بر ترتب آثار مختصہ بآنہا و حصول ثمرات خاصہ بآنہاست پس معرفت کمال
ہر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک در ضمن آن شی کہ این تجلی بعد از مشاہدہ کثرت در وحدت
در مقام سیر باللہ فی الاشیا دست بہم میدہد و بالتفصیل باحاطہ مبادی و خواص او ست از قوانین
حکمیہ بتشخیص مبدء و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیہ اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز
در تتمیم معرفت حقیقت او دخل ست و دیگر کفر ابلیس نہ از کفر جہل و احتجاب نیست بلکہ کفر جحود و عناد
پیش از لعنت قوت ملکیہ او بسر رسانیدہ بود و تلقی ترغیب می کرد مائل نکردہ اند و سلب نمودہ [illegible] الزام
قبض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راہ توبہ ننہد بلکہ ہمین راہ را متمرد ساخت و عتاب نمودہ
در کسوت اہانت و طرد برباد داشتہ اند اما در جوہر روح او لطیفہ ظلمانی افگندہ اند کہ گاہے خود را مستحق
عفو حسی درگاہے در لباس راستی نما [illegible] گرداند بقوت طامات و اسباب کسب و شبہات
و مردم تصرف می کند و بآن لطیفہ ظلمہ خلق را بضلال و جہل و قسوت و مکرات باعث [illegible] میشود
زین لہم الشیطان اعمالہم و نعوذ باللہ منہ و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود کہ حضرت
میثاق گرفتہ اند یکے از مخلص اولو العزم [illegible] از سائر انبیا [illegible] از علما [illegible] تعالیٰ
فرمودہ و اذ اخذنا من النبیین میثاقہم و منک و من نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ ابن مریم
و اخذنا منہم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرمودہ و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی وسجده درین موقع مروی نیست مومنین که خاتمهٔ ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بلی بتوقف
دادند و کافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیاء دو سجده کردند و عوام مومنین یک سجده و کافران
سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه است و این کراهت هم باکی نیست نه مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط و بول است
و ذکر خدا در جای نتن و نجاست منع است نه در شغل جماع و بعض اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلا
و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون است دیگر مضمون حدیث من
رأنی فی المنام فقد رأنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت رفته اند در روضهٔ منوره که در تربت طیبه بوده ام
علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب
صلعم در خواب بر چند قسم است یکی رویای الهی که اتصال آنجناب است دوم رویای نفسانی که
ظهور صورت اعتقاد خود است که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب
و این ممتنع و منتفی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی وصوتی تلبیس می کند و وسوسه
می اندازد لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمی شمارند آری اهل بدعت دعوی اگر احیاناً دیدن
آنجناب بصحت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم دیگر سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت
معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالله بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک
امتداد یافته از میان اسقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی فاذا هی الف شهر لا یزید ولا ینقص
درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنو امیه رواه الترمذی و ابن جریر و الحاکم
درست آید در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیه

کانت علی راس ثلثین سنة من وفاة النبی صلعم وهی فی آخر سنة اربعین من الهجرة و
کان انقضاء دولتهم علی ید ابی مسلم الخراسانی فی سنة اثنتین وثلثین ومائة فیکون
ذلک اثنتین وتسعین سنة یسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه
وهی ثمان سنین وثمانیة اشهر فیبقی ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهی الف شهر انتهی
والله اعلم **دیگر** تفضیل دو قسم ست یکے تفضیل انواع واصناف بر یکدیگر دوم تفضیل اشخاص قسم
اول فیما بین اولاد شیخین و اولاد هاشم بزرگوار رسالت صلی الله علیه جاری نمیشود زیرا که تفضیل اشخاص صحیح بنا
قطعی الاقتضاء ست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس محدود که ثابت شده به تحقیق نخواهد شد و قسم دوم
پس تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعیه ست واز براساس نیست که آن
تقوی و ورع ست بموجب کریمهٔ ناطقهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم وبموجب احادیث مستفیضه
مشهوره الناس کلهم بنو آدم وآدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بالدین والتقوی
ودر تفضیل بدین وتقوی ممکن ست که اولاد از وال ... اولاد واشراف تفضیل متحقق شود ع حسن
ز بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست و تفضیل که شرع
مقرر ست همین تفضیل ست پس بس لیکن در اینجا دو نوع تفضیل دیگر ست که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکی کفاءت نکاح و در این معنی تمام قریش برابر اند غیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالتمآب صلعم و این معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت ست و همین جهت سهم ذوی القربی از خمس برایشان صرف نمودن مقرر شده
وزکوة حرام گردیده باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر ست که در حدیث ... ما من
احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافیه بها یوم القیامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم ست بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش وظاهر ست که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که مفضل اولاد شیخین
بر اولاد حسنین کرده ست اگر این معنی مراد میدارد پس صریح البطلان ست واگر معنی دیگر مراد دارد بیان

نمایند تا محل نزاع متعین گردد **دیگر** حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبا و قریبه تا
تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مسیر یا از اولاد ملوک و امرا و کبار باشد و حقیقت
نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبا بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا هاشمی یا علوی
و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضے اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم نامدار و بعضی حسب دارند نه نسب مثل تیموریه و راجپوتان
و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضے نسب دارند نه حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات بارهه
و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست **دیگر** خوارج و نواصب یک مذهب
دارند باین رنگ ند راهل علم را در بارهٔ آنها اختلاف نیست زیراکه با وصف تعدد فرق ایشان همگنان
بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت
ایشان اکتفا می نمایند و بعضے ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطئه شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند
و برخی بر تفسیق و تبدیع ایشان جادبوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اهل علم
در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبهٔ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعض بر مرتبهٔ دوم
و بعض بر مرتبهٔ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند
و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجوز المناکحة معهم
والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلاف که در حال شیعه ست نیز در
احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلا فارق بینهما والله اعلم **دیگر** هر که گفت خلافت
ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کنند برین
خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه در ان وقت هر
کس بدلیلے که او را فی الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از معادن آنها نیافت
لضیق الوقت **دیگر** خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت راشده

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلیص رعایا از دست ظالم
بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات ست وانچه در حدیث آمده که بغی و خروج بر بادشاه وقت
اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس دران وقت که بادشاه ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد
و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل امام حسین و ابن عباس
و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برای دفع تسلط او نه از برای
رفع تسلط او سراپا صواب ست وانچه در حدیث ممنوع ست خروج ست از برای رفع تسلط سلطان
و آن جائز نبود والفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهور دیگر اجماع منعقد ست برانکه تخلید فی النار خاصه
کفر ست مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
و در آیه قرآنی ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ما سوا
نیست بلکه ادون و اسفل مراد ست یعنی انچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجمله علماء اهل سنت اجماع کرده اند برانکه جمیع کفار در تخلید شریک
مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی ست بر صحت این حکم ماند آنکه سند این اجماع چه چیز ست و این اجماع
معارض اشاره این آیه یعنی یغفر ما دون ذلك لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق این مبحث
در کتب مبسوطه ست جمعی نوشته ست که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس
محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گویا چنین اعتقاد دارند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی ست از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی ست پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیده ایشان شد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیت خواهند بود
و همه دلالت دارند برانکه کفر در آیات اسم مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار ست خواه شرک باشد خواه
غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئك هم شر البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارد در
مقام محمود که لا من حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفر ان یشرک
به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که
بقیه جهنمیان را بعفو الهی خواهند بخشید و خواهند برآورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و با آن
هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیراً قط و مراد از ان عمل جوارح ست
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را نیز معنی اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانیده پس معنی ان الله لا یغفر ان یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به ست
چنانچه بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالی
سبحانه عما یشرکون ولکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل
زیر همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
نتزوج نساء اهل الکتاب ولا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة
محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتهی
و تحقیق همان ست که گذشت یعنی در آیات کثیره قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق
اهل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و هم قالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت
و هوی که بدرجه ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیات الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت بتعمیم
شرک نیست و مراد از ذنوب [illegible] باشند خواه صغیره جمعا بین الادلة
والله اعلم و آنچه گفته [illegible] ست که روایات متعارضه متخالفه از ان پلید در مقدمه
شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم لعن او نموده چنانچه
امام احمد حنبل و کیا هراسی و دیگر علما کثیر و از بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و
اعوان او و مذمت برین کار که از دست نائبان او بوقوع آمده معلوم می شود کسانیکه این روایات
نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نموده مثل حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعة
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین ست واجب بر علماء محققین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر
و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف
نیست دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
قرآن خوانده را بعوض مبلغ نقد بدست کسی بفروشند این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت
آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند و دلیل
بطلانش آنست که حقیقت بیع مبادلهٔ مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای
این شخص بحکم وعدهٔ الهی ثابت می شود در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
خواه اخروی مثل حق ولا و حق ارث و حق [illegible] جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن
مزدور گیرند و ثواب آن ختم بمستاجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طول و تفصیلی
دارد سوم آنکه شخصی حسبةً لله ثواب قرآن خوانده بکسی بخشید یا بقصد ثواب او خواندن آغاز نمود و هرگز
خیال معاوضه در خاطر وی خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در اثنای خواندن آن
[illegible] بدهد یا باحسانی آید یا شیئی بانعمه دهد یا بتحفهٔ خاص [illegible] این کس در
مکافات آن [illegible] کلمهٔ تعلیل [illegible] برای خواندن ثواب [illegible] این صورت جائز ست
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فرصت اشتغال باین امور ندارد و مردی
دیگر صاحب مایه ذمه وار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر هر طاعت

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ و اعانت بر طاعت که جا بجا در حدیث ممدوح واقع شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه بقصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل رقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اوّلا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرور ست بدون معرفت این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست رابعا ازین بصاحب مذهب متمسک بقرآن و حدیث میکند و در رفع شبهات مخالفین محتاج تنزیل میشود تا بحیله این هر دو تبدیل اصل مذهب خود کنید و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت پس فهم سلف از صحابه و تابعین ست انچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم بانضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و در ان تخطیه ظاهر نگردیده واجب القبول ست ورنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعده من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل موصل شرع مبین بلغت عرب اند و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و مأوّل و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرق صحابه در بلاد متباعده در زمن صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث مجتمع نبودند و کسی اگر حدیث غیر یافته و اطلاع میشد هر یکی را صحیح میسر نمیشد و نه قرینه آن حدیث که خبر آحاد ست یا مشهور دریافت میشد انچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یکی موافق ذکاء خود دران اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت دقت ید و تسهیل ترجیح مینمود آین معنی دائرهٔ شریعت را فراختر ساخت و نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این هر دو دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بترجیحی از ترجیحات شرعیه خواه روایة خواه درایة غالب تر ساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علماء اصول فقه قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه دواوین سنت مدون گردید ابتدا ترک عمل

بحدیث از ہم پاشید قدما درین کار معذورند و مقلدان ایشان بی شبہہ ماجور شیخ الاسلام ابن تیمیہ
در رفع الملام عن الائمۃ الاعلام وجوہ این عذر زیاد بر بست وجہ ذکر کردہ و ازینجا ظاہر شد کہ طاعن
بر ابو حنیفہ و امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاہل ست و آبروی دین خود باین طعن
میبرد رضی اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف و خلف کہ ماشی برین طریقہ گذشتہ اند و عذرہای
صحیح پیرامون حال صدق مآل ایشان ست می ریزد و نعوذ باللہ منہ **دیگر** در مسائل فرعیہ
مذہبیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد و بنا بر آنکہ مخالفت
از طرفین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث بالخصوص مخالف مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست ایں عمل بر حدیث متخالف ظاہر ست کہ متعذر ست
لکن واجب آنست کہ عمل بر حدیث راجح و متعین ست و [illegible] مرجوح بعد ازان پروائی نیست
وحق عبارت درہمچو مقامات آنست کہ چنین گویند این مذہب مخالف حدیث ست پس مردود
باشد کل عمل لیس علیہ امرنا فہو رد و نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان نیست
کار جاہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا نگرفتہ و از دین جز اسم
و رسم حظے دیگر ندارند **دیگر** من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ حدیث صحیح ست و درین معنی
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وھو یعلم انہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ و من کان
آخر کلامہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ پس اگر این کلمہ را وقت خاتمہ گفتن نصیب کسے شود
امید غالب ست کہ ہمہ گناہان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ع امید ہست دم مرگ از لب تو اب
بر آید اشہد ان لا الہ الا اللہ ع رفعت تو اب و ہمان کلمۂ توحید لب ع کس ندیدست زگیتی سفرے
بہتر ازین **دیگر** حدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرۃ صحیح ست ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ و معنیش آنست کہ ہرگاہ استغفار مقارن ندامت و
التجای صادق بحق باشد کار می کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر چرا صادر نشود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکہ رابعہ بصریہ گفتہ استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

دیگر شخصی استقراض بربا کرد و تمسک اقرار بوعده ادا ر بانوشته داد و بعید ادا همین قرض اگر سود
نداد پس بسبب اقرار و وعده خود اگرچه عرفاً بران محاسبه ست مگر شرعاً و زجراً عند الله بر ندادن سود
انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیراکه حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام ست و وفا باین شرط نیز حرام
و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم باداء آن میرسد چه این شرط گناه کبیره ست
و کل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط دیگر در وقت احتضار خواه دم واپسین
باشد خواه پیش ازان ایمان و کفر معتبر ست اما هر کسی را این بلا میرسد که شیطان باغواء و فریب
ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
وانما الاعمال بالخواتیم و همچنین درخلاف این وارد شده وان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
رواه البخاری ومسلم دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود و جمع میان هر دو خلاف شرع ست
و شروطی که از برای این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
مصلین و نحو آن همه بی دلیل ست بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه ست در فرضیت و شروط مگر خطبه که درین
نماز مسنون ست نه در غیر آن دیگر الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح ست و معنیش آنست که زنا
غالباً از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم ست وغیبت از حقوق العباد ست که حق تعالی
مغفرتش را موقوف بر رضای عبد داشته و تنگی حوصله بندگان و شدت نفسانیت ایشان معلوم ست
لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر انگاشته اند دیگر بلند دادن لحیه بقدر قبضه در حدیث وارد نشده مگر باعث شبهه
مردم آنست که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن عادیه نهایت مبالغه بود و ایشان
یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا لحیه طبعی جناب نبوت بود برابر شود در
بخاری از وی آمده کان یاخذ من طولها وعرضها اما در حدیث در سنن مرسلین لفظ اعفاء اللحی
آمده و هم وارد شده احفوا الشوارب واعفوا اللحی و شیخین رضی الله عنهما سینه را می پوشید از قبضه

مقرر زائد بود وکسی که لحیهٔ طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا بقبضه می تواند رسانید وحلق لحیه بدتر از قصر
شدید ست وقصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر را از اتباع سنت دورتر افتد محل عتاب وخطاب ست
دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد ومتضح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن
صالح متقی را تلف نمی سازد پس ادر الفعل ابوین گرفتن بیجاست علی الخصوص اولاد اولاد زیرا که از
اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده وامامت جمعی کثیر در بروی جناب نبوت صلعم وبعد ایشان
در حالت امارت عساکر کرده ونیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که
ولد الزنا می دانستند و ابن ابیه می نوشتند امیر بصره ودیگر بلاد کردند ودران حالت همیشه امامت
می کرد اما کسیکه باین عیب معروف باشد ودر نظر مردم محقر وقلوب را از وی تنفر باشد پس این هردو
معنی منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی وکراهت امامت ولد الزنا
که در کتب فقه مذکور ست محمول برهمین قسم شخص ست والله اعلم **دیگر** از مخنثان وخواجه سرایان
وخصی وعنینین ونحو ایشان هر که ایمان بخدا ورسول دارد وطاعت الهی بجا می آرد واز منهیات و
منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب وجنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیری نیست این حالت محض
بتقدیر الهی ست وتوبه محاء ذنوب ست چون شرک وکفر بتوبه زائل می گردد والاسلام یجب ما قبله پس
دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود **دیگر** حق تعالی رزق حیوانات از طیور
وبهائم وحشرات بر زمین آفریده است وهمچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود واینها چنانکه خود بنظر
نمی آیند [illegible] ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید وانچه نصیب آدمیان ست [illegible] ایشان می مانند
همین ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد ووجود جنات ثابت ست
بنص قرآن وحدیث وانکار آن انکار قطعیات دین وضروریات شرع مبین ست ومنکر کافر مرتد
دیگر جزای اعمال بد گاهی در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم ویعفو عن کثیر ودر حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر میرسد بغی بر بادشاه عادل ورنجانیدن

پدر و مادر و بد سلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر **دیگر** حق تعالی برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصے و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکہ را حکم می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند **دیگر** بخارهاے زمین و دریا طرف آسمان میروند حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد از ان حکم میشود که برکتے از آسمان گرفته درینها خلط نمایند تا بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را ببندا زند با فشردن آنها از سوراخها که در ابرست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابک هاے آتشین میزنند نام آنها برق ست و آواز یکه از طرف آسمان شنیده میشود گاہے تسبیح این فرشته می باشد و گاهی امر و نهی از براے تابعان خود و از براے غمام و گاہے بحکم الهی بر شخصے یا بر زمینے میزند آنرا صاعقه می گویند **دیگر** درهم بنا بر تحقیق علما ۳ماشه و یک حبه و خمس حبه ست و ماشه عبارت از هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جوست و مثقال چهار و نیم ماشه ست و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه مسکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه مگر روپیه بهادر شاهے که دوازده ماشه بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا بنظر نیامده و اشرفی موزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادر شاهے که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینارست که عبارت از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیراکه مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبه زیراکه عشر هفت و نیم توله نه ماشه میشود و ربع نه ماشه دو ماشه و دو حبه میشود و همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه ست و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه دو حبه میشود و بحساب اشرفی سوای بهادر شاهے هشت

نصاب طلا

نصاب درم

اشرفی و دو ماشه نصاب طلا می شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلا می شود خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و این
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بست و چهار مثقال و بحساب
توله نه توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و مابین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو ست و نصاب نقره
دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک حبه و یک
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه ششصد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه سوای بهادر شاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چراکه در دهلی نقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفروشند
و واجب دران ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم بست درم ست و ربع آن پنج درم ست و
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیرا که عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از ششصد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و نه حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیری میشود چراکه عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزایند که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیری میشود پس در دو صد و چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین هر خمس که

زیاده شود همین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب و خمس و نیز مابین خمس و خمس دیگر عفوست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب ست در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلا از دوصد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزو از دوصد جزو حبه واجبست
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی درمهای
که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن دراهم که هر ده از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهرست
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدرست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و بحث آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدای
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هم سنگ پنج مثقال باشد و قسمی
از آن سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درهم
گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال ست چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و مسمی ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگی گفته ع ده درم شرعی از من مسکین بشنو + آن دو تولہ هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و وجد مکتوبا بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فحکم بصحة ما فیها و دیگر در حدیث ابن عمرست مرفوعا المکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو از آن سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایتے نزد ابی داود بجای
ابن عمر ابن عباس آمده و بالجمله حدیث دلیل ست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحثت غایة البحث

عن كل من وثقت بتمييزه فوجدت كلا يقول ان دينار الذهب بمكة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم المذكور واما مكيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازى قال قلت
لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبى صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقى انا حزرته
فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان
هات صاع جدتك قال اسحق فاجتمعت آصع فقال ما تحفظون فى هذا فقال هذا حدثنى
ابى عن ابيه انه كان يؤدى بهذا الصاع الى النبى صلعم وقال هذا حدثنى ابى عن اخيه انه
كان يؤدى بهذا الصاع الى النبى صلعم وقال الآخر حدثنى ابى عن امه انها ادت بهذا الصاع
الى النبى صلعم فقال مالك انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطنى
واين قصه مشهور ست بيهقى نيز از اسناد جيد آورده وابن خزيمه وحاكم از طريق عروه از اسماء بنت
ابى بكر روايت نموده وگفته انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر فى عهد رسول الله صلعم بالمد الذى
يقتات به اهل المدينة وللبخارى عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطى زكوة رمضان بمد
النبى صلعم المد الاول ولم يختلف اهل المدينة فى الصاع وقدره من لدن الصحابة الى يومنا
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقى وقال العراقيون منهم ابو حنيفة رح
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صيعان الصحابة
التى قررها النبى صلعم وقد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابى حنيفة بعد هذه
الواقعة الى قول مالك وترك قول ابى حنيفة كذا فى النيل در بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعا
انتهى در قاموس گفته الصاع والصواع بالكسر وبالضم والصوع ويضم الذى يكال به وتدور عليه احكام
المسلمين وقريءبهن وهو اربعة امداد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان

اور طل وثلث او رطل ء کفی الانسان المعتدل اذا صلاھما وصد یدا ھ بھما وبہ سمی مدا قال
وقد جربت ذلک فوجدتہ صحیحا انتہی وصاع عمر فاروق ہشت رطل بود باجملہ معتمد معمول بہ در کیل
کیال مدنی ست و در وزن میزان مکے بر وجہی وقدری کہ مذکور شد وتمام این بحث در مسک الختام
ذیل زکوۃ فطر و در زکوۃ زر وسیم مذکور ست واللہ اعلم ٭ دیگر صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائر
دو گونہ ست ظاہر وباطن ظاہر شصت وشش کبیرہ است وباطن چہار صد ویک علی اختلاف الاقوال
العلماء فی ذلک واین ہمہ مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر وعفو از کبائر بتوبہ مجمع علیہ اہل علم و
قطعی الثبوت ست وگاہے بے توبہ ہم مغفور میشوند لمن شاء اللہ تعالی ٭ برو در آنجا عبث چندان
مترسان اہل ایمان را کہ مبحث دگنہ بے توبہ ہم آمرزگار من ٭ دیگر در ازالۃ الخفاء عن خلافۃ
الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشتہ کہ قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از ہجرت تا وفات
وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد ازان اختلافہا پدید آمد وفتنہا ظاہر گردید
قال حدس قوی بہم رسید کہ مراد از قرون ثلثہ تفصیل ہمان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمۃ
بن عبد اللہ المزنی عن رجل قال کنت بالمدینۃ فی مجلس فیہ عمر بن الخطاب فقال لبعض
جلسائہ کیف سمعت رسول اللہ صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول اللہ صلعم یقول
ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول
الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیۃ اخرج شطأہ ثم آزرہ الآیۃ کذا فی صفحہ ۶۲
خلاصہ شتر یکہ قدم در سال پنجم نہادہ ثنی آنکہ در سال ششم در آمدہ رباعی آنکہ در سال ہفتم پا گذاشتہ
سدیس شتر ہشت سالہ باشد بازل شتر نہ سالہ قال در حدیث ابوہریرہ ست الخلافۃ بالمدینۃ
والملک بالشام رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ دانستہ شد کہ خلافت راشدہ بمدینہ خواہد بود ودر خارج
غیر خلفاء ثلثہ در مدینہ اقامت ننمودند انتہی واین اجمال را تفصیل در صفحہ ۱۲۱ از نسخہ مطبوعہ بریلی مذکور ست
ودر صفحہ ۰ نوشتہ بعد آنحضرت صلعم ہیچ کس بہتر از شیخین نیست لا خیر آنجا قرون ثلثہ مشہود بہا
منتہی شد بقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود کہ قریب بدوازدہ سال بودہ است قال حدثنا

آنحضرت صلعم مثل قرآن ست یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهی و درینجا حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ
ثم یفشوا الکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث
مذکور را بوهریره ذکر نموده و گفته این قرن ثلاثه محدود هست یکی قرن نبوت ست و دوم قرن خلافت و آن همه در
مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث
ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون
ملکا عضوضا الخ را با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بالشام
بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست بخصوص با فتنه هم ترازو باز حدیث
حذیفه لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار سے نگشود و معنی منقح نشد تنقیح معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین مبحث بهتر ازین طریق چیزی نیست نخواهد آمد و هیچ مسئله زیاده تر ازین میسر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم ۵ اذا لم تستطع امرا فدعه + و جاوزه الی ما تستطیع
انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام با مر
و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الهی در ظهور دین حق و لهذا گفته که این معنی خلافت
راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست
که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنا بر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور
فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفادهٔ انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید اوست ایراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی ببسط لائق درین
کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست برین مدعا و دران قید راشده نیست
تحدید مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

له وفی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدهم قوم یشهدون ولا یستشهدون ویخونون ولا یؤتمنون وعن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی ورجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فلم یخرج له الشیخان وهو ثقة ذکره [illegible] ۱۲ منه

رضی الله عنهما و هر چند استدلال بسیار قوی بر مدت نبوت از هجرت تا وفات رسالت نمی تواند شد اما جمهور
اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یلونهم قرن تابعین و از یلونهم دیگر قرن تبع تابعین فهمیده اند
و خلاف این ظاهر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست کما سبق فی هذا الکتاب و شک نیست که مقام
از مزال اقدام و مدحض افهام ست و حل این اشکال خالی از اشکال نباشد امید ست که اگر جمله اخبار
صحیحه مرفوعه وارده درین باب فراهم آید و امعان نظر دران بکار برده شود گرهٔ از کار بکشاید این موضع
در خور مزید تعرض و تطبیق این مسئله نیست ع شرح این هجران و این خون جگر + این زمان بگذار تا
تا وقت دگر + دیگر توبه اگر بندم و قلع از معصیت با عدم عزم آینده واقع شود بی شبهه مقبول ست
تائب همچو بی گناه می گردد و تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علما ست و
در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحه بسیار آمده ع توبه کنیم و بشکنیم توبه ز بی نشکنیم + انس گفت
آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون اخرجه الترمذی و ابن ماجة
و سنده قوی ع رقم سپید و سیاه من بزمین شکسته نگاه من + چه من و چه قدر گناه من چو علیم نام
غفور تو + قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و هذا آخر المختصر و الحمد لله علی ذلک و صلاته و سلامه علی رسوله
محمد و آله و صحبه و من تبع هنالک

تمت

خاتمه طبع مع تاریخ ریخته خامه حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی نائب محکمه مشهور سلمه الله تعالی

یکتا ستوده ستایش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را دانش افروخت بستایشها ستودن سزاوار
و نعت برگزیده گزین را که حق و بشر را بهدایت نواخت و سیاه تا سپید بنور دین منور ساخت

بگزین ادا ہا ادا شوان منود بدان عالی جناب درودی با ساز و برگ ارمغان فرستاده ایم و در حمت
بروی خویش کشاده و بر آل و صحابش نیز دل حرمتی بی اندازه از خدا خواسته ایم و دلنشین بزمی زیبای
خود و بہشت آراسته سپس منظر را فروزه دیدار و ضد را نوید دریافت که خرد و ربالغ نظر یگانه سعادت نہاد
فرزانه فضیلت بنیاد چشم و چراغ دیده روشندلان روزگار جانشین وساده آرایان والا تبار غره ناصیه
اقبال فروغ دیده اجلال ابوالنصر **سید علی حسن خان** طابت له الایام واللیال که خلوت نشینان
خداجوی باندازه مناجات دعاگوی او بیند و ہم کار آرایان دولت پیوسته بآرزوی خدمت ہواجوی
او پیشیه که فرخ نژادان والانسب رسم و راه بزرگان را بروز بازاری دہند و بافزایش آبروی کردار
و گفتار آیین نیاگان خویش نهند طریقه اشاعت سنت که برگرفته نیاگان اوست پیشه گرفت
و شیوه ہدایت ملت که یکجان پذیرفته بزرگان اوست ہمچنان پذیرفت ہم بدین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص ہمانا نامه نامی و صحیفه سامی بلوغ المرام
من ادلة الاحکام فراہم آورده علامه افادت گہر ہدایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمه پرداخت و تشنگان علم استعداد را از زنده مناعی و کار روانیان حوصله
فضل و کمال را فرخنده زاد راہی مہیا ساخت و درین زمان منت اقران بفرمان افاضت عنوان گرامی
ریاست شکوه افزای امارت ملت پناه طریقت رفتار سنت آگاه حقیقت آثار خرده بین روشن نگاه
خرد آئین خرد دین پناه خرمن سوز فتنه و فساد چہره افروز صلاح و سداد جناب مستطاب معلی القاب
والاجاه امیر الملک نواب سید **محمد صدیق حسن خان** بہادر دام له المجد والتفاخر که مر مؤلف
فرخ ہیده منش گزیده روش را بدر روشن اختر عالی گہر ست و شیوه حق پژوہی و پایه سخن شکوہی بسر گسترده ہم
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابه جاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماه ہم ماه سپہر اوج و کمال مہر سپہر عز و جہان
جاه و جلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالانشین مجلس شہریاری دولت دربان عدالت عنوان فرخ
لقب والا حلم جناب نواب **شاہجہان بیگم** مخاطب بعالی خطاب جی سی ایس آئی و اعظم طبقه اعلای
ستاره ہند تاج ہندوستان در ریاست بہوپال ادام اللہ بالعز والاقبال که فرمانفرمای بلقیس نگین

فرشته قرین است وصورت آرای این صحیفهٔ انیقه اش بپایهٔ فرزندی سعادت نشان آغوش نشین تصحیح
فرزانهٔ روشن هوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم حمید ابو الحسن سید
ذو الفقار احمد حماه الله الاحد وشرکت نظر ثانی حائز معارف معقول ومنقول حاوی مزایای
فروع واصول نکات آموز افادت مقال جناب **محمد عبد الحق** ایده الله المتعال ویگانه فرانش
خصال مظهر فضل وکمال دقائق آگاه حقائق دستگاه حافظ مولوی **محمد احمد** عافاه الله الصمد بکتابت
خوشنویس جادو رقم باقی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکهنوی ابقاه الله القوی واصلاح حجر از ماهر کار آگاه حافظ
کرامت الله حفظه الله وادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان**
اعانه المنان مراین عجالهٔ نافعه را در مطبع شاهجهانی بزیور طبع پیرداختند وبا حسن اوقات بحسن اتمام این
کار کار تمنای زمانیان ساختند

قطعهٔ تاریخ

آن می حکمت که روشن مغز دانایان کیش — پیر ابو النصر خرد ور را بساغر دیده ام
آنکه گر بینی یگاهی جلوه گرد منظرش — گفته باشی در حمل مهر منور دیده ام
آنکه از نیروی دبیش بر اساس فتنه ها — دست برد مرتضی بر باب خیبر دیده ام
دوده روشن ساز سادات جهان کز فرخی — هر یکی را شهره آسود تا باحمر دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر — جای او در بزم با خسرو برابر دیده ام
بر صریر خامه اش کاوازی داودی دهد — زهره را از دوش وسر افگنده مجمر دیده ام
قطره اش گوهر باندازتنزل خوانده ام — از ترقی ذره اش مهتاب اختر دیده ام
لطف در طبعش بهاران در گلستان گفته ام — علم در ذهنش عطارد در دو پیکر دیده ام
گاه از نگین عبارتش گل افشان یافتم — گاهش از اشعار عود افگن بمجمر دیده ام
زد رقم **بنیان مرصوصی** کز و بنیاد علم — زین سپهر محکم تر از سد سکندر دیده ام
مر بلوغ حافظ ابن حجر از خامه اش — جلوه آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

گرد تفریس خبرها کز گران سرمایگی — زاد راه کاروان خضر رهبر دیده ام

کاروانی کش بذوق منزل علم حدیث — هر زمان مرکب ز قطع راه لاغر دیده ام

ماه سیمائی حجازی در لباس فارسی — سر بسر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام

هم چراغ خلوت روشندلانش گفته ام — هم جواهر سرمهٔ چشم خرد ور دیده ام

زین افاضت کاین گران سرمایه از گنج وی است — سائلان علم سنت را توانگر دیده ام

هر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی — از سواد حرف غیرش دل مکدر دیده ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش — از شمیم سنبل جنت معطر دیده ام

در ادای اصل مطلب هم گر الفاظ را — استخوان بندی بطرز نادر دیده ام

بعد ازین حرفیکه آرایند آرا جهان — میدهد پیرایهٔ نقش و رقم بر دیده ام

داشتم در وادی اندیشه تاریخ راه
جادهٔ شرح احادیث پیمبر دیده ام
۱۲ ۹۹

قطعهٔ مدحیهٔ مؤلِّف و مؤلَّف از افتخار الشعرا حافظ محمد خان صاحب متخلص بشهیر سلمه الله القدیر

میر علی ابن حسن خان آفتاب اوج دین — آنکه می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال — بخت فیروز تبحر طالع بیدار علم

کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا — صدر ایوان شریعت رونق دربار علم

جودت طبعش نماید نکتهٔ سربسته وا — ناخن فکرش کشاید عقدهٔ دشوار علم

بی تکلف هرچه سازد هرچه پردازد رواست — بسکه در دیوان آگاهی بود مختار علم

در جهان عمر یکه جز بازی نیاید در خیال — شغل او شغل هنر افتاد و کارش کار علم

این نواب امیر الملک والاجاه ماست — آنکه در عالم بود سرکار او سرکار علم

دو وقتم نبیان مرصوبیکه اسکندر نمط ‌ ‌ ‌ می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم

نازم این گنجینهٔ احسان که از انعام او ‌ ‌ ‌ مالدار علم باشد نام هر نادار علم

ماندگان گمرهی را میبرد در راه کام ‌ ‌ ‌ غافلان جاهلی را می کند هشیار علم

حرف حرفش وا نماید ستر تنگ آگهی ‌ ‌ ‌ نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم

شمع بر کردند تا گردد منور بزم دین ‌ ‌ ‌ باده آورد تد بر خیز دیگر میخوار علم

آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی بیت ‌ ‌ ‌ یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم

آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال ‌ ‌ ‌ آنکه موقوف ست بر دیدار او دیدار علم

صفحه صفحه جزء جزءش را چه دستی در سخاست ‌ ‌ ‌ سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایثار علم

حامی اوضاح حجت قامع بنیاد جهل ‌ ‌ ‌ حاوی احکام سنت جامع اسرار علم

هست تقریب طبع حضرت ابن حجر ‌ ‌ ‌ آنکه از سنجیدگان همتش مقدار علم

آل میر مسند سنت که از لطف آلهی ‌ ‌ ‌ بود شمع افروز بزم و دلکش انوار علم

یک جهان رنجور نادانیست و دارو فروش ‌ ‌ ‌ عالمی مخمور دانانیست او خمار علم

جانگی خواران بمیخانه اش مست الست ‌ ‌ ‌ جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم

نغمه زد در دعایش بلبل نطق شهیر ‌ ‌ ‌ تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آهی اگر ز خاطر نالان بر آورم ‌ ‌ ‌ دود از نهاد گبر و مسلمان بر آورم

با بخت می ستیزم و با روزگار هم ‌ ‌ ‌ مقصود دل چگونه از آنان بر آورم

دوران بود خلاف و فلک مدعی شود ‌ ‌ ‌ گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم

آتش زنم بعیش رقیبان روسیاه ‌ ‌ ‌ آهی جان گسلم ز دل افغان بر آورم

طالع زبون سپهر عدو یار سرگران ‌ ‌ ‌ در روزگار بهر چه عنوان بر آورم